

در محیط طوفان زای، ماهرانه در جنگ است
ناخدای استبداد با خدای آزادی
شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار
چون بقای خود بیند در فتنای آزادی
فرخی یزدی

گاهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، زیست محیطی، تاریخی و علمی

دوره دوم، سال سوم، شماره ۱۱، خردادماه ۱۴۰۴



آزادی برای همه زندانیان سیاسی، صنفی و عقیدتی!

در این شماره می‌خوانید:

عنوان	موضوع	نویسنده/ مترجم	صفحه
سخن نخست: استبداد دینی در داخل و فشار و توطئه‌های امپریالیسم از خارج، آینده ایران را در هاله‌ای از ابهام فروبرده است	سیاسی	به سوی آینده	۳-۴
گفت‌وگوی ویژه با رفیق شهین دوستدار مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان ایران	زنان	شهین دوستدار - به سوی آینده	۵-۹
بحران عمیق کشاورزی در ایران: عامل‌ها، پیامدها، و ضرورت اصلاحات اساسی	کشاورزی	ع. اندیشه	۱۰-۱۴
نام خلیج فارس تغییرناپذیر است	سیاسی	سیامک وکیلی	۱۵-۱۸
تبلیغ و ترویج و اهمیت آن‌ها در شرایط کنونی	اجتماعی	آذر گیتی‌نما	۱۹-۲۳
جوانان و بیکاری در ایران	جوانان	حمید ترابی	۲۴-۲۸
زندانی دوم	داستان	صمد روزبهانی	۲۹-۳۱
شعر معاصر فارسی و سال‌های سپری کردن لحظه‌های دشوار، سه شاعر زن - همراه با یک مقدمه	ادبی	ناصر مؤذن	۳۲-۳۴
امتداد شکوفه	شعر	م. د. پویا	۳۵
اردشیر محمص	نقاشی	س. الف. سپیده	۳۶-۳۷
بازتابی نخستین از نمایش "پرزوفونیا"	تئاتر	میم. الف.	۳۸-۴۰
کتاب و کتاب‌خوانی	فرهنگی	س. آذرفر	۴۱-۴۲
"محمد زاهدی" آرمان‌خواه و تلاشگر چپ درگذشت	یادواره	به سوی آینده	۵۶
گرمایش آب دریاها	زیست‌بوم	س. امید	۴۳-۴۴
پادشاهی ترامپ	سیاسی	ا. ع. رهپویان	۴۵-۴۹
نگاهی به نظریه فئودالیسم فناورانه	تئوریک-سیاسی	بهزاد نوید	۵۰-۵۵
معرفی کتاب شناخت سرمایه‌داری نوشته ریچارد دی. وُلَف	تئوریک-سیاسی	سپیده الف.	۵۵
مکانی که می‌گرید	سیاسی	جان برگر/ محمد زاهدی	۵۶-۵۸
هدف، محو کردن یک ملت از سرزمین، از حافظه، از خود تاریخ است	سیاسی	سیمین ف.	۵۹-۶۰

طرح روی جلد:

این طرح اثر رفیق هانیبال الخاص (۲۶ خرداد ۱۳۰۹ کرمانشاه - ۲۳ شهریور ۱۳۸۹ کالیفرنیا)، هنرمند مردمی، ابداع‌گر برجسته نقاشی معاصر ایران، منتقد و مدرس هنری، مترجم و نویسنده آشوری‌تبار ایران است. با خردادماه امسال ۹۵ سال از زادروز رفیق هانیبال الخاص گذشت. بی‌گمان کارهای او صفحه‌هایی درخشان در تاریخ هنر ایران را رقم زده است و همچنان خواهد زد. یادش گرامی و یادگارش گرانمایه!

سخن نخست:

استبداد دینی در داخل و فشار و توطئه‌های امپریالیسم از خارج آینده ایران را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است

صحبت از پژمردن یک برگ نیست
وای جنگل را بیابان می‌کنند

...

هیچ حیوانی به حیوانی نمی‌دارد روا
آنچه این نامردمان با جان انسان می‌کنند

برگرفته از شعر "اشکی در گذرگاه تاریخ" اثر فریدون مشیری

حجمی از قساوت و بی‌رحمی در جهان نادر است. کار به جایی رسیده است که از "مهندسی گرسنگی" در نوار غزه یاد می‌شود. دامنه جنایت چنان گسترده است که برخی از کشورهای امپریالیستی پشتیبان اسرائیل را هم تا حدی برآشفته است.

وضعیت در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) بیش از گذشته ناپایدار است و کماکان هیچ‌گونه افق و چشم‌اندازی روشن برای پایان بخشیدن به درد و سیه‌روزی مردم مبارز و مقاوم فلسطین دیده نمی‌شود. برعکس امپریالیسم آمریکا و متحد راهبردی‌اش اسرائیل در پیاده کردن نظم نوین و مورد پسند خویش در منطقه‌اند. پس از ویران کردن غزه و وارد آوردن آسیب‌های جدی و سنگین به حزب الله لبنان و اشغال بخش‌هایی از خاک این کشور از سوی اسرائیل اکنون سخن از تجزیه و آغاز جنگ داخلی در سوریه می‌رود.

مارک رویو، وزیر امور خارجه آمریکا، چند روز پیش در تاریخ ۳۰ اردیبهشت‌ماه اعلام کرد که: "سوریه ممکن است تنها چند هفته با آغاز یک جنگ داخلی تمام‌عیار و در مقیاس بزرگ فاصله داشته باشد."

به نظر می‌رسد که امپریالیسم آمریکا پس از به قدرت رساندن **ابومحمد الجولانی**، فرمانده پیشین گروه "تحریک الشام" و "جبهه النصره" تروریست "سابق" و به اصطلاح چهره سیاسی و "سیاست‌مدار" کنونی سوریه (رئیس دولت انتقالی سوریه)، برای آینده این کشور نقشه‌هایی پلید و خطرناک را طراحی کرده است. اسرائیل و ترکیه نیز با اجازه آمریکا و با اشغال بخش‌هایی از خاک سوریه، در پی تعیین حوزه نفوذ خویش در این کشور هستند. کشورهای حوزه خلیج فارس نیز با دادن باج و خراج به ایالات متحده آمریکا و به شخص دونالد ترامپ نقش معین خود را در طراحی، آرایش و پیاده کردن "خاورمیانه جدید" ایفا می‌کنند.

از سوی دیگر اما پیش‌بردن و عملی کردن "نظم نوین خاورمیانه" بدون پرداختن به ایران ممکن نیست. ایران کشوری کلیدی و بزرگ در منطقه آسیای باختری است.

روزگار، پر از درد است. به راستی چه نامی می‌توان بر این همه جنایت و تبهکاری این "نامردمان" گذاشت؟ کودک‌کشی، کشتار جمعی، نابودی و حذف فیزیکی یا چنانچه درست‌تر بگوییم "نسل‌کشی" در غزه با قساوت و گستاخی هرچه‌بیشتر در پیش روی همگان در حال انجام است. قتل عام مردم فلسطین در باریکه غزه با شدت و حدت هرچه‌تمام‌تر از سوی رژیم فاشیستی و جنایتکار اسرائیل تحت رهبری **بنیامین نتانیاهو**، مجرم شناخته‌شده بین‌المللی به پیش برده می‌شود. هر روز و شب در اثر بمباران‌های مداوم و همچنین لشکرکشی و تجاوز زمینی تبهکارانه ارتش اسرائیل به باریکه غزه ده‌ها نفر انسان بی‌گناه به خاک و خون کشیده می‌شوند. در ۶۰۰ روز گذشته حدود ۵۴ هزار تن فلسطینی از سوی رژیم فاشیستی اسرائیل با پشتگرمی و پشتیبانی "سخت‌و‌تمندانه" ایالات متحده آمریکا، دولت‌های **جو بایدن و دونالد ترامپ**، به قتل رسیده‌اند. این جنگ "جنگ علیه کودکان" است. تاکنون حدود ۱۸ هزار کودک فلسطینی (روزانه ۳۰ کودک) در اثر این جنایت تاریخی کشته شده‌اند. غزه به بزرگ‌ترین قتلگاه کودکان جهان بدل شده است.

در ویرانه غزه قحطی و گرسنگی نیز کشته می‌گیرد. رژیم فاشیستی اسرائیل از ۱۲ اسفند سال گذشته مانع رسیدن کامیون‌ها و کمک‌های مواد غذایی به باریکه غزه شده است. رژیم جنایتکار اسرائیل بی‌شرمانه با "طراحی هوشمندانه" جلوگیری از ورود مواد غذایی و دارویی به غزه نیز در پی از بین بردن مردم ستمدیده فلسطین است. چنین



ادامه سخن نخست...

به نظر می‌رسد که در حال حاضر امپریالیسم آمریکا در تلاش است تا بتواند با مهار ایران و همراهی متحدانش سیطره خود را بر تمامی این منطقه فوق‌العاده مهم و راهبردی با منابع انرژی و شریان‌های مهم انتقال آن اعمال کند. زورگویی‌ها، زیاده‌خواهی‌ها و سیاست‌های تهاجمی، خطرناک و باج‌گیرانه دولت راست افراطی دونالد ترامپ در سطح منطقه و در پهنه جهانی در تنها کمی بیش از چهار ماه پس از به قدرت رسیدنش بر همگان روشن شده است.

تا کنون پنج دوره از مذاکرات هسته‌ای میان ایران و آمریکا با پادرمیانی کشور عمان برگزار شده است. در روزها و هفته‌های گذشته گزارش‌ها و خبرهایی به‌غایت ضدونقیض پیرامون نتیجه و روند مذاکرات هسته‌ای در رسانه‌ها منتشر شده‌اند.

اظهارنظرها و درخواست‌های منتشرشده از سوی ترامپ، **ویتکاف** (نماینده ترامپ در مذاکرات هسته‌ای)، رویو و دیگر سیاستمداران آمریکایی پیرامون برچیدن همه تأسیسات غنی‌سازی ایران در رسانه‌های عمومی، نشان‌دهنده درخواست‌های "حداکثری" آنان از جمهوری اسلامی پیرامون موضوع هسته‌ای و در ادامه آن پیرامون دیگر مسائل منطقه‌ای مورد مناقشه است.

اما آیا رژیمی که در داخل کشور از محبوبیت، مشروعیت و پشتیبانی مردم برخوردار نیست توان تاب‌آوری در برابر فشارهای امپریالیسم را دارد؟ آیا جمهوری اسلامی دارای چنان ظرفیتی است که بتواند تمام‌کمال از منافع ملی کشور در برابر زیاده‌خواهی‌های امپریالیسم پاسداری کند؟ تاریخ و تجربه نشان داده است که کشوری می‌تواند بی‌کم‌وکاست در برابر تهدیدها، توطئه‌ها، دسیسه‌ها و فشارهای خارجی مقاومت و از منافع ملی خود دفاع کند که دارای حکومتی ملی و مردمی، همبسته، متحد و یکپارچه با مردم خویش است.

حکومت جمهوری اسلامی اما نه تنها از پشتیبانی مردم در داخل کشور بی‌بهره است که حتی با اعتراض، ناخشنودی ژرف و رویارویی همگانی روبروست. مردم ایران سال‌هاست که از رژیم جمهوری اسلامی قطع امید کرده‌اند. زیرا تجربه و واقعیت‌های دردناک اجتماعی بارها به مردم میهنمان ثابت کرده است که اراده معطوف به دگرگونی‌های بنیادین در جهت تامین آزادی‌های سیاسی و عدالت اجتماعی در رژیم جمهوری اسلامی وجود ندارد. مردم ایران امید به آینده‌ای بهتر را در زیر سایه رژیم استبدادی دینی به‌کلی از دست داده‌اند و حتی در برابر آن قرار گرفته‌اند. "رژیم ولایت مطلقه فقیه" در دهه‌های گذشته نشان داده است که خواست و اراده مردم و همچنین همبستگی ملی برای آن از کوچک‌ترین اهمیتی برخوردار نیست. تمام هم‌وغم و اراده رژیم معطوف به ادامه بقایش و ماندن در قدرت است.

روزی نیست که اعتراض‌ها و اعتصاب‌های بخش‌های مختلف اجتماعی در کشور به شکل‌های گوناگون برگزار نشود. در روزهای گذشته می‌توان از اعتراض‌ها و اعتصاب‌های به‌حق بازنشستگان، فرهنگیان، کارگران، کشاورزان، نانوابان، کامیون‌داران و رانندگان کامیون... در ده‌ها شهر مختلف ایران نام برد. بخش بزرگ و قاطع جامعه ایران به تجربه دریافته است که نمی‌تواند هیچ‌گونه چشم‌اندازی روشن و امیدوارکننده برای حل ابربحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، محیط‌زیستی مانند بیکاری، گرانی و تورم، بی‌ارزش شدن پول ملی، فساد، تحقیر و بی‌حقی مردم ایران به‌ویژه زنان، بی‌آبی، بی‌برقی و رسیدن به صلح، آزادی و عدالت اجتماعی را در سایه حکومت جمهوری اسلامی داشته باشد.

جمهوری اسلامی اگر هم اکنون قانون به اصطلاح "عفاف و حجاب" را اجرا نمی‌کند نه به علت ارتجاعی و اشتباه دانستن این قانون است که از ترس و نگرانی از



گل‌باران گلزار خاوران از پشت درهای بسته، جمعه ۲ خردادماه ۱۴۰۴

برخورد و پیامدهای اجتماعی است که آن را مسکوت گذاشته است. "عدم ابلاغ" یا مسکوت گذاردن این قانون را می‌توان به مثابه عقب‌نشینی رژیم ولایت فقیه از یکی از نمادها و جلوه‌های پراهمیت "اسلام سیاسی" دانست که این خود یکی از دستاوردهای مهم خیزش "زن، زندگی، آزادی" است.

فساد ساختاری، استبداد دینی، اندیشه‌ها و ذهنیت منجمدشده در ۱۴۰۰ سال پیش به همراه پیشبرد سیاست‌های ماجراجویانه در منطقه از یک سوی و از سوی دیگر توطئه‌ها و تهدیدهای مداوم امپریالیسم و جنگ‌افروزی رژیم فاشیستی اسرائیل، میهنان ایران را به لبه پرتگاه رسانده و آینده کشور را درهاله‌ای از ابهام فروبرده است. خطر حمله نظامی به ایران واقعی و جدی است و مردم کشورمان در این شرایط وانفسا نگران آغاز جنگی دیگر هستند.

حکومت جمهوری اسلامی اما در این شرایط فوق‌العاده حساس نیز از صدور احکام اعدام و اجرای اعدام آزادیخواهان کشور دست برنداشته است و تلاش می‌کند زبونی خود را در مقابله با امپریالیسم با به بند کشیدن و اعدام آزادی‌خواهان لاپوشانی کند. کارزار "نه به اعدام" در ایران را باید در آستانه سالروز "فاجعه ملی" کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ گسترش داد. نیروهای ملی و دمکراتیک میهن ما باید بتوانند در این شرایط حساس و برای نجات کشور با پیشبرد "گفتمانی ملی" در برابر رژیم ولایت فقیه و اپوزیسیون وابسته به بیگانگان، جایگزینی معتبر و شایسته کشور را برای دفاع از صلح، آزادی و گذار از رژیم جمهوری اسلامی پدید آورند. برای رسیدن به چنین هدفی باید مبارزه و تلاش کرد. نمی‌توان و نباید به انتظار معجزه نشست.

میوه پیش از شکوفه نمی‌آید.

ویساریون بلینسکی (متفکر و انقلابی بزرگ روس)



تشیکیلات

کوتاه فعالیت علنی و نیمه‌علنی به کمک کادرهای خود هزاران زن را در صفوفش متشکل کند و در جامعه ریشه بدواند. بسیاری از خواسته‌ها و شعارهای آن از جمله شعار ساده و پرمحتوای "ما هم در این خانه حقی داریم" که هشتاد سال پیش بر روی جلد مجله "بیداری ما" خودنمایی می‌کرد (اولین شماره آن ۱۰ اردیبهشت سال ۱۳۲۳ منتشر شد) با استقبال خوبی در بین زنان روبرو شد. به‌ویژه این شعار که حتی

ما هم در این خانه حقی داریم



گفت‌وگوی ویژه با رفیق شهین دوستدار مسئول تشیکیلات دمکراتیک زنان ایران، کهن‌سال‌ترین تشکل مدنی زنان ایران

رفیق شهین گرامی با سپاس از این‌که وقت خود را در اختیار نشریه "به‌سوی آینده" گذاشته‌اید.

پرسش: گفت‌وگوی‌مان را با یادآوری این نکته آغاز می‌کنیم که "تشیکیلات دمکراتیک زنان ایران" کهن‌سال‌ترین سازمان صنفی زنان است که نزدیک به ۸۳ سال از پایه‌گذاری آن می‌گذرد و اگر این سازمان قدیمی‌ترین نهاد صنفی ویژه زنان در خاورمیانه نباشد به‌هرروی یکی از کهن‌سال‌ترین تشکل‌های زنان در این منطقه است. ضرورت تأسیس آن و از نظر شما راز ماندگاری این سازمان به‌رغم سرکوب‌ها و پیگردها در دو رژیم مطلقه سلطنتی و ولایتی چه بوده است؟

پاسخ: با سپاس از دست‌اندرکاران نشریه "به‌سوی آینده" که این فرصت را در اختیار من قرار داده‌اند تا درباره "تشیکیلات دمکراتیک زنان ایران" گفت‌وگویی را با هم داشته باشیم. بهمن ماه گذشته (۱۴۰۳) تشکیلات دمکراتیک زنان ایران وارد هشتادوسومین سال بنیانگذاری‌اش شد. منسجم‌ترین تشکل پیشرو زنان در منطقه که در سال‌های دهه ۱۳۲۰ در میهن ما شکل گرفت و مبارزه برای حقوق صنفی و حقوقی زنان و حفظ صلح را در دستورکارش قرار داد و توانست در مدتی کوتاه به بزرگ‌ترین سازمان صنفی سیاسی زنان تبدیل شود. تأسیس آن پاسخ به یک نیاز عینی جامعه بود. جنگ دوم جهانی با شکست فاشیسم پایان یافته و دیکتاتور وقت (رضاشاه) از ایران گریخته بود. قانون مدنی که در زمان او (۱۳۱۱ خورشیدی) به‌تصویب رسانده شده بود زنان را در ردیف "محجورین" [محجور به‌معنی فاقد عقل یا رشد یا نرسیده به بلوغ که نمی‌تواند در اموال خود تصرف کند. - فرهنگ انوری] و افراد نابالغ قرار داده بود. در آغاز سده بیستم میلادی، دورانی که سرمایه‌داری نوپا و وابسته در ایران گسترش می‌یافت، نیاز به کار ارزان سبب شده بود زنان هر روز سهمی بیشتر را در عرصه کارهای خدماتی، اداری، بهداشتی و آموزشی عهده‌دار شوند. توسعه نقش اجتماعی و اقتصادی زنان به حمایت قانونی و امکانات رفاهی نیاز داشت که مثل سایر کشورها رژیم حامی سرمایه‌داران از آن سر باز می‌زد و نیاز به مبارزه‌ای منسجم و سازمان یافته بود. بدیهی است زنانی که پا به عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی می‌گذاشتند، علاوه بر بی‌حقی کامل حقوقی، از طرف سرمایه‌داران نیز استثمار می‌شدند.

در این شرایط تأسیس تشکیلات زنان پاسخ طبیعی و منطقی برای پیگیری حقوق زنان و آگاهی‌بخشی در مورد آن بود که زنان پیشرو ایران به‌درستی آن را تشخیص داده بودند و با برنامه‌ای مترقی قدم در این راه گذاشتند تا مبارزه علیه تبعیض و نابرابری و استثمار مضاعف زنان در تشکلی منسجم و صنفی سازمان‌دهی شود. برنامه‌هایش مورد استقبال فراوان زنان قرار گرفت و تشکیلات توانست در مدت



رفیق شهین دوستدار مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

ادامه گفت‌وگوی ویژه با رفیق شهین دوستدار ...

می توان گفت همچنان به‌نوعی مسئله زنان است چرا که با وجود دستیابی به مدارج بالایی علمی و اجتماعی، آنان علیه تحت‌قیومیت بودن و بی‌حقی خود در "خانه" و خانواده و یا خانه‌ای به وسعت ایران و ارزش‌های پوسیده قرون وسطایی حاکم بر آن، همان طور که در خیزش مهسا شاهد بودیم، مبارزه‌شان را تشدید کرده‌اند.

تشکیلات زنان در سال ۱۳۲۵ به‌عضویت فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان درآمد و از آن به‌بعد به "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" تغییر نام داد.

اگر بخواهید فعالیت‌های تشکیلات دمکراتیک زنان ایران را از زمان بنیادگذاری تا به امروز خلاصه کنید، چه خواهید گفت؟

تشکلی که با مبارزه پیگیرش به‌ویژه در شرایط فعالیت علنی در بالابردن سطح آگاهی جنسیتی و بردن خواسته‌های آزادی‌خواهانه و برابرطلبانه چه از طریق نشریات، کنفرانس‌ها، و سمینارها یا ایجاد نهادهای مختلف مدنی و صنفی و فعالیت‌های توده‌ای (کار در مناطق حاشیه‌نشین و محروم) آن هم در جامعه‌ای عقب‌مانده و به‌شدت مردسالار، موفق شد نقشی تأثیرگذار در روند مبارزات زنان ایران و حتی منطقه به جا گذارد. علاوه بر برگزاری کنگره وسیع در سال ۱۳۳۲ به عنوان برگزاری جشن عروسی و با شرکت حدود هزار نماینده از سراسر ایران (نک: مجله "دنیا" شماره ۲، سال ۱۳۵۴) سازماندهی مبارزات زنان در تشکلهای صنفی مانند "شورای مادران"، زنان فعال در "جمعیت هواداران صلح"، "جمعیت حمایت کودک"، "اتحادیه زنان زحمتکش"، و جز این‌ها، نهادهای مدنی‌ای بودند که تشکیلات دمکراتیک زنان ایران به کمک آن‌ها کار سازماندهی و آگاه ساختن زنان از جمله مسئله‌های جنسیتی در جامعه را به‌پیش می‌برد.

پس از انقلاب مردمی سال ۵۷ نیز "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" در مدتی کمتر از ۴ سال فعالیت علنی‌اش توانست در کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، کوچه‌ها و محله‌ها، مدرسه‌ها، ادارات، و بیمارستان‌ها به سازمان‌دهی زنان در شوراها، گروه‌های کار، محفل‌های دوستانه، و هسته‌های فعال دست بزند. به‌ابتکار این تشکلهای مسئله‌های زنان در زمینه‌هایی متعدد مانند اقدام و اعتراض جمعی به قوانین زن‌ستیز و ارتجاعی رژیم نوبنیاد، خواست مزد مساوی در برابر کار مساوی، تأسیس مهد کودک، و تأمین خدمات رفاهی، ایجاد درمانگاه، اعتراض به ناسامانی‌های آموزش و پرورش، مطرح می‌شد. فعالان "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" در کلاس‌های سوادآموزی و بهداشت به آموزش زنان محروم می‌پرداختند (در سال ۱۳۵۴ آمارهای

رسمی از بیسواد ۹۱ درصد زنان روستایی و ۷۳ درصد زنان در مجموع کشور حکایت داشت).

یکی از ماندگارترین مبارزات "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران"، شناساندن و جانداختن گرامیداشت روز ۸ مارس در ایران است. بنا به اسناد تاریخی، سازمان‌های اولیه جنبش زنان که نزدیک به حزب کمونیست ایران بودند اولین بار هشت مارس را در ایران جشن گرفتند، اما به علت سرکوب و خفقان دوران پهلوی اول هشت مارس استمرار نیافت. پس از بنیادگذاری "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" مراسم این گرامیداشت از طریق برگزاری تظاهرات بزرگ و باشکوه خیابانی در تهران و برخی شهرهای بزرگ همراه گردید (به‌طور نمونه، خبرنگار خبرگزاری یونایتدپرس تظاهرات ۸ مارس سال ۱۳۳۱ تهران را "اجتماع بزرگ ۵۰۰۰ زن" گزارش کرد). برگزاری هرساله این گرامیداشت در شناساندن و جانداختن ۸ مارس در کشور نقشی مهم داشت. به‌علاوه، این امکان را فراهم می‌کرد تا یک بار دیگر خواسته‌های بر حق زنان در سطح جامعه مطرح شود، در حالی که رژیم استبدادی محمد رضاشاه مانند رژیم ولایی، روزی دیگر را روز زن اعلام کرده بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۸ مارس در کنج خانه‌ها و محفل‌های زنانه یا به اشکال مختلف پنهانی گرامی داشته می‌شد و به اصطلاح با چنگ و دندان حفظ گردید. بعد از انقلاب ۵۷ هواداران تشکیلات دمکراتیک زنان ایران دوباره توانستند یکی از باشکوه‌ترین جشن‌های هشت مارس را در ایران به نمایش بگذارند. پس از به قدرت رسیدن "اسلام سیاسی" و ادامه سرکوب‌ها، این گرامیداشت همچنان در خانه‌ها و





زنده‌یاد رفیق مریم فیروز (۱۲۹۲-۲۲ اسفند ۱۳۸۶)

در قانون حمایت خانواده برای زنان به‌دست آمد که «اسلام سیاسی» حاکم این حاصل مبارزات دهه‌ها را ملغی اعلام کرد. پس از انقلاب در بهمن سال ۱۳۶۱ نیز این بار از طرف ارتجاع مذهبی تشکیلات دموکراتیک زنان ایران به‌شدت سرکوب شد.

۴۲ سال از یورش جمهوری اسلامی به تشکیلات دموکراتیک زنان ایران و بستن دفترها و دستگیری فعالان آن می‌گذرد. تأثیر این سرکوب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

زن ستیزی و سرکوب نهادهای مدنی و مترقی زنان یکی از وجوه بارز و مشترک همه رژیم‌های دیکتاتوری است. تشکیلات دموکراتیک زنان ایران نیز در حیات هشتاد و سه ساله‌اش چندین بار و هر بار در مقطع‌های زمانی تاریخی‌ای حساس توسط نیروهای ارتجاعی و زن ستیز وحشیانه سرکوب شد و خانه‌اش به اشغال سربازان ارتجاع درآمد، اما نابود نشد، و بار دیگر نیز بپا خاست و مبارزه برای خواسته‌های حل نشده و دموکراتیک زنان را همچنان دنبال کرد. بعد از یورش و سرکوب تشکیلات دموکراتیک زنان ایران در سال ۱۳۶۱ و بستن دفترهای آن و به زیر شکنجه کشاندن وحشیانه رفیق مریم فیروز و سایر فعالان آن در تهران و شهرستان‌ها، سنت‌های مبارزاتی تشکیلات، کار در میان توده‌ها و پراکندن بذر آگاهی در جامعه، و تلفیق هشیارانه اشکال مختلف مبارزاتی تعطیل نشد و ادامه یافت. به‌ویژه پایه‌ریزی و فعالیت در نهادهای صنفی و مدنی زنان و برپایی کارزارهای گوناگون برای تغییر قوانین زن‌ستیز مانند «کمپین یک میلیون امضا» و جز این‌ها، و در سال‌های اخیر نیز برپایی سمینارها و کارگاه‌های گوناگون علیه انواع خشونت و کودک همسری، ادامه یافتن کنش‌های گذشته است که زنان آگاه ایران آن را با تمام محدودیت‌ها به‌پیش می‌برند.

نیروی پرتوان زنان میهن ما با پشتوانه غنی و تجارب ارزشمند که از انقلاب

ادامه گفت‌وگوی ویژه با رفیق شهین دوستدار ...

محفل‌های کوچک و حتی نیمه‌علنی تا جایی که امکان‌پذیر بود، ادامه یافت و از سال‌های دهه ۱۳۷۰ در جامعه ماندگار شد تا جایی که امروز با تمام محدودیت‌ها بزرگداشت آن از سوی بسیاری از زنان مترقی ایران با گرایش‌های مختلف را شاهد هستیم.

مبارزه برای صلح یکی از دیگر از فعالیت‌های ماندگار تشکیلات دموکراتیک زنان ایران بود، زیرا عقیده داشت - و همچنان عقیده دارد- که جنگ علاوه بر کشتار فاجعه بار و تخریب منابع عظیم انسانی و طبیعی، صلح برای پیگیری حقوق زنان و دستیابی به خواسته‌های انسانی و دموکراتیک، نیازی حیاتی و بی‌درنگ است. به همین سبب قبل از کودتای ۲۸ مرداد یکی از کارزارهای تشکیلات دموکراتیک زنان ایران جمع‌آوری امضا زیر بیانیه صلح استکهلم بود. دختر جوانی که با تشویق تشکیلات دموکراتیک زنان ایران توانسته بود هزاران امضا در زیر ورقه بیانیه صلح جمع‌آوری کند موفق به دریافت جایزه صلح شد.

امروز نیز زنان مبارز ایران به‌ویژه هواداران تشکیلات دموکراتیک زنان ایران و «مادران صلح ایران» همراه با مردم آگاه ایران، ضمن محکومیت کشتار بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم فلسطین توسط رژیم اسرائیل و هم‌پیمانان امپریالیستی‌اش و ابراز نگرانی از تهدید صلح جهانی، علیه جنگ و سیاست‌های تنش‌آفرین و برای استقرار صلح پایدار، به‌ویژه در شرایط حساس کنونی و کشیده شدن خطر جنگ در میهن استبدادزده ما هشدار می‌دهند و مبارزه می‌کنند.

آیا می‌توانید به شکلی کوتاه دوره‌های مختلف فعالیت تشکیلات دموکراتیک زنان ایران را برای خوانندگان ما بیان کنید؟

تشکیلات دموکراتیک زنان ایران در طول فعالیتش همیشه با سرکوب و غیرقانونی شدن مواجه بوده است. فعالان آن مانند امروز در معرض اهانت‌ها، برخورد‌های خشن فیزیکی، مضر و دستگیری و زندانی شدن بوده‌اند. اولین بار در سال ۱۳۲۷ به بهانه ترور شاه غیرقانونی و ارگان آن «بیداری ما» توقیف شد. بسیاری از مسئولین تشکیلات دموکراتیک زنان ایران دستگیر و زندانی شدند یا به زندگی مخفی روی آوردند. از آنجایی که تشکیلات دموکراتیک زنان ایران غیرقانونی اعلام شده بود و نمی‌توانست به طور علنی در میان توده زنان فعالیت و آگاهی‌رسانی کند، تصمیم بر آن شد که سازمانی جدید به‌نام «سازمان زنان ایران» تأسیس شود (سال ۱۳۳۰). در این دوره ابتدا روزنامه «جهان تایان» با شعارهایی مثل: تساوی حقوق زنان و مردان و مبارزه در راه حفظ صلح در سرلوحه آن منتشر می‌شد. سپس «جهان زنان» در مقام ارگان «سازمان زنان ایران» با شعار: «زنان ایران برای به‌دست آوردن حقوق خود متحد شوید!» منتشر می‌شد. این دو روزنامه نقشی ارزنده در گسترش آگاهی جنسیتی در جامعه ایفا کردند. با کودتای ننگین ۲۸ مرداد تشکیلات دموکراتیک زنان ایران نیز غیرقانونی اعلام شد و دفتر آن به اشغال ارتجاع درآمد. بسیاری از کادرها و فعالان آن راهی زندان‌ها شدند و برخی نیز مجبور به مهاجرت اجباری گردیدند که در مهاجرت نیز مبارزه‌شان را به اشکال دیگر ازجمله با شرکت در کنفرانس‌های جهانی و افشاگری درباره رژیم زن‌ستیز شاه ادامه دادند.

حاصل این دوره از مبارزات تشکیلات زنان و حزب توده ایران تحمیل برخی تغییرات مثبت در قانون کار (از جمله منع کار شبانه و ۱۲ هفته مرخصی قبل و بعد از زایمان بود که بعد از کودتا- در سال ۱۳۳۷- به ۱۰ هفته کاهش یافت) و بعدها داشتن حق مشارکت سیاسی، انتخاب شدن و انتخاب کردن، و برخی تغییرات مثبت

ادامه گفت‌وگوی ویژه با رفیق شهین دوستدار ...

مشروطیت تا کنون -مخصوصاً در شرایط فعالیت علنی و نیمه‌علنی تشکلهای مرفقی زنان- اندوخته است در کنار ابتکارات نو و روز در سطح جهانی مانند استفاده هشیارانه از شبکه‌های اجتماعی و استفاده از تجارب جهان‌شمول کنشگری، با هدف تاثیرگذاری بر جنبش مردمی، ضمن ادامه حیات پویای خود امروزه به یکی از نیروهای مهم و اثرگذار جنبش مردمی ایران تبدیل شده است. بعد از خیزش بزرگ زن، **زندگی، آزادی** که زنان و جوانان پرچمداران شجاع آن بودند رژیم ولای تلاش دارد با شکنجه و زندان و صدور احکام اعدام از زنان و دیگر مبارزان جنبش مردمی میهن ما زهرچشم بگیرد، تا ضمن جلوگیری از تشدید مبارزه، جامعه را به شرایط قبل بازگرداند که حتی وابستگان رژیم نیز باور دارند که این امر شدنی نیست.

شما بی‌گمان در طول ده‌ها سال فعالیت سیاسی با قهرمانان و ستارگان بی‌شماری به‌ویژه در پهنه فعالیت سیاسی و صنفی آشنا شدید، چه خاطره یا خاطره‌هایی برای شما برجسته است؟

خاطرات برجسته زندگی من به روزهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ باز می‌گردد و دیدار با رفقای مبارزی است که برای اولین بار چهره به چهره با آنان روبرو می‌شدم. چه از یاران و رفقای هم‌رزم در "گروه منشعب" مثل رفیق جان‌باخته **فریبرز صالحی** و یا رفقای که نماد مقاومت در زندان‌های رژیم شاه بودند و یا کسانی را که از طریق نوشته‌ها و مقالات‌شان می‌شناختم، مثل رفقای قهرمانی که با مقاومت شجاعانه خود از زندان‌های مخوف ساواک شاه سربلند به آغوش مردم باز گشته بودند (مانند **رفقا خاوری، حجری، باقرزاده، کی‌منش**) یا رفقای که با کوله باری از دانش و تجربه از مهاجرت تحصیلی و با شوق خدمت به میهن قدم به مام وطن می‌گذاشتند. در این جا فقط از دو چهره مبارز، از دو زن فرهیخته و پیکارگر یاد می‌کنم: **رفقا ملکه محمدی و مریم فیروز.**

رفیق ملکه محمدی را از طریق مقالاتش که در نشریه "دنیا" منتشر شده بود، می‌شناختم. مبارزی نستوه و تحلیلی‌گری توانا با ظاهری بسیار آراسته و زیبا که با قلم روان و پر قدرت خود مقالاتی جالب در مورد مسائل زنان، کارگران و دهقانان نوشته بود. او فارغ‌التحصیل رشته حقوق از دانشگاه تهران (ورودی سال ۱۳۲۳) بود که بعدها در مهاجرت دکترای اقتصاد خود را به پایان رساند و در مطبوعات حزبی و "رادیو پیک ایران" فعالیت می‌کرد. مقالات او به‌ویژه در سال ۱۳۵۴/۱۹۷۵ که از طرف سازمان ملل "سال زن" اعلام شده بود، از بهترین مقالات تاثیر گذار در مورد زنان و وضعیت آنان در ایران تحت سلطه رژیم ستم‌شاهی بود. اولین بار او و نیز همسر فرهیخته‌اش، **محمد پورهرمزان**، دانشمند و مترجم توانا و از جان‌باختگان فاجعه ملی ۶۷، را در دفتر حزب دیدم. زنی پژوهشگر و با دانشی گسترده و قلمی روان که پس از انقلاب در هیئت تحریریه روزنامه "نامه مردم" و مجله "دنیا" شرکت داشت و مبارزه را راه تحقق حقوق زنان تنها یکی از عرصه‌های مهم فعالیت او بود. قلم توانای رفیق **ملکه** حتی پس از رهایی از شکنجه‌گاه‌های مخوف رژیم ولایی در خدمت مردم و این بار به‌ویژه کودکان و نوجوانان میهن بود.

رفیق مریم فیروز را نیز اولین بار در دفتر حزب در خیابان "شازده آذر" دیدم. او نیز تحصیلات آکادمیک خود را در مهاجرت به پایان رسانده بود. کتاب "چهره‌های درخشان" او که قبل از انقلاب نوشته بود، به‌ویژه از زنان کارگر و زحمتکش و همراهی آنان در مبارزات جنبش ملی شدن نفت و مخصوصاً حمایت و کمک‌های بی‌دریغ آنان در دوران فعالیت مخفی او و از روزهای خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد، خاطراتی



زنده یاد رفیق ملکه محمدی (۱۲ مهرماه ۱۳۰۱ - ۴ دی‌ماه ۱۳۹۸)

جالب را به‌زبانی ساده و شیوا توصیف کرده برای من خاطره‌انگیز بوده است.

در سال ۱۳۵۸ و پس از بازگشایی مجدد دفتر تشکیلات دموکراتیک زنان ایران بسیاری از این چهره‌های مسن اما هنوز مبارز و درخشان را می‌شد در دفتر تشکیلات زنان دید و ما زنان جوان صحنه‌های پرشوری از ملاقات‌ها و دیدارهای مجدد این چهره‌ها با هم و با **مریم خانم** را شاهد بودیم. به عنوان نمونه زنانی به دفتر تشکیلات مراجعه می‌کردند و عکس‌ها و پول و اشیایی را که سال‌ها با دقت حفظ و مخفی کرده بودند به تشکیلات می‌دادند. زنان و دختران جوان هم با اشتیاق برای مبارزه متشکل و کسب حقوق خود به دفتر مراجعه می‌کردند. جلسه‌های سخنرانی که در هفته‌های اول با شرکت تعدادی معین برگزار می‌شد، طولی نکشید که به دلیل تراکم جمعیت و کمبود جا از اعضا و هواداران خواسته شد تا از حضور در دفتر خودداری کرده و نوار سخنرانی را دریافت کنند. ادامه این استقبال بی‌نظیر برای ارتجاع زن‌ستیز و به یغما برندگان انقلاب قابل تحمل نبود و همان‌طور که می‌دانیم در بهمن سال ۱۳۶۱ دفتر تشکیلات نیز برای بار سوم، این بار توسط "سربازان گمنام امام زمان" (بنا به گفته **خمینی**) به اشغال ارتجاع مذهبی که برای قبضه قدرت خیز برداشته بود، در آمد و بسیاری از کادرها و فعالان آن را به شکنجه‌گاه‌های به‌ارث رسیده از رژیم شاه انداختند.

خیزش پرتوان "زن، زندگی، آزادی" نشان داد که خواست‌های زنان یا دست‌کم مخالفت با تبعیض‌های گسترده علیه حقوق زنان و از جمله مخالف با پوشش اجباری به خواستی ملی بدل شده است. شما نقش زنان و دختران شجاع ایران را در جنبش آزادیخواهی مردم ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ادامه گفت‌وگوی ویژه با رفیق شهین دوستدار ...

یکی از دستاوردهای مهم خیزش زن، زندگی، آزادی این است که نه تنها از حمایت نهادهای مدنی و صنفی، وکلا و هنرمندان و استادان مترقی و غیره برخوردار بود، بلکه پشتیبانی و همدلی مردان را نیز با خود همراه داشت که این امر به‌همت تلاش و پیکار زنان در خلال دهه‌ها به‌دست آمده است. حمایت مردان آگاه و مترقی از خواست‌های برحق زنان گاه سبب شده است تا مردان آزادیخواه نیز بابت همراهی با خواست‌های زنان با زندان و شلاق و تشکیل پرونده قضایی و اعمال محدودیت‌هایی مختلف هزینه‌های آن را بپردازند.

از طرف دیگر مبارزه ملی و همگانی علیه حجاب اجباری و عقب راندن رژیم از اجرای قانون کذایی عفاف و حجاب گاه سبب محدود کردن هدف‌های جنبش ضددیکتاتوری و مبارزات برحق و دموکراتیک زنان، گاه آگاهانه برای به‌دست آوردن منحصرأ حق پوشش اختیاری تقلیل داده می‌شود. در حالی که جنبش زنان ایران بخاطر مبارزات مدنی و دموکراتیک‌اش در دهه‌های اخیر یکی از موثرترین جنبش‌ها در مبارزات ضداستبدادی و مردمی میهن ما بوده است. زنان و دختران جوان ما در عرصه‌های گوناگون مبارزه اقتصادی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی علی‌رغم فرودست انگاشته شدن و تحمیل محدودیت‌ها از طرف حاکمیت، حضوری موثر دارند و دیرزمانی است که با نافرمانی مدنی مانع‌ها را دور زده و با سیاست‌های قرون وسطایی مبارزه می‌کنند. بدین معنا که با پیکار خستگی‌ناپذیر برای به چالش کشیدن قوانین قرون وسطایی و قالب‌های کلیشه‌ای تحمیلی سبک زندگی مطلوب رژیم و بازپس گرفتن فضاهای عمومی و شهری مثل داشتن حق خوانندگی و برگزاری کنسرت، حق ورود به استادیوم‌های ورزشی و موتور سواری و مبارزه برای حفظ محیط زیست و حتی تلاش مضاعف برای دستیابی به موفقیت‌های ورزشی در غیاب حمایت‌های دولتی گرفته تا همراهی و شرکت موثر و سرنوشت‌ساز در اعتراضات صنفی و جنبش‌های گوناگون مردمی است که زنان و دختران را به پیشگامان تغییرات بنیادین ارتقای جایگاه داده است. آنان می‌دانند که دست یافتن به خواسته‌های برابری‌خواهانه و رفع "ستم جنسی" و "ستم جنسیتی" تنها با تغییرهای اساسی و بنیادین ممکن است. در واکنش به این مبارزات جسورانه و جلوگیری از نقش محوری آنان است که حاکمیت به سرکوب بیشتر زنان و دختران روی آورده است. هم اکنون عده‌ای پرشمار از فعالان و کنشگران حقوق مدنی و زنان، زندانی رژیم جمهوری

اسلامی هستند و همان‌طور که می‌دانیم سه تن از آنان: شریفه محمدی، پخشان عزیزی، و وریشه مرادی به اتهامات واهی به اعدام محکوم شده‌اند.

رفیق شهین گرامی پیام شما به عنوان یک پیکارگر حقوق زنان برای دختران جوان ایران که پا در عرصه مبارزه صنفی و اجتماعی ویژه زنان می‌گذارند، چیست؟

دختران جوان ما با استفاده از تکنولوژی نوین ارتباطات و شبکه‌های فراگیر اجتماعی، در کنار آگاهی‌بخشی و دانش‌افزایی و به‌ویژه استفاده از تجارب جهان‌شمول مبارزات زنان، اعمال هر نوع سلطه و روابط پدرسالارانه را چه در خانه و یا جامعه به چالش کشیده و برای حقوق شهروندی خود سرسختانه مبارزه می‌کنند. با این وجود فراموش نکنیم که پدرسالاری و فرودست سازی زنان همواره با منافع قدرت‌های استبدادی و استثمار و ثروت اندوزی ارتباطی ناگسستنی دارد. رهایی از این چرخه تبعیض و نابرابری که رژیم‌های مستبد و حامی سرمایه به زنان تحمیل می‌کنند بی‌شک به تغییرات بنیادین و کار فرهنگی پیگیر و باحوصله نیازمند است. تلاش پیگیر برای سازماندهی و تقویت و یا ایجاد نهادهای گوناگون مدنی برای بهبود شرایط زنان در جامعه و پیوند دادن خواسته‌های دموکراتیک و برحق زنان با مطالبات سایر نیروهای مردمی جنبش اموری حیاتی هستند. استفاده از اشکال مختلف مبارزاتی و از جمله بازسازی کنش‌های جمعی گذشته در کنار استفاده از ابتکارات و کنش‌های نوین و کوچک جمعی، به‌ویژه ارتباط و کار پیگیر در میان زنان محروم و زحمتکش جامعه که ستم چندگانه‌ای را تحمل می‌کنند (به‌قول زنده‌یاد رفیق مریم فیروز، مبارز برجسته حقوق زنان، که اغلب می‌گفت: به مردم محروم کمک کنید. پرده جهل را از پیش چشمان زنان بردارید، آنان خود حق‌شان را خواهند گرفت) به سازماندهی این نیروی عظیم کمک می‌کند. ترس و خواب آشفته رژیم زن‌ستیز ولایی از سازمان یافتن و مبارزه جمعی و هماهنگ زنان و سایر نیروهای مردمی که به آن حساسیتی ویژه دارد، بدون دلیل نیست.

رفیق شهین گرامی از شما برای درمیان گذاشتن تجربه‌ها و اندیشه‌های خود با خوانندگان نشریه به‌سوی آینده سپاسگزاریم.



وریشه مرادی



پخشان عزیزی



شریفه محمدی

سه تن از فعالان و کنشگران حقوق مدنی و زنان که از سوی رژیم جمهوری اسلامی ایران به اعدام محکوم شده‌اند.



گریه تلخ کشاورز گیلانی پس از خشک شدن شالیزار برنجش

این مقاله به بررسی چالش‌های اساسی کشاورزی ایران در شرایط کنونی و ارزیابی چشم‌انداز آینده این بخش حیاتی از اقتصاد کشور می‌پردازد. کشاورزی که روزگاری یکی از ارکان اصلی تولید و اشتغال در ایران بود، امروز با بحران‌هایی همچون کمبود منابع آبی، تحریم‌های اقتصادی، سوءمدیریت دولتی، فساد ساختاری، و تغییرات اقلیمی مواجه است. این مشکلات نه تنها موجب کاسته شدن از تولیدات کشاورزی و افزایش وابستگی به واردات شده‌اند، بلکه بر امر معیشت کشاورزان نیز تأثیری زیاد دارد آن‌گونه که مهاجرت از روستاها به شهرها را تشدید کرده‌اند. ابعاد مختلف این بحران، از بحران آب و مشکل‌های اقتصادی گرفته تا تأثیر تحریم‌ها، فساد مدیریتی، و اعتراض‌های کشاورزان، در این مقاله تحلیل و بررسی می‌شود. در نهایت، این پرسش مطرح می‌شود که آیا کشاورزی ایران در مسیر فروپاشی قرار دارد یا با اجرای اصلاحاتی اساسی، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، و تدوین سیاست‌هایی کارآمد می‌توان آن را احیا کرد. بدون تغییرهایی بنیادین نه تنها کشاورزی ایران توان ادامه دادن به حیاتش را نخواهد داشت، بلکه بحران‌هایی اجتماعی و اقتصادی ناشی از این ناتوانی نیز شدتی بیشتر خواهند یافت.

بحران آب و اثر آن بر کشاورزی

بحران آب یکی از جدی‌ترین چالش‌هایی است که کشاورزی ایران را به مرز فروپاشی کشانده است. کشور در خلال سال‌های دو دهه اخیر با خشکسالی‌هایی شدید و کاهش چشمگیر منابع آبی مواجه بوده است. طبق گزارش‌های رسمی، میانگین بارندگی سالانه در ایران به حدود ۲۵۰ میلی‌متر کاهش یافته که تقریباً یک‌سوم میانگین جهانی است. این کاهش بارندگی، همراه با افزایش دمای هوا و تغییرات اقلیمی، کاهش سطح آب‌های زیرزمینی را موجب شده‌اند. به عنوان مثال، در برخی از استان‌های مرکزی مانند **اصفهان** و **یزد** سطح آب‌های زیرزمینی طی ۳۰ سال گذشته بیش از ۱۰ متر کاهش یافته است. همچنین بیش از ۳۰۰ **دشت** کشور در وضعیتی بحرانی قرار دارند و بسیاری از رودخانه‌های مهم مانند **زاینده‌رود** و **کارون** با خطر خشک شدن روبه‌رو هستند.

پیامدهای این بحران بر تولیدات کشاورزی تأثیری مستقیم داشته و موجب کاهش سطح زیر کشت محصولاتی راهبردی (استراتژی) مانند **گندم**، **برنج**، **پسته**، و زعفران شده است. طبق آمار منتشرشده در سال‌های اخیر، تولید **گندم** که از رکن‌های امنیت غذایی کشور است از بیش از ۱۴ میلیون تُن در اوایل

بحران عمیق کشاورزی در ایران:

عامل‌ها، پیامدها، و ضرورت اصلاحات اساسی

ع. اندیشه

مقدمه

کشاورزی از رکن‌های اساسی تأمین امنیت غذایی هر کشور است از جمله در اقتصاد ایران نقشی حیاتی دارد. به دلیل گستردگی اراضی کشاورزی و تنوع اقلیمی ایران که امکان تولید محصولات مختلف را فراهم می‌آورد این بخش از مهم‌ترین منابع‌های تأمین مواد غذایی برای جمعیت کشور است. در حال حاضر کشاورزی حدود ۱۲/۸ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد و نزدیک به ۱۷ درصد از جمعیت کشور معادل تقریباً ۱۴/۴۵ میلیون نفر در این بخش مشغول به کار هستند. وابستگی به تولیدات داخلی در این حوزه نه تنها به واردات محصولات کشاورزی از خارج را می‌کاهد و به استقلال غذایی کشور می‌افزاید، بلکه از نظر اشتغال‌زایی در حوزه کشاورزی نیز اهمیت بسیار می‌یابد، زیرا درصدی قابل توجه از نیروی کار کشور، به‌ویژه در مناطق روستایی، در این بخش فعالیت می‌کنند. علاوه بر این، صادرات محصولات راهبردی (استراتژیک) مانند زعفران، پسته، خرما، و محصولات باغی، ارزآوری قابل توجهی برای کشور به همراه داشته است و در توسعه تجارت خارجی ایران نقشی مهم می‌تواند داشته باشد.

افزایش تولیدات کشاورزی و در نتیجه تأمین امنیت غذایی به مدیریت صحیح منابع طبیعی به‌ویژه آب و خاک بستگی دارد. با این حال، ضعف در سیاست‌گذاری، چالش‌های زیست‌محیطی، تحریم‌ها، و بحران‌های اقتصادی کاسته شدن از بهره‌وری و افت سطح تولید در این بخش را موجب شده‌اند. این کاهش بهره‌وری و افت سطح تولید چشم‌انداز آینده کشاورزی ایران را تیره ساخته و با نگرانی مواجه کرده است. در سال‌های اخیر وضعیت کشاورزان و تولیدات کشاورزی در ایران وخیم‌تر شده است. بحران آب ناشی از خشکسالی‌های پی‌درپی، کاهش سطح آب‌های زیرزمینی، و مدیریت ناکارآمد منابع آبی، کشاورزان را در وضعیتی بحرانی قرار داده است. کمبود آب نه تنها کاسته شدن سطح زیرکشت بسیاری از محصولات را باعث شده، بلکه از بهره‌وری زمین‌های کشاورزی نیز به‌میزانی قابل توجه کاسته است. از سوی دیگر، سیاست‌های نادرست دولت از جمله سدسازی‌های غیرکارشناختی و عدم حمایت نشدن از روش‌های نوین آبیاری وضعیت را بدتر کرده و نابودی بسیاری از زمین‌های کشاورزی را موجب شده است. در نتیجه، تولیدات کشاورزی با افتی چشمگیر مواجه شده و بسیاری از کشاورزان به ترک زمین‌های‌شان و مهاجرت به شهرها مجبور شده‌اند. علاوه بر بحران آب، مشکلات اقتصادی و تحریم‌های خارجی نیز فشاری مضاعف بر کشاورزان وارد کرده است. بالا رفتن قیمت بذر، کود، سم‌ها، و تجهیزات کشاورزی، هزینه‌های تولید را بالا برده و در بسیاری از موارد کشت برخی محصولات را از لحاظ اقتصادی غیرممکن کرده است. همچنین، مشکلات صادرات و واردات کاسته شدن از دسترسی کشاورزان به بازارهای جهانی و وابسته شدن بیشتر آنان به واسطه‌ها و دلالان داخلی را موجب شده است. دلالاتی که سود اصلی را از دسترنج کشاورزان می‌برند. نبود حمایت‌های دولتی، فساد گسترده در توزیع نهاده‌های کشاورزی و بی‌ثباتی اقتصادی، همه و همه، کشاورزان را در شرایطی سخت قرار داده‌اند، شرایطی که چشم‌انداز آینده این بخش از اقتصاد کشور را بیش از پیش تیره و نگران‌کننده کرده است.

ادامه بحران عمیق کشاورزی در ایران...

سال‌های دهه ۱۳۹۰ به کمتر از ۱۰ میلیون تن در سال‌های اخیر کاهش یافته است، به طوری که ایران بار دیگر جزو واردکنندگان بزرگ این محصول در دنیا تبدیل شده است. علاوه بر این، خشک شدن منابع آبی بسیاری از کشاورزان را به ترک زمین‌هایشان مجبور کرده و روند مهاجرت روستاییان به شهرها را سرعت بخشیده است. در مجموع، بحران آب نه تنها امنیت غذایی را تهدید می‌کند، بلکه سبب تضعیف اقتصاد کشاورزی و افزایش نارضایتی اجتماعی شده است. مدیریت غلط منابع آبی از عامل‌های اصلی بحران آب در ایران است. سیاست‌های نادرست سدسازی، بدون در نظر گرفتن مطالعات دقیق زیست‌محیطی و اقلیمی، به نابودی بسیاری از منابع آبی کشور منجر شده‌اند. برای مثال، سد **گتوند** که از بزرگ‌ترین پروژه‌های سدسازی در ایران محسوب می‌شود، به دلیل ساخت بر روی لایه‌هایی نمکی، باعث شور شدن آب **کارون** شده و هزاران هکتار از زمین‌های کشاورزی را غیرقابل استفاده کرده است. علاوه بر این، سدسازی‌های متعدد بر روی رودخانه‌هایی مانند **زاینده‌رود** و **کرخه**، جریان طبیعی آب را مختل کرده و موجب خشک شدن تالاب‌ها و زمین‌های کشاورزی در استان‌های **اصفهان**، **چهارمحال و بختیاری** و **خوزستان** شده است. از سوی دیگر، استفاده بی‌رویه از چاه‌های غیرمجاز و سیاست‌های نادرست برداشت از منابع زیرزمینی، کاهش شدید سطح آب‌های زیرزمینی را در پی داشته‌اند. طبق آمار رسمی، بیش از ۷۵۰ هزار حلقه چاه در کشور فعال است که حدود ۳۰۰ هزار مورد آن غیرمجاز هستند و حجمی عظیم از آب‌های زیرزمینی را بدون کنترل مصرف می‌کنند. این روند باعث فرونشست زمین در بسیاری از **دشت‌های** کشور از جمله **دشت تهران**، **اصفهان**، و **کرمان** شده است. همچنین سیاست‌های غلط تخصیص آب، به جای حمایت از کشاورزی پایدار، موجب هدررفت منابع آبی در صنایع وابسته به نهادهای حکومتی شده‌اند، در حالی که بسیاری از کشاورزان با بحران کم‌آبی و از بین رفتن زمین‌های کشاورزی‌شان مواجه هستند.

نابودی زمین‌های کشاورزی از معضله‌هایی جدی در ایران است که به دلیل عامل‌هایی متعدد از جمله فرسایش خاک، کاهش بهره‌وری زمین‌ها، و تغییر کاربری اراضی کشاورزی دامنه‌ای بسیار یافته است. فرسایش خاک، که ناشی از کاهش پوشش گیاهی، چرای بی‌رویه دام، و استفاده نامناسب از زمین‌های کشاورزی است، سالانه حدود ۲ میلیارد تن از **خاک حاصلخیز** کشور را از بین می‌برد. این میزان فرسایش در قیاس با استانداردهای جهانی، جزو بالاترین نرخ‌های فرسایش خاک در دنیاست. در برخی مناطق از جمله استان‌های **خوزستان**، **کرمان** و **سیستان و بلوچستان**، زمین‌های کشاورزی به دلیل کاهش کیفیت خاک و هجوم **ریزگردها** دیگر قابل استفاده نیستند. علاوه بر این، کاهش مواد **آلی** خاک و استفاده بیش از حد از کودهای شیمیایی، موجب کاهش بهره‌وری زمین‌ها و کاهش کیفیت محصولات کشاورزی شده‌اند.

از سوی دیگر، تغییر کاربری دادن اراضی کشاورزی به طورگسترده به دلیل گسترش شهرنشینی، ساخت‌وسازهای غیرمجاز، و اجرای پروژه‌های صنعتی بدون مطالعه، به تهدیدی جدی برای آینده کشاورزی کشور تبدیل شده‌اند. طبق گزارش "مرکز پژوهش‌های مجلس"، در طول دو دهه اخیر بیش از ۳۰۰ هزار هکتار از زمین‌های کشاورزی به مناطق مسکونی و صنعتی تبدیل شده‌اند. نمونه بارز این روند، گسترش بی‌رویه شهرهایی مانند تهران، مشهد، و شیراز است که تخریب زمین‌های حاصلخیز اطراف را نیز موجب شده‌اند. در کنار این نمونه‌ها، نهادهای وابسته به حکومت با تصاحب زمین‌های کشاورزان و فروش آن‌ها با قیمت‌هایی بالا، در این روند مخرب نقشی مهم داشته‌اند.

تأثیر تحریم‌ها و مشکل‌های اقتصادی بر کشاورزی

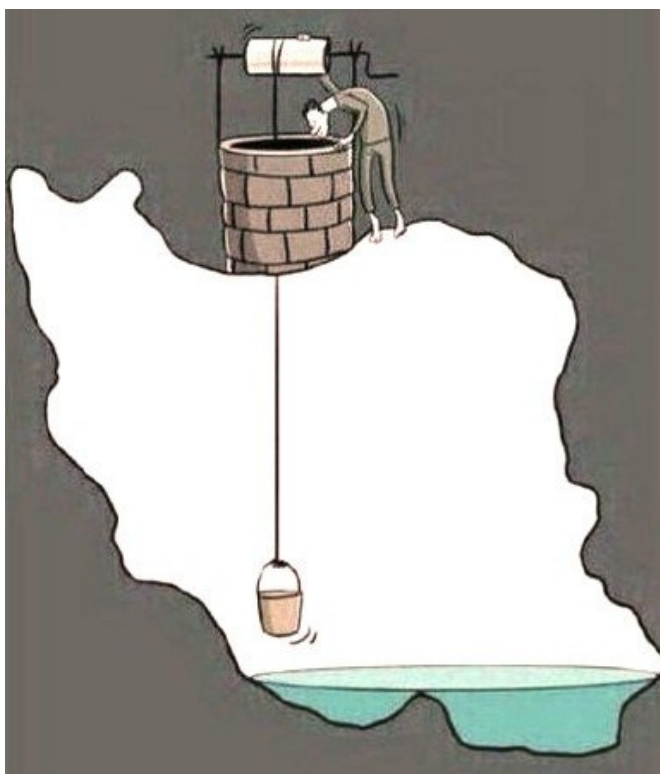
تحریم‌های اقتصادی و سیاست‌های ناکارآمد داخلی بر کشاورزی ایران تأثیری مخرب داشته‌اند و افزایش سرسام‌آور قیمت نهادهای کشاورزی را موجب شده‌اند. قیمت بذر، کود، سم‌های شیمیایی، و تجهیزات کشاورزی که برای تولید پایدار و باکیفیت ضروری هستند در سال‌های اخیر افزایش بی‌سابقه داشته است. به عنوان مثال، قیمت کود اوره که جزو مهم‌ترین کودهایی است که در کشاورزی ایران از آن استفاده می‌شود طی پنج سال گذشته بیش از ۴۰۰ درصد افزایش یافته است. همچنین بذره‌های اصلاح‌شده و مقاوم که تهیه‌شان وابستگی زیاد به واردات دارند، به دلیل تحریم‌ها و مشکل‌های ارزی به شدت کمیاب شده‌اند. دور از دسترس شدن چنین یذرهایی باعث شده کشاورزان به استفاده از بذره‌های نامرغوب داخلی روی بیاورند که بهره‌وری و کیفیت تولیدی‌ای پایین دارند.

علاوه بر این‌ها، گرانی تجهیزات کشاورزی از جمله تراکتور و کمباین که بسیاری از آن‌ها از طریق واردات تأمین می‌شوند، مشکل‌های کشاورزان را دوچندان کرده است. به عنوان نمونه، قیمت یک تراکتور متوسط که در سال ۱۳۹۹ حدود ۶۱۶ میلیون تومان بود، در سال ۱۴۰۰ به ۸۰۱ میلیون تومان و در ۱۴۰۱ به بیش از ۱ میلیارد و ۷۵۰ میلیون تومان افزایش یافت. این روند افزایشی ادامه داشته و احتمال می‌رود که قیمت این تجهیزات در سال ۱۴۰۳ از ۲ میلیارد تومان فراتر رفته باشد. این افزایش قیمت‌ها فشارهایی مضاعف بر کشاورزان وارد کرده و تأمین تجهیزات ضروری را برای آنان دشوارتر ساخته است. در حالی که انتظار می‌رود دولت برای کنترل قیمت‌ها و حمایت از کشاورزان اقدام کند، نهادهای حکومتی و واسطه‌های وابسته به آن‌ها با اجرای سیاست‌هایی ناکارآمد و توزیع رانتی نهادهای کشاورزی وضعیت را بحرانی‌تر کرده‌اند.

تحریم‌های اقتصادی، سیاست‌های ناکارآمد داخلی و مشکل‌های ارزی کاهش شدید صادرات محصولات راهبردی کشاورزی ایران از جمله **زعفران**، **پسته**، و **خرما** را در پی داشته‌اند. ایران که زمانی بزرگ‌ترین صادرکننده **زعفران** در جهان بود اکنون به دلیل مانع‌های بانکی، نوسان‌های **نرخ ارز**، و **تحریم‌های** بین‌المللی، بخشی قابل توجه از بازارهای صادراتی‌اش را از دست داده است. طبق آمار منتشر شده، میزان صادرات **زعفران** ایران در سال ۱۴۰۱ نسبت به سال قبل بیش از ۴۰ درصد کاهش یافته است. بسیاری از تولیدکنندگان به دلیل دسترسی پیدا نکردن به بازارهای جهانی و همچنین میدان‌دار شدن و حضور دلالان داخلی برای حل این مشکل مجبور شدند زعفران‌هایشان را به قیمت‌هایی ناآدالانه بفروشند.

وضعیت صادرات **پسته** و **خرما** نیز به شدت آسیب دیده است و ایران که پیش از این دومین صادرکننده بزرگ **پسته** در جهان بود در سال‌های اخیر به دلیل رقابت شدید از سوی آمریکا و ترکیه و همچنین افزایش هزینه‌های تولید آن بسیاری از مشتریان‌اش را از دست داده است. برای مثال، صادرات **پسته** ایران در سال ۱۳۹۹ حدود ۲۰۰ هزار تن بود، اما این میزان در سال ۱۴۰۲ به کمتر از ۱۲۰ هزار تن کاهش یافته است. علاوه بر این، تحریم‌های بانکی و امکان نداشتن دریافت ارز حاصل از صادرات محصول باعث شده صادرکنندگان ایرانی در برابر رقیبان بین‌المللی‌شان موقعیتی ضعیف‌تر داشته باشند. این مشکل‌ها در کنار سیاست‌های نادرست دولت که به جای حمایت از تولیدکنندگان قانون‌هایی پیچیده و ناکارآمد در مسیر صادرات اعمال می‌کند باعث شده است کشاورزان ایرانی بیش از پیش متضرر شوند و آینده صادرات محصولات کشاورزی ایران در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد.

وابستگی کشاورزی ایران به واردات از معضله‌های اساسی این بخش از اقتصاد است چندان که امنیت غذایی کشور را با چالش‌هایی جدی مواجه کرده است. برای



به‌ویژه جوانان روستایی، به دلیل نبود فرصت‌های اقتصادی و وجود شرایط دشوار زندگی در مناطق روستایی به ترک زمین‌های خود مجبور شده و به شهرها مهاجرت کرده‌اند.

این مهاجرت‌ها که کاهش جمعیت کشاورزان و در نهایت کاهش تولیدات کشاورزی را باعث شده‌اند در عین حال افزایش به حاشیه‌نشینی در اطراف شهرهای بزرگ نیز افزوده است. امروزه بسیاری از مهاجران روستایی که زمین‌هایشان را از دست داده‌اند یا دیگر توانایی ادامه دادن به کار کشاورزی را ندارند، به شهرهایی مانند تهران، مشهد، اصفهان، و اهواز سرازیر شده‌اند و در مناطق حاشیه‌ای با شرایط نامساعد زندگی می‌کنند. طبق گزارش‌های منتشر شده، بیش از ۱۱ میلیون نفر در ایران در حاشیه شهرها سکونت دارند که بیشترشان را مهاجران روستایی هستند. این پدیده به افزایش مشکل‌های اجتماعی از جمله بیکاری، فقر، ارتکاب جرائم، و رواج و دامنه‌دار شدن سکونت‌گاه‌های غیررسمی منجر شده است. روند کنونی در زمینه کار کشاورزی نشان می‌دهد که در صورت انجام نشدن اصلاحات اساسی در این عرصه و بهبود پیدا نکردن وضعیت زندگی در روستاها، موج مهاجرت به شهرها همچنان ادامه خواهد داشت و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی کشور را بیش از پیش شدت خواهد بخشید.

نکته دیگر در زمینه مشکل‌های عرصه کشاورزی کشور مربوط است به نبودن پوشش بیمه‌ای مؤثر برای کشاورزان و محصولات کشاورزی. در بسیاری از کشورهای جهان کشاورزان از پوشش بیمه‌هایی کارآمد برخوردارند، بیمه‌هایی که در برابر خشکسالی، بلایای طبیعی، یا نوسان‌های بازار از کشاورزان حمایت می‌کند، در ایران اما کمتر از ۳۰ درصد کشاورزان زیر پوشش بیمه‌های کشاورزی هستند و بسیاری‌شان نیز به دلیل کاغذبازی اداری (بروکراسی) پیچیده و ناکارآمدی نظام (سیستم) بیمه، نمی‌توانند خسارت‌هایشان را دریافت کنند. برای مثال، در سال‌های اخیر خسارت‌های ناشی از خشکسالی و سرمازدگی در استان‌های خراسان، کرمان، و فارس نابودی بسیاری از محصولات کشاورزی را باعث شده‌اند. اما بسیاری از کشاورزان هنوز نتوانسته‌اند از شرکت‌های بیمه بابت خسارت‌هایشان

ادامه بحران عمیق کشاورزی در ایران...

مثال، ایران که در سال‌های گذشته به خودکفایی‌ای نسبی در تولید گندم دست یافته بود، به دلیل کاهش سطح زیرکشت و بحران آب، مجدداً جزو بزرگ‌ترین واردکنندگان گندم در جهان تبدیل شده است. طبق آمار منتشر شده، واردات گندم ایران در سال ۱۴۰۲ به بیش از ۷ میلیون تُن رسید که بخش عمده‌اش از کشورهای روسیه و قزاقستان تأمین شده است. این وابستگی به واردات، کشور را در برابر نوسان‌های قیمت جهانی و تحریم‌های اقتصادی آسیب‌پذیرتر کرده است.

علاوه بر گندم، نهاده‌های دامی‌ای مانند **سویا، ذرت، و گنجاله** که برای تغذیه دام و طیور حیاتی هستند، به میزان زیادی از خارج از کشور تأمین می‌شوند. بیش از ۷۰ درصد نهاده‌های دامی مورد نیاز ایران وارداتی هستند که این موضوع هزینه‌های تولید در بخش دامپروری و مرغداری را افزایش داده و بر قیمت **گوشت، لبنیات، و تخم‌مرغ** تأثیر مستقیم داشته است. در سال‌های اخیر به دلیل وجود مشکل‌های ارزی، بسیاری از محموله‌های وارداتی این نهاده‌ها در گمرک‌ها معطل مانده‌اند و کمبود شدید در بازار داخلی و افزایش قیمت‌شان را موجب شده است. در همین حال فساد در سیستم توزیع نهاده‌های دامی و نقش واسطه‌های وابسته به نهاده‌های حکومتی باعث شده که بسیاری از دامداران و مرغداران به‌خاطر ناتوانی در تأمین خوراک دام فعالیت تولیدی‌شان را متوقف کرده و تولید داخلی بیش از پیش کاهش یابد. این وابستگی شدید به واردات در کنار سوءمدیریت داخلی تهدیدهایی مهم برای آینده کشاورزی و امنیت غذایی ایران دانسته می‌شوند.

وضعیت معیشتی و اقتصادی کشاورزان

افزایش فقر و بدهی در بین کشاورزان یکی از جدی‌ترین پیامدهای بحران‌های اقتصادی و سوءمدیریت در کشاورزی کشور است. افزایش شدید قیمت نهاده‌های کشاورزی، کاسته شدن از بهره‌وری زمین‌ها، و به‌وجود آمدن محدودیت‌هایی صادراتی در سال‌های اخیر از درآمد کشاورزان کاسته است. طبق آمار رسمی، بیش از ۶۰ درصد کشاورزان کشورمان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بسیاری از آنان برای تأمین هزینه‌های زندگی ناچار به دریافت وام‌هایی کلان از بانک‌ها شده‌اند. اما نرخ بهره بالا و نبود حمایت‌های مالی مناسب، توان بازپرداخت این بدهی‌ها را از کشاورزان سلب کرده است. در نتیجه، بسیاری از زمین‌های کشاورزی آنان مصادره شده و شماری زیاد از کشاورزان به ترک این حرفه و مهاجرت به شهرها مجبور شده‌اند.

بالا رفتن هزینه‌های زندگی و کاسته شدن از قدرت خرید کشاورزان وضعیت معیشتی آنان را بحرانی‌تر کرده است. افزایش بی‌سابقه قیمت کالاهای اساسی مانند **کود، بذر، و سوخت**، در کنار افزایش هزینه‌های روزمره، کشاورزان را در تأمین نیازهای اولیه خانواده‌هایشان نیز ناتوان ساخته است. هزینه تولید یک هکتار گندم در سال ۱۴۰۲ بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافت، اما دولت نرخ خرید تضمینی محصولات کشاورزی را متناسب با این افزایش هزینه‌ها تنظیم نکرده است. این سیاست‌های نادرست زبانی همه‌جانبه به کشاورزان وارد کرده و انگیزه ادامه فعالیت را از آن‌ها گرفته است. افزایش مهاجرت روستاییان به شهرها از پیامدهای بحران وضعیت کشاورزی در ایران است که در سال‌های دهه‌های اخیر بیشتر شده است. بر اساس آمارهای رسمی، جمعیت روستایی ایران که در سال‌های دهه ۱۳۵۰ حدود ۷۰ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌داد اکنون کاهش یافته و به کمتر از ۲۵ درصد رسیده است. این کاهش ناشی از ترکیبی از عوامل بوده است که از جمله عبارتند از: خشکسالی، کاهش بهره‌وری زمین‌های کشاورزی، افزایش هزینه‌های تولید، نبود حمایت‌های دولتی، و پایین بودن درآمد کشاورزان. بسیاری از روستاییان،

ادامه بحران عمیق کشاورزی در ایران...

چیزی دریافت کنند.

علاوه بر این، فساد در جریان پرداخت یارانه‌های کشاورزی و اجرا نشدن سیاست‌های حمایتی، فشار اقتصادی بر کشاورزان را دوچندان کرده است. یارانه‌هایی که باید برای حمایت از کشاورزان و تأمین نهاده‌های کشاورزی اختصاص یابد غالباً به واسطه‌ها و نهادهای وابسته به حکومت تعلق می‌گیرند و کشاورزان واقعی از این حمایت‌ها بی‌بهره می‌مانند. به عنوان مثال، در سال ۱۴۰۱ بیش از ۷۰ درصد از یارانه‌های تخصیص یافته به منظور تأمین **کود و بذر** به دست گروه‌هایی خاص و دلالان رسید، در حالی که کشاورزان مجبور شدند این نهاده‌ها را با قیمت‌های چندین برابر از بازار آزاد تهیه کنند. همچنین وام‌های دولتی که قرار بود برای توسعه کشاورزی استفاده شوند، اغلب به شرکت‌های رانتی داده شده و دست کشاورزان خرده‌پا از این تسهیلات کوتاه مانده است.

فساد و نقش نهادهای حکومتی در بحران کشاورزی

فساد در توزیع نهادهای کشاورزی و کنترل بازار از سوی نهادهای وابسته به حکومت عامل‌هایی اساسی در بحران کشاورزی ایران است. بسیاری از نهادهای ضروری مانند **کود، بذر، سم‌ها، و خوراک دام** که باید با قیمت دولتی و یارانه‌ای در اختیار کشاورزان قرار گیرند از سوی نهادهای حکومتی رانت‌خوار و محتکر از مسیر اصلی‌اش منحرف شده و در بازار سیاه با قیمت‌های چندین برابر فروخته می‌شوند. به عنوان نمونه، در سال ۱۴۰۱ گزارش‌هایی منتشر شد که نشان می‌داد بیش از ۷۰ درصد نهادهای دامی که با ارز ترجیحی وارد کشور شده بودند به جای توزیع بین دامداران توسط واسطه‌ها و نهادهایی خاص احتکار شده و با قیمت‌های چند برابر در بازار آزاد به فروش رسیده‌اند. نهادهای متصل به حکومت همچون "بنیاد مستضعفان"، "ستاد اجرایی فرمان امام" و "سپاه پاسداران" که اقتصاد کشور را به طور عمده در اختیار دارند در توزیع نهادهای کشاورزی نقش‌شان کلیدی است. در حالی که انتظار می‌رود این نهادهای حکومتی از کشاورزان حمایت کنند در عمل با در انحصار داشتن بازار و نظارت بر عرضه نهاده‌ها بحران در عرصه کشاورزی را تشدید کرده‌اند. کشاورزان در برخی موارد ناچار شده‌اند برای تأمین نهاده‌های مورد نیازشان آن‌ها را با قیمت‌هایی ۳ تا ۵ برابر نرخ دولتی از بازار آزاد تهیه کنند. این در حالی است که برخی افراد وابسته به نهادهای نامبرده در بالا با دریافت سهمیه‌هایی بزرگ از نهادهای یارانه‌ای آن‌ها را در بازار آزاد به فروش می‌رسانند و سودهای کلان می‌برند.

از عامل‌های مهم نابودی کشاورزی در ایران تصاحب غیرقانونی زمین‌های کشاورزی از سوی نهادهای دولتی و نظامی و تغییر دادن کاربری این اراضی و اجرای پروژه‌هایی غیرکشاورزی در عرصه‌های آن‌هاست. زمین‌خواری در طول سال‌های دو دهه اخیر به طرز نگران کننده بیشتر شده و هزاران هکتار از زمین‌های حاصلخیز کشاورزی به عرصه ساخت شهرک‌هایی صنعتی، اجرای پروژه‌های مسکونی‌ای لوکس، و برپا کردن مرکزهایی تجاری تبدیل شده‌اند. این زمین‌خواری که زیر پوشش حمایتی نهادهای قدرتمند حکومتی از جمله "سپاه پاسداران"، "بنیاد مستضعفان"، و "ستاد اجرایی فرمان امام" انجام می‌شود، کشاورزان را از زمین‌های‌شان محروم کرده و تولیدات کشاورزی را کاهش داده است. طبق گزارش‌های رسمی، در سال ۱۴۰۱ بیش از ۳۰۰ هزار هکتار از زمین‌های کشاورزی ایران تغییر کاربری داده شده‌اند که این میزان طی دهه‌های اخیر بی‌سابقه بوده است.

نهادهای حکومتی با استفاده از ابزارهای قانونی و غیرقانونی، زمین‌های کشاورزان را مصادره کرده و به پروژه‌های خودشان اختصاص می‌دهند. در بسیاری از

موارد کشاورزان بدون دریافت غرامتی عادلانه به ترک زمین‌های‌شان مجبور شده‌اند. نمونه‌های بارز این مصادره‌ها را در استان‌های البرز، مازندران، خوزستان، و فارس می‌توان مشاهده کرد، استان‌هایی که زمین‌های حاصلخیز کشاورزی به‌بهبهانه اجرای پروژه‌هایی مرتبط با توسعه شهری یا صنعتی به ساخت مرکزهای تجاری و مسکونی اختصاص می‌یابند. حتی اراضی کشاورزی وقف شده که باید در خدمت کشاورزان و تولید ملی قرار می‌گرفتند در مواردی توسط سازمان اوقاف و نهادهای وابسته به سپاه به فروش رسیده یا تغییر کاربری داده شده‌اند.

فساد در نظام (سیستم) توزیع آب، و اختصاص دادن منابع آبی به طرز ناعادلانه از عامل‌های مهم بحران آب در ایران هستند. در حالی که بسیاری از کشاورزان به دلیل کمبود آب به کاستن از تولید محصولات کشاورزی و یا رها کردن زمین‌های‌شان مجبور شده‌اند میزان زیادی از منابع آبی کشور به پروژه‌های صنعتی و اقتصادی‌ای وابسته به نهادهای حکومتی اختصاص یافته‌اند. بر اساس گزارش‌های رسمی، در خلال سال‌های دهه گذشته بیش از ۶۰ درصد از منابع آب سطحی و زیرزمینی کشور صرف پروژه‌های صنعتی و معدنی شده است در حالی که هم‌زمان سهم کشاورزی از این منابع به شدت کاهش یافته است. نمونه بارز این طرز ناعادلانه اختصاص منابع آبی را در استان‌های اصفهان، یزد، و خوزستان می‌توان مشاهده کرد. در این استان‌ها کشاورزان به دلیل خشک شدن رودخانه‌ها و کاهش سطح آب‌های زیرزمینی ادامه فعالیت‌شان امکان‌ناپذیر شده است، اما هم‌زمان با آن پروژه‌های صنعتی مرتبط با نهادهای نظامی و بنیادهای حکومتی‌ای مانند فولاد مبارکه، پالایشگاه‌ها، و صنایع پتروشیمی سهم بالایی از منابع آبی را دریافت کرده‌اند.

پروژه‌های انتقال آب بین حوضه‌ای در بسیاری موارد بدون مطالعه علمی و صرفاً به منظور تأمین منافع اقتصادی نهادهای وابسته به حکومت اجرا شده‌اند. برای مثال، در نتیجه انتقال آب از **چهارمحال و بختیاری و خوزستان** به صنایع **فولاد و پتروشیمی** در **کوبیر** مرکزی ایران گستره‌ای وسیع از زمین‌های کشاورزی خشک شده‌اند و نابودی معیشت هزاران کشاورز را در پی داشته است. علاوه بر این، چاه‌های غیرمجاز متعلق به نهادهای حکومتی و استفاده بیش از حد از سفره‌های آب زیرزمینی باعث شده است بیش از ۳۰۰ **دشت** کشور در وضعیت بحرانی فرونشست زمین قرار گیرند. هم‌زمان، نظام فاسد تخصیص آب باعث ایجاد بازار سیاه فروش آب و افزایش هزینه‌های تأمین آب برای کشاورزان شده است.

اعتراض‌های کشاورزان و ناراضی اجتماعی

با تشدید بحران‌های اقتصادی، کمبود آب، افزایش هزینه‌های تولید، و سیاست‌های ناعادلانه دولتی در سال‌های اخیر، اعتراض‌های کشاورزان در مناطق مختلف ایران به اوج خود رسیده است. استان‌های اصفهان، خوزستان، سیستان و بلوچستان، و یزد به کانون‌های اصلی اعتراض‌های کشاورزان تبدیل شده‌اند. در این استان‌ها کشاورزان با برگزاری تجمع‌هایی گسترده رسیدگی به مشکل‌های‌شان و پایان دادن به سیاست‌های ناکارآمد حکومتی را خواستار شده‌اند. در تاریخ ۲۵ آبان ۱۴۰۲ یکی از آخرین اعتراض‌های کشاورزان در **اصفهان** رخ داد و کشاورزان در اعتراض نسبت به مشکل‌های معیشتی‌شان و کمبود آب دست به تجمع زدند. این اعتراض‌ها ادامه اعتراض‌هایی بود که از سال‌های گذشته به‌ویژه سال ۱۴۰۰ در این استان جریان داشت و به خشک شدن **زاینده‌رود** و اختصاص نیافتن حق‌آبه کشاورزان به آنان مرتبط بود. در خوزستان نیز در ۱۵ اسفند ۱۴۰۲ کشاورزان همراه با دیگر قشرهای اجتماعی معترض از جمله کارگران، بازنشستگان، و مال‌باختگان به خیابان‌ها آمدند تا نسبت به بی‌عدالتی در توزیع منابع آبی و مشکل‌های اقتصادی اعتراض کنند. در **سیستان و بلوچستان**، بحران آب و کمبود حق‌آبه رودخانه



نتیجه گیری

کشاورزی ایران با بحران‌هایی متعدد روبه‌رو بوده و روبه‌رو است که بدون انجام اصلاحاتی اساسی و همه‌جانبه امنیت غذایی، معیشت کشاورزان، و ثبات اجتماعی کشور را به‌خطر خواهد انداخت. کاهش منابع آبی، افزایش هزینه‌های تولید، فساد گسترده در توزیع نهاده‌های کشاورزی و نبود سیاست‌های حمایتی‌ای کارآمد، افت شدید تولیدات کشاورزی و وابستگی بیشتر به واردات را در پی داشته است. در سال ۱۴۰۲ تولید گندم ایران به حدود ۱۰ میلیون تُن کاهش یافت، در حالی که نیاز سالانه کشور بیش از ۱۴ میلیون تُن است. تأثیر این کمبود وابستگی کشور به واردات را افزایش داده و امنیت غذایی را در بحران قرار داده است. مدیریت نادرست منابع آبی، تخصیص غیرعادلانه آب به صنایع حکومتی، و سدسازی‌های غیرکارشناختی، بحران کم‌آبی را تشدید کرده و بسیاری از زمین‌های کشاورزی را از چرخه تولید خارج کرده است. از سوی دیگر، افزایش هزینه‌های تولید به‌ویژه در بخش نهاده‌های کشاورزی توان رقابتی کشاورزان را کاهش داده و بسیاری را به‌ترک زمین‌های‌شان وادار کرده است. در همین حال فساد نظام‌مند در جریان تخصیص نهاده‌های یارانه‌ای باعث شده است کشاورزان خرده‌پا برای تأمین **کود، بذر، و خوراک** دام با مشکل‌هایی جدی مواجه شوند.

وابستگی شدید به واردات محصولات اساسی مانند **گندم، ذرت، و نهاده‌های دامی** در برابر نوسان قیمت‌های جهانی این محصولات و نیز در برابر تحریم‌های اقتصادی ثبات غذایی کشور را شکننده کرده است. هم‌زمان افزایش قیمت نهاده‌ها و کاهش درآمد، بیش از ۶۰ درصد از کشاورزان ایرانی را به زیر خط فقر رانده و به دریافت وام‌هایی کلان با بهره‌های بالا مجبور کرده است. چندان که در بسیاری موارد ناتوانی کشاورزان در پرداخت قسط وام‌ها، زمین‌های‌شان را در معرض مصادره شدن قرار داده است.

اعتراض‌های مکرر کشاورزان در سال‌های اخیر به‌ویژه در **خوزستان، اصفهان، و چهارمحال و بختیاری** نشان دهنده شدت نارضایتی آنان از مدیریت ناکارآمد دولت در زمینه رفع مشکل‌های مرتبط با کشاورزی کشور است. این اعتراض‌های مسالمت‌آمیز با سرکوب شدید ازجانب نیروهای امنیتی، بازداشت معترضان، و قطع اینترنت پاسخ داده شده‌اند، پاسخی که نشانه‌ای آشکار از بی‌اعتنایی حکومت به معضل‌ها و خواست‌های کشاورزان است.

برای جلوگیری از فروپاشی کشاورزی ایران اصلاحات ساختاری ضروری است. مدیریت علمی و پایدار منابع آبی، حذف واسطه‌ها که اشاعه دهنده فساد در توزیع نهاده‌های کشاورزی‌اند، بالا بردن قیمت خرید تضمینی محصولات متناسب با هزینه‌های تولید از سوی دولت، و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین کشاورزی از جمله راهکارهایی هستند که می‌توانند وضعیت این بخش حیاتی از اقتصاد کشور را نسبت به وضع کنونی آن بهبود بخشند. بدون انجام این تغییرها کشاورزی ایران در مسیر نابودی کامل قرار خواهد گرفت و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از آن کشور را با چالش‌هایی عمیق‌تر روبه‌رو خواهد کرد.

ادامه بحران عمیق کشاورزی در ایران...

هیرمند، به‌همراه خشکسالی شدید کشاورزان را مجبور به اعتراض کرده است. در یزد نیز، کشاورزان نسبت به انتقال آب از منابع این استان به مناطق صنعتی و طرح‌های غیربومی معترض شده‌اند، اما دولت به‌جای رسیدگی به خواست‌های‌شان آنان را سرکوب کرده و خواست‌های کشاورزان را نادیده گرفته است. مجموع این اعتراض‌ها نشان می‌دهد نارضایتی کشاورزان به‌دلیل بی‌توجهی نظام‌مند (سیستماتیک) حکومت به اقتصاد حیاتی کشاورزی کشور و در اولویت قرار دادن منافع نهادهای وابسته به دولت در حال افزایش است.

کشاورزان ایران سال‌هاست که با مشکل‌هایی متعدد معیشتی و تولیدی مواجه‌اند و در اعتراض‌های‌شان سه مطالبه اصلی را مطرح کرده‌اند که عبارتند از:

- مدیریت صحیح منابع آب،
- قیمت‌گذاری عادلانه محصولات کشاورزی،
- و حمایت اقتصادی واقعی از تولیدکنندگان این بخش.

با تشدید بحران کم‌آبی در سال‌های اخیر به‌دلیل تخصیص ناعادلانه آب و انتقال آن به صنایع وابسته به حکومت بسیاری از زمین‌های کشاورزی خشک شده‌اند. کشاورزان به‌ویژه در استان‌هایی مانند اصفهان، خوزستان، سیستان و بلوچستان، و یزد بارها درخواست کرده‌اند که دولت به‌جای اجرای پروژه‌های غیراصولی انتقال آب، حق آبه تاریخی آن‌ها را به‌رسمیت بشناسد.

مطالبه دوم کشاورزان قیمت‌گذاری عادلانه محصولات کشاورزی است. در سال ۱۴۰۲ قیمت خرید تضمینی گندم از سوی دولت به‌ازای هر کیلوگرم حدود **۱۵ هزار تومان** تعیین شد درحالی‌که هزینه واقعی تولید هر کیلوگرم گندم برای کشاورزان به بیش از **۲۰ هزار تومان** رسیده بود. این اختلاف باعث شد که بسیاری از کشاورزان از فروش محصولات‌شان به دولت خودداری کنند و به **واسطه‌ها** روی بیاورند که این خود زمینه‌ساز فساد و نوسان‌های قیمت شد. در کنار این، وعده‌های دولت به حمایت در زمینه یارانه‌های کشاورزی و وام‌های کم‌بهره نیز اجرا نشده‌اند یا با فساد همراه بوده‌اند. بسیاری از کشاورزان درخواست کرده‌اند که دولت حمایت واقعی از تولیدکنندگان این بخش را جایگزین سیاست‌های مقطعی و ناکارآمد کند تا کشاورزان بتوانند در برابر بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی دوام بیاورند. در سال‌های اخیر کشاورزان بارها برای دست یافتن به حقوق‌شان به خیابان‌ها آمده‌اند، اما حکومت به‌جای رسیدگی به مشکل‌های آنان سرکوب‌شان کرده است. از جدیدترین نمونه‌های این‌گونه برخوردها واکنش به اعتراض‌های ۱۵ اسفند ۱۴۰۲ در **خوزستان** بود. در این نمونه کشاورزان به‌همراه کارگران و دیگر قشرهای اجتماعی معترض نسبت به مدیریت ناعادلانه منابع آبی و بحران‌های اقتصادی اعتراض کردند، اما اعتراض‌های‌شان با واکنش تند نیروهای امنیتی پاسخ داده شد و عده‌ای از معترضان هم بازداشت شدند. در دیگر نقاط کشور نیز اعتراض‌های کشاورزان ادامه داشته است. در دی‌ماه ۱۴۰۲ کشاورزان **چهارمحال و بختیاری** در اعتراض به انتقال آب به صنایع حکومتی تجمع‌هایی برپا کردند. این تجمع‌ها که در ابتدا به‌طرزی مسالمت‌آمیز در جریان بود با اقدام به سرکوب شدید از جانب نیروهای امنیتی نسبت به تجمع کنندگان، استفاده کردن از گاز اشک‌آور، و بازداشت معترضان به خشونت کشیده شد. حکومت همچنین با قطع اینترنت و تهدید فعالان صنفی کشاورزی تلاش کرده است از ادامه یافتن اعتراض‌ها جلوگیری کند. این سرکوب کردن‌ها نه‌تنها مشکل‌های کشاورزان را حل نکرده، بلکه نارضایتی عمومی را نیز افزایش داده و نشانگر آن بوده است که حکومت کشاورزان را نه در مقام نیروی مولد، بلکه تهدیدی امنیتی می‌بیند.

نام خلیج فارس تغییر ناپذیر است

سیامک وکیلی

مقدمه

در میان تمام مناطق جغرافیایی جهان، کمتر نامی به اندازه "خلیج فارس" در دهه‌های اخیر به میدان منازعات سیاسی، هویتی، و رسانه‌ای تبدیل شده است. این نام که ریشه در متون تاریخی کهن، از جمله نوشته‌های **هرودوت**، **استرابون**، **بطلمیوس**، و صدها نقشه و سند جغرافیایی رسمی دارد، نه تنها یک عبارت جغرافیایی، بلکه بخشی مهم از هویت فرهنگی و تمدنی ایران به‌شمار می‌رود. با این حال، از نیمه قرن بیستم و به‌ویژه در دهه‌های اخیر، پروژه‌ای هدفمند برای تحریف این نام آغاز شده است؛ پروژه‌ای که در بستر رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منافع نفتی، و اتحادی‌های نظامی-رسانه‌ای شکل گرفته و هدف آن حذف تدریجی نقش تاریخی ایران در منطقه غرب آسیاست. این مقاله در پی آن است که ضمن تبیین اهمیت اقتصادی و استراتژیک خلیج فارس، نشان دهد چگونه تحریف نام این خلیج بخشی از یک سیاست هدفمند جهت افزایش سلطه امپریالیسم و ایادی آن بر منطقه است.

با روی کار آمدن **دونالد ترامپ** در سال ۲۰۱۶ / ۱۳۹۵ روند تحریف هویت تاریخی خلیج فارس وارد مرحله‌ای تازه و تهاجمی شد. برخلاف رؤسای جمهور پیشین آمریکا که گاه با ادبیاتی دیپلماتیک‌تر عمل می‌کردند، ترامپ از ابتدا سیاست خارجی خود را بر پایه دو اصل بنیادین بنا نهاد:

- اتحاد بی‌قید و شرط با محور عربی-صهیونیستی به رهبری عربستان و اسرائیل،
- مقابله حداکثری با ایران در تمامی ابعاد، از جمله نمادهای فرهنگی و جغرافیایی.

در این چارچوب، استفاده از واژه جعلی "خلیج عربی" در اسناد رسمی، نقشه‌های نظامی، و سخنرانی‌های سیاسی مقام‌های آمریکایی، نه یک اشتباه ساده، بلکه بخشی از یک جنگ نرم علیه ایران محسوب می‌شود. در این نبرد، تبلیغات رسانه‌های عربی تحت حمایت مالی کمپانی‌های نفتی و نهادهای آمریکایی از یک طرف، و سکوت یا ناتوانی دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران از طرف دیگر، همگی به تضعیف موضع تاریخی کشور دامن زده‌اند. هدف این مقاله، بررسی ابعاد گوناگون این پروژه تحریف واقعیت تاریخی در رابطه با خلیج فارس و تبیین ریشه‌ها و پیامدهای آن است.

اهمیت ژئوپلیتیکی و راهبردی خلیج فارس

خلیج فارس یکی از نقاط کلیدی و بی‌بدیل در نقشه ژئوپلیتیکی جهان است؛



منطقه‌ای که نقش آن فراتر از موقعیت جغرافیایی و اقتصادی است و در ساختار نظم جهانی نیز تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود. این پهنه آبی، ایران را به هفت کشور دیگر متصل می‌کند و از طریق تنگه هرمز به اقیانوس هند و آب‌های آزاد راه دارد. تنگه هرمز، که در جنوبی‌ترین نقطه خلیج فارس قرار دارد، یکی از گلوگاه‌های حیاتی تجارت جهانی انرژی محسوب می‌شود و روزانه حدود ۲۰ میلیون بشکه نفت، معادل حدود یک‌پنجم مصرف جهانی، از طریق آن عبور می‌کند. همین وابستگی جهان به این مسیر باریک و قابل کنترل، خلیج فارس را به یکی از نقاط آسیب‌پذیر اما استراتژیک جهان تبدیل کرده است، جایی که هر تنش سیاسی می‌تواند به بحرانی جهانی در بازار انرژی منجر شود.

جایگاه جغرافیایی ایران در شمال خلیج فارس، یک موقعیت راهبردی منحصر به‌فرد به این کشور می‌دهد، موقعیتی که ایران را قادر می‌سازد هم در دریا و هم در خشکی نفوذ و تأثیرگذاری قابل توجهی داشته باشد. ایران تنها کشوری است که با داشتن مرزهای دریایی در خلیج فارس و دریای عمان و دسترسی مستقیم به آسیای مرکزی، قفقاز، و افغانستان، نقشی کلیدی در مسیرهای راهبردی حمل‌ونقل و ترانزیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. طرح‌هایی مانند "کریدور شمال-جنوب" ("INSTC") که ایران، روسیه، و هند را به هم متصل می‌کند، تنها به‌خاطر موقعیت جغرافیایی ایران امکان‌پذیر شده است. این کریدور، با کاهش زمان و هزینه حمل‌ونقل بین آسیا و اروپا، عملاً خلیج فارس را به نقطه آغازین و حیاتی برای تجارت جهانی تبدیل کرده است. از این‌رو، آمریکا و قدرت‌های اروپایی تمایل دارند که نقش کنترل و تسلط بر این منطقه دریایی را به متحدان عرب خود منتقل کنند. از دیدگاه نظامی، نیز، خلیج فارس به یکی از پرتراکم‌ترین مناطق جهان از لحاظ حضور نیروهای مسلح خارجی تبدیل شده است. ایالات متحده آمریکا با استقرار ناوگان پنجم خود در بحرین و پایگاه‌های متعدد در قطر، کویت، امارات، و عربستان، حضور



نقشه رسمی دولت عثمانی در سال ۱۷۲۹ میلادی / ۱۱۰۷ خورشیدی از "ابراهیم متفرقه" که از "بحر فارس" نام برده است.^۱

ادامه نام خلیج فارس تغییرناپذیر است

نظامی دائمی و گسترده‌ای در منطقه دارد. دلیل این تمرکز بی‌سابقه نه فقط مقابله با تهدیدهای امنیتی، بلکه نظارت مستقیم بر مسیرهای صادرات انرژی و تحکیم قدرت ژئوپلیتیکی واشنگتن در برابر چین، روسیه، و ایران است. در سال ۲۰۲۲/۱۴۰۱ بودجه سالانه فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا (CENTCOM) بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار اعلام شد که سهم عمده آن برای تضمین تسلط واشنگتن بر خلیج فارس تخصیص یافته است. این داده‌ها نشان می‌دهند که خلیج فارس نه فقط محل رقابت‌های منطقه‌ای، بلکه صحنه تقابل قدرت‌های جهانی است. با چنین اهمیتی، طبیعی است که هویت جغرافیایی این منطقه نیز به موضوعی سیاسی و مورد مناقشه تبدیل شود. هر نام‌گذاری در جغرافیا، بار معنایی، تاریخی، و هویتی دارد، و تغییر نام "خلیج فارس" به "خلیج عربی"، بخشی از تلاش برای بازتعریف نظم ژئوپلیتیکی خاورمیانه است. این اقدام تنها یک اصطلاح جعلی نیست، بلکه سلاحی نرم در جنگ هویتی علیه ایران است. ایالات متحده، با حمایت مالی و سیاسی از برخی کشورهای عربی می‌کوشد تا تاریخ و واقعیت‌ها را به نفع بازسازی ائتلاف‌های خود بازنویسی کند، پروژه‌ای که اگر با بی‌تفاوتی ایران و ناآگاهی افکار عمومی جهانی همراه شود به تدریج می‌تواند نتایجی خطرناک برای جایگاه راهبردی ایران در منطقه و جهان داشته باشد.

منابع اقتصادی و انرژی در خلیج فارس

خلیج فارس نه تنها از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی اهمیت دارد، بلکه یکی از ثروتمندترین مناطق جهان از لحاظ منابع طبیعی به‌شمار می‌رود. بر اساس آمار سازمان کشورهای صادرکننده نفت - "اوپک" - بیش از ۴۵ درصد از ذخایر نفت ثبت شده جهان در کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار دارد. عربستان سعودی با بیش از ۲۶۵ میلیارد بشکه، ایران با حدود ۱۵۷ میلیارد بشکه، و عراق با ۱۴۵ میلیارد بشکه در زمره پنج کشور نخست جهان هستند. در حوزه گاز طبیعی نیز میدان پارس جنوبی در ایران و میدان گنبد شمالی در قطر - میدانی که از یک مخزن مشترک با ایران تغذیه می‌شوند - بزرگ‌ترین میدان گازی جهان را تشکیل می‌دهند و به‌تنهایی حدود ۱۰ درصد از گاز ثبت‌شده کره زمین را در خود جای داده‌اند. چنین حجمی عظیم از منابع انرژی، خلیج فارس را به شریان حیاتی اقتصادی جهان تبدیل کرده است به‌گونه‌ای که هرگونه بحران یا ناآرامی در این منطقه بلافاصله تأثیری مستقیم بر قیمت جهانی نفت و گاز دارد.

اما اهمیت اقتصادی خلیج فارس تنها به ذخایر مواد خام محدود نمی‌شود. بسیاری از مجتمع‌های پالایشگاهی، پتروشیمی، بنادر صادراتی، و زیرساخت‌های انرژی جهان در دو سوی خلیج مستقر شده‌اند. عربستان سعودی، امارات متحده عربی و کویت با سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌های پالایش و فراوری نفت و گاز، تلاش می‌کنند سهمی بیشتر از منافع صنعت انرژی را به خود اختصاص دهند. از سوی دیگر، ایران نیز با وجود تحریم‌ها، بخشی مهم از صادرات گاز به ترکیه، عراق و برخی کشورهای دیگر را از طریق خطوط لوله انجام می‌دهد. درعین حال، ظرفیت بالقوه ایران برای افزایش صادرات گاز مایع‌شده طبیعی (LNG) به آسیا و اروپا در سال‌های آینده، نقش راهبردی خلیج فارس را بیشتر برجسته می‌سازد. همچنین بنادر تجاری مانند بندرعباس، بوشهر، عسلویه، فجیره، و رأس الخیمه به مراکزهایی برای حمل‌ونقل بین‌المللی تبدیل شده‌اند و روزانه میلیون‌ها بشکه نفت، میلیون‌ها تن کالا، و هزاران کانتینر از طریق این بندرها منتقل می‌شوند.

نکته قابل توجه آن است که وابستگی شدید اقتصاد کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس به صادرات انرژی باعث شده تا این منطقه به‌طور مضاعف

آسیب‌پذیر باشد. طبق داده‌های بانک جهانی، بیش از ۹۰ درصد از درآمد صادراتی عربستان سعودی و عراق به نفت خام وابسته است، و در امارات متحده عربی این رقم به بیش از ۷۰ درصد می‌رسد. این وابستگی موجب شده تا این کشورها برای حفظ جریان صادرات، به شدت متکی به حمایت‌های نظامی و امنیتی قدرت‌های خارجی از جمله آمریکا باشند. در این چارچوب، هژمونی اقتصادی در خلیج فارس به‌طور مستقیم با مداخله‌های سیاسی و نظامی گره خورده است. کنترل مسیرهای انرژی به معنای کنترل بر ابزار فشار ژئوپلیتیکی است، و از همین منظر است که نام و هویت جغرافیایی خلیج فارس به مسئله‌ای راهبردی تبدیل شده است.

تحریف نام تاریخی "خلیج فارس"، پروژه‌ای سیاسی و تبلیغاتی

نام خلیج فارس ریشه‌ای عمیق در تاریخ، جغرافیا، و تمدن دارد. این واژه در صدها سند تاریخی و نقشه‌های کهن از یونان باستان تا دوران اسلامی، به‌صورت پیوسته و بی‌ابهام مورد استفاده قرار گرفته است. از **هروُدوت** و **استرابون** گرفته تا بطلمیوس، و سپس در نوشته‌های اسلامی نظیر "مسالك و ممالك" **استخری** یا "صورة الارض" **ابن حوقل**، همگی از "الخليج الفارسی" یا Persian Gulf نام برده‌اند. حتی در قرون معاصر، نقشه‌های رسمی شرکت‌های اروپایی، کمپانی هند شرقی، و اسناد سازمان ملل متحد نیز همگی این نام را تثبیت کرده‌اند. اما از نیمه قرن بیستم، پروژه‌ای سیاسی برای تحریف این نام آغاز شد، پروژه‌ای که نه در بستر حقیقت، بلکه در بستر رقابت‌های قومی، هویتی، و استعماری شکل گرفت.

نخستین تلاش‌ها برای تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی در سال‌های دهه ۱۹۶۰/۱۳۳۹ از سوی برخی حکومت‌های عربی نظیر عربستان سعودی و کویت آغاز شد، و از آن زمان، این پروژه در رسانه‌های عربی و برخی نهادهای تبلیغاتی گسترش یافت. با وجود مخالفت گسترده پژوهشگران و نهادهای بین‌المللی، این اصطلاح جعلی، به‌مرور وارد فضای تبلیغاتی جهان عرب شد. در سال‌های بعد، به‌ویژه پس از انقلاب ایران، این تحریف بخشی از تلاش برخی کشورهای عربی برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه شد. با این حال، آنچه این پروژه را به سطح جهانی رساند، دخالت مستقیم ایالات متحده آمریکا بود، دخالتی که به‌ویژه در دوران دونالد ترامپ به‌شکلی علنی و حساب‌شده دنبال شد.

در سال ۲۰۱۷/۱۳۹۶ دولت ترامپ در نخستین سفر خارجی خود، در نشست "اجلاس اسلامی-عربی-آمریکایی" در ریاض، از اصطلاح جعلی "خلیج عربی" استفاده کرد، واژه‌ای که در سخنان مقام‌های ارشد آمریکایی چون وزیر خارجه وقت، **رکس تیلسون**، و مقام‌های وزارت دفاع نیز تکرار شد. همان سال، در وبسایت رسمی ارتش آمریکا (CENTCOM) و وزارت دفاع (DoD) نقشه‌هایی منتشر شد که به‌جای Persian Gulf، از عبارت Arabian Gulf استفاده کرده بودند. تحریف نام خلیج فارس، نه یک اشتباه اتفاقی، بلکه بخشی از سیاستی حساب‌شده بود که با هدف تقویت اتحاد ژئوپلیتیکی آمریکا با کشورهای عربی منطقه انجام شد. هدف پنهان این اقدام، کمرنگ کردن جایگاه تاریخی، فرهنگی، و هویتی ایران در منطقه و شکل دادن به نظمی جدید به‌سود کشورهای عربی بود، پروژه‌ای بود هدفمند که حتی با دستکاری در واژگان می‌کوشید مرزهای سیاسی منطقه را از نو ترسیم کند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران به‌جای برخورد حقوقی، نهادی، و دیپلماتیک مؤثر، غالباً با واکنش‌هایی احساسی، شعاری، و رسانه‌ای پاسخ داد. نه شکایتی جدی در محافل بین‌المللی طرح شد، نه پوشش‌های رسانه‌ای هدفمند در سطح جهانی سازماندهی گردید. این ناتوانی، همراه با سیاست خارجی پرتنش و منزوی جمهوری اسلامی، باعث شد فضا برای گسترش روایت تحریف‌شده بیشتر فراهم شود. در نتیجه، اقدامی که در آغاز با هدف تضعیف جایگاه

ادامه نام خلیج فارس تغییرناپذیر است

ایران انجام شد، امروز به چالشی جدی برای حافظه تاریخی ملت‌ها تبدیل شده است. تحریف نام خلیج فارس تنها تحریف یک واژه نیست؛ بلکه حمله به حقیقت، هویت، تاریخ، و فرهنگ ایران است.

خلیج فارس در بستر تاریخ استعماری

تاریخ خلیج فارس آمیخته با تعاملات تمدنی، تجارت دریایی، و تبادلات فرهنگی است، اما از قرون جدید به‌ویژه قرن شانزدهم (میلادی) به بعد، این منطقه به هدف اصلی قدرت‌های استعماری اروپایی برای کنترل بر مسیرهای تجاری و منابع دریایی تبدیل شد. نخست پرتغالی‌ها وارد شدند و جزایری چون هرمز و قشم را اشغال کردند، سپس هلندی‌ها و بریتانیایی‌ها با رقابت تجاری و نظامی به میدان آمدند. این حضور استعماری که به بهانه حمایت از تجارت دریایی آغاز شد، به تدریج به تسلط نظامی، سیاسی، و فرهنگی انجامید. هدف اصلی قدرت‌های غربی، ایجاد سلطه بر گلوگاه‌های دریایی و حذف نفوذ تاریخی ایران در این منطقه کلیدی بود.

در قرن نوزدهم، بریتانیا با استفاده از ضعف دولت‌های منطقه، به‌ویژه در سواحل جنوبی خلیج فارس، اقدام به عقد قراردادهای به اصطلاح حمایتی با شیوخ محلی کرد. این قراردادهای که ظاهراً برای تأمین امنیت دریایی و مقابله با دزدی دریایی بودند، در عمل استقلال این مناطق را سلب کرده و آن‌ها را به اقرار لندن تبدیل کرد. از جمله "عهدنامه عمومی ۱۲۹۹ / ۱۸۲۰" و "قرارداد انحصاری ۱۸۹۲ / ۱۲۷۱" از ابزارهای حقوقی بریتانیا برای تحکیم نفوذش بودند. در نتیجه این سیاست، بحرین، قطر، و امارات تحت کنترل مستقیم یا غیرمستقیم بریتانیا قرار گرفتند و توازن تاریخی قدرت در خلیج فارس که همواره به سود ایران بود، به چالش کشیده شد.

در برابر این نفوذ استعماری، مبارزات مردمی و مقاومت‌های محلی از اهمیت بالایی برخوردار است. یکی از درخشان‌ترین چهره‌های این مقاومت، **میرمهنا**، سردار ایرانی از طایفه شریفات در بندر ریگ بود. وی در نیمه قرن هجدهم میلادی، در مقابل نیروهای هلندی و سپس انگلیسی‌ها به پا خاست و با تکیه بر نیروی دریایی مردمی، موفق شد جزیره خارگ (خارک) را از تسلط کمپانی هند شرقی هلند خارج کرده و کشتی‌های جنگی آن‌ها را شکست دهد. پیروزی‌های میرمهنا نه تنها موجب بازپس گرفتن بخش‌هایی از قلمرو دریایی ایران شد، بلکه روحیه مقاومت ضد استعماری را در سراسر سواحل خلیج فارس تقویت کرد. میرمهنا نماد پیوند تاریخی میان قدرت دریایی ایران، هویت ملی، و مقاومت مردمی در برابر سلطه‌طلبی غربی است. این مقاومت‌ها به میرمهنا محدود نمی‌شد. در بحرین، قیام‌های مردمی علیه نفوذ انگلیس در طول قرن بیستم میلادی بارها تکرار شد. در کویت، عمان، و بوشهر نیز شورش‌هایی علیه نیروهای استعماری شکل گرفت. اگرچه برخی از این قیام‌ها با سرکوب یا بی‌توجهی قدرت‌های جهانی مواجه شدند، اما نشان دادند که مردم منطقه، برخلاف روایت‌های غربی، منفعل و بی‌تفاوت نبوده‌اند، بلکه با آگاهی تاریخی، برای حفظ هویت و استقلال خود جنگیده‌اند. متأسفانه بسیاری از این چهره‌های مقاوم در تاریخ‌نگاری رسمی مغفول مانده‌اند و لازم است بار دیگر با نگاهی بومی، نقش آنان بازشناسی شود.

بر همین اساس، تحریف نام خلیج فارس در تاریخ معاصر را نمی‌توان جدا از این تاریخ استعمار و مقاومت فهمید. قدرت‌هایی که در گذشته با کشتی‌های جنگی به دنبال تسلط بر این منطقه بودند، امروز با نقشه‌ها، رسانه‌ها، و واژگان، همان هدف را دنبال می‌کنند: حذف هویت ایرانی از خلیج فارس.

دفاع از نام خلیج فارس، دفاع از صدها سال تاریخ مقاومت و ایستادگی است؛ تاریخی که قهرمانانی چون میرمهنا آن را با خون و اراده شکل داده‌اند. در چنین بستری، وظیفه هر ایرانی، هر روشنفکر منطقه‌ای، و هر مورخ جهانی است که در برابر این تحریف فرهنگی، تاریخی، و سیاسی ایستادگی کند.

از استعمار بریتانیا تا پروژه حذف ایران از نظم منطقه‌ای

نفوذ قدرت‌های خارجی در خلیج فارس نخست با حضور پرتغالی‌ها آغاز شد، اما از قرن نوزدهم میلادی بریتانیا به قدرت مسلط منطقه تبدیل شد و سیاست‌های استعماری خود را در سراسر منطقه گسترش داد. در نتیجه این سیاست‌ها، کشورهای کوچکی چون بحرین، قطر، و امارات امروزی از استقلال سیاسی واقعی محروم شدند. هدف اصلی بریتانیا، مهار قدرت تاریخی ایران، کنترل تجارت دریایی، و تضمین مسیر امن صادرات نفت به اروپا بود. در همین دوره، حتی نام‌های جغرافیایی منطقه نیز هدف تلاش‌هایی برای بازنویسی قرار گرفتند، هرچند در اسناد رسمی بریتانیا همچنان از واژه "Persian Gulf" استفاده می‌شد.

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و آغاز افول امپراتوری بریتانیا، ایالات متحده آمریکا به سرعت جای آن را گرفت. از سال‌های دهه ۱۳۲۹ / ۱۹۵۰ با اجرای دکترین **آیزنهاور** و حمایت از رژیم‌های محافظه کار منطقه، آمریکا خود را به عنوان ضامن امنیت خلیج فارس معرفی کرد. خروج کامل نظامی بریتانیا در سال‌های دهه ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰ راه را برای سلطه مستقیم واشنگتن هموار ساخت. این سلطه با ایجاد پایگاه‌های نظامی در بحرین (ناوگان پنجم)، قطر (العید)، کویت، عربستان، و امارات، و فروش میلیاردها دلار تسلیحات نهادینه شد. نظم امنیتی جدیدی شکل گرفت که وابستگی کشورهای عربی جنوب خلیج فارس به آمریکا را تثبیت می‌کرد.

در دوران معاصر، ایالات متحده پروژه‌ای هدفمند را برای بازتعریف نظم منطقه‌ای آغاز کرد؛ نظمی که هدف آن به حاشیه راندن ایران و تبدیل محور عربی-صهیونیستی به قدرت غالب منطقه بود. در این چارچوب، واژه‌سازی‌هایی نظیر "خلیج عربی" تنها بخشی از یک بازی بزرگ‌تر هویتی بودند: تلاشی برای حذف حافظه تاریخی ملت‌ها و جا انداختن یک نظم زبانی و سیاسی جدید که در آن، ایران بازیگری منزوی و تهدیدزا جلوه داده می‌شود.

در این میان، عملکرد ضعیف و متناقض نظام جمهوری اسلامی ایران نیز به این روند کمک کرد. سیاست‌های خارجی تهاجمی، شعارمحور، و غیرمنعطف، سرکوب داخلی، و ناتوانی در بهره‌گیری از دیپلماسی فرهنگی و رسانه‌ای، باعث شد ایران نتواند از ظرفیت‌های تاریخی و تمدنی خود به‌درستی استفاده کند. واکنش‌ها به تحریف نام خلیج فارس اغلب احساسی، مقطعی، و فاقد پشتوانه حقوقی یا محتوایی بودند. در حالی که ایران می‌توانست با تولید محتوای مستند، تقویت نهادهای مطالعاتی، و حضور مؤثر در نهادهای بین‌المللی، روایت تاریخی خود را تثبیت کند، این فرصت‌ها از دست رفتند.

نتیجه آن که، حتی برخی کشورهای تازه‌تأسیس عربی، امروز مدعی تاریخ‌سازی در منطقه شده‌اند و در مجامع بین‌المللی از واژه‌های جعلی استفاده می‌کنند. اگرچه این ادعاها از نظر حقوق بین‌الملل بی‌اساس‌اند، اما در صورت تکرار و سکوت، ممکن است در حافظه رسانه‌ای جهان تثبیت شوند. مقابله با این روند، تنها با شعار ممکن نیست، بلکه نیازمند بازسازی اعتماد جهانی، تقویت دیپلماسی عمومی، و استفاده هوشمندانه از ابزارهای فرهنگی و رسانه‌ای است. ایران باید بار دیگر به عنوان صدای حقیقت و تاریخ در خلیج فارس شناخته شود، نه یک دولت منزوی در حاشیه نظم جهانی.

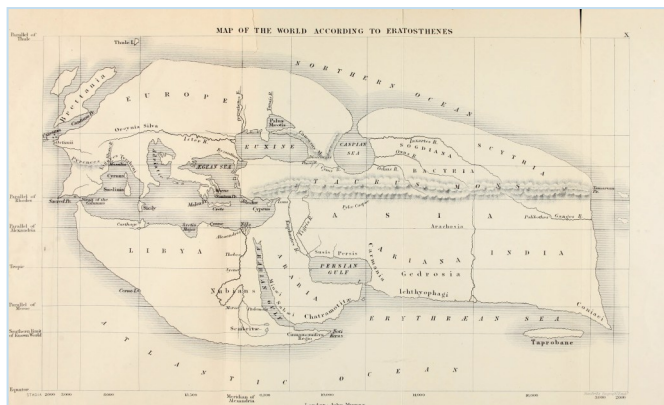
ادامه نام خلیج فارس تغییر ناپذیر است

واکنش‌های بین‌المللی به تغییر نام "خلیج فارس"

با وجود تلاش‌های سیاسی، تبلیغاتی، و مالی برخی دولت‌های عربی و متحدان غربی آن‌ها برای تحریف نام "خلیج فارس"، جامعه جهانی به‌ویژه نهادهای حقوقی، تاریخی، و علمی بین‌المللی همچنان بر استفاده رسمی از عنوان "Persian Gulf" تأکید دارند. سازمان ملل متحد در چندین نوبت، از جمله در بیانیه رسمی سال‌های ۱۹۹۴، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۶ / ۱۳۷۳، ۱۳۸۵ و خورشیدی اعلام کرد که تنها نام معتبر و استاندارد برای این پهنه آبی، "Persian Gulf" است. این سازمان، با ارجاع به منشور نام‌گذاری جغرافیایی، تأکید کرده است نام‌های تاریخی ثبت‌شده نباید تحت تأثیر تغییرات سیاسی یا قوم‌گرایانه دستخوش تحریف شوند. همچنین سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد - یونسکو - نیز در سال ۲۰۱۲ / ۱۳۹۱ در قالب بیانیه‌ای رسمی تأکید کرد میراث فرهنگی و نام‌های جغرافیایی باید بر اساس مستندات تاریخی حفظ شوند، نه بر اساس منافع موقت سیاسی. علاوه بر سازمان‌های بین‌المللی، بسیاری از نهادهای علمی، جغرافیایی، و دانشگاهی معتبر جهانی نیز به‌طور شفاف از عنوان "Persian Gulf" استفاده می‌کنند و تحریف آن را غیرعلمی و مغایر با اصول تحقیقاتی می‌دانند. انجمن جغرافی دانان آمریکا (AAG) انجمن ملی جغرافیای بریتانیا (RGS) و پایگاه‌های داده‌ای مانند National Geographic و Encyclopaedia Britannica، همگی، در مقاله‌ها، نقشه‌ها، و منابع خود، تنها نام "Persian Gulf" را به رسمیت می‌شناسند. در سال ۲۰۱۰ / ۱۳۸۹ زمانی که گوگل مپز (Google Maps) در نسخه‌ای از نقشه‌های خود از درج نام خلیج فارس خودداری کرد، موجی از اعتراض‌های کاربران و نهادهای علمی به‌راه افتاد که در نهایت گوگل را مجبور به اصلاح سیاست‌هایش کرد. این رویداد نشان داد که حتی شرکت‌های تکنولوژی نیز در قبال تحریف واقعیت‌های تاریخی، در برابر افکار عمومی پاسخ‌گو هستند.

در کنار این موضع‌گیری‌های رسمی و علمی، برخی از کشورهای جهان نیز در سطح دیپلماتیک به دفاع از نام خلیج فارس پرداخته‌اند. کشورهایی چون روسیه، چین، هند، فرانسه، آلمان، و ایتالیا در نقشه‌های رسمی، اسناد حقوقی، و حتی مذاکرات بین‌المللی، از نام Persian Gulf استفاده کرده‌اند. در سال ۲۰۰۸ / ۱۳۸۷ وزارت خارجه فرانسه در پاسخ به اعتراض ایران نسبت به استفاده رسانه‌ای از واژه "خلیج عربی"، اعلام کرد دولت فرانسه تنها نام "خلیج فارس" را به رسمیت می‌شناسد. همچنین در نشست‌های سازمان همکاری اسلامی، اتحادیه کشورهای غیرمتعهد و حتی در برخی اجلاس‌های "اتحادیه عرب"، برخی کشورها از کاربرد اصطلاح تحریف‌شده خودداری کرده‌اند. این موارد نشان می‌دهند که با وجود فشار سیاسی برخی دولت‌های عربی، هم‌داستانی (اجماع) جهانی بر سر صحت تاریخی و جغرافیایی نام "خلیج فارس" ("Persian Gulf") همچنان برقرار است.

با این حال، در عرصه رسانه‌ای و فضای مجازی، وضعیتی متفاوت وجود دارد. برخی رسانه‌های عربی مانند "العربیه" و "الجزیره" به‌طور مستمر از واژه جعلی "خلیج عربی" استفاده می‌کنند. همچنین برخی شرکت‌های غربی نیز به دلایل تجاری یا فشار سیاسی از به‌کارگیری دقیق نام خودداری می‌کنند. در این حوزه، متأسفانه نبود حضور فعال و مؤثر ایران، به‌ویژه در تولید محتوای چندزبانه، باعث شده فضای تبلیغاتی به‌نفع تحریف‌کنندگان تغییر یابد. در حالی که اعتراض‌های جهانی، اسناد سازمان‌های بین‌المللی، و موضع‌گیری‌های علمی در مورد اصطلاح جعلی "خلیج عربی" روشن است، وظیفه ایران و روشنفکران منطقه این است که با سازماندهی کمپین‌های رسانه‌ای، دیپلماسی علمی، و همکاری‌های بین‌المللی، از جایگاه تاریخی خلیج فارس



نقشه "اراتوستن" (۱۹۴ پیش از میلاد)، نخستین نویسنده خارجی که از نام ایران و خلیج فارس یاد کرده است. او ایران را آریانا و خلیج فارس را Persian Gulf نامیده است.^۲

دفاع کنند. نبرد بر سر "نام"، تنها در اتاق‌های سیاست خارجی انجام نمی‌شود، بلکه در "صفحه نتایج جستجو"ی گوگل، ویکی‌پدیا، و شبکه‌های اجتماعی نیز در جریان است.

نتیجه‌گیری و راهکارهای پیشنهادی

تحریف نام "خلیج فارس" از سوی ایالات متحده، به‌ویژه در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، اقدامی سیاسی و ایدئولوژیک است که با هدف تضعیف جایگاه تاریخی ایران در منطقه صورت می‌گیرد. ترامپ در سفرهایش به کشورهای عربی - به‌ویژه به عربستان سعودی و امارات متحده عربی - اعلام کرده است ایالات متحده از این پس از واژه "خلیج عربی" استفاده خواهد کرد. کشورهای عربی منطقه، به‌ویژه عربستان سعودی، تلاش کرده‌اند با حمایت مالی و رسانه‌ای نام "خلیج عربی" را در محافل بین‌المللی جا بیندازند. این تلاش‌ها با حمایت برخی رسانه‌های غربی و شرکت‌های فناوری تقویت شده‌اند که گوگل از جمله آن‌هاست - شرکت فناوری‌ای که در برخی نسخه‌های نقشه‌هایش نام جعلی "خلیج عربی" را جایگزین "خلیج فارس" کرده است. این جایگزینی در کنار سکوت یا همراهی برخی کشورهای غربی موجب شده است تحریف نام "خلیج فارس" به چالشی جدی برای ایران تبدیل شود. اسرائیل نیز در این میان نقشی مهم ایفا می‌کند. با عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی و تقویت همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی، اسرائیل تلاش می‌کند ایران را تهدید اصلی منطقه معرفی کند و در این راستا از هر ابزاری از جمله تحریف نام خلیج فارس بهره می‌برد. در این شرایط، ایران باید با استفاده از ابزارهای دیپلماسی عمومی، رسانه‌های بین‌المللی، و همکاری با نهادهای علمی و فرهنگی جهانی، از نام تاریخی خلیج فارس دفاع کند. تدوین اسناد تاریخی، برگزاری همایش‌های بین‌المللی، و همکاری با سازمان‌هایی مانند یونسکو و سازمان ملل متحد، می‌تواند در این مسیر مؤثر باشد. همچنین، استفاده از ظرفیت‌های فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی برای آگاه‌سازی افکار عمومی جهانی، از اهمیت ویژه برخوردار است. در نهایت، دفاع از نام خلیج فارس، دفاع از هویت، تاریخ، و فرهنگ ایران است و باید با تمام توان در برابر تحریف آن ایستادگی کرد.

بن‌مایه‌ها:

<https://encr.pw/XyDzU-۱>

<https://11nk.dev/hnrB0-۲>



تبلیغ و ترویج و

اهمیت آن‌ها در شرایط کنونی

آذر گیتی‌نما

پیش‌گفتار

حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی مترقی و مردمی برای آگاهی‌رسانی به مردم و سازمان‌دهی و هدایت مبارزه گوناگون آنان با حکومت‌های استبدادی و به‌منظور دموکراتیک‌کردن حیات اجتماعی کشور از دو اسلوب یا شیوه اساسی ترویج و تبلیغ استفاده می‌کنند.

آشناکردن افراد جامعه، به‌ویژه محرومان و زحمت‌کشان، با مفهوم علمی نظام اجتماعی-اقتصادی، پایه‌های آن، و نحوه شکل‌گیری آن به‌کمک جهان‌بینی علمی از وظایف عمده حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی، به‌ویژه نیروهای چپ، در جامعه است. در عرصه پیکار اجتماعی و مبارزه طبقاتی، انتخاب صحنه نبرد و شکل و شیوه مبارزه در آن صحنه، اهمیتی اساسی دارد. تجربه نشان داده و می‌دهد که نیروهای سیاسی اگر در این عرصه تحت تأثیر هر عاملی- خواه عینی یا ذهنی- دچار خطا شوند، ناکام خواهند ماند و به اعتبارشان در جامعه لطمه سنگینی خواهد خورد. مدافعان راستین حقوق زحمت‌کشان پایه‌های تبلیغ سیاسی را بر درک درست شرایط جامعه و درک علمی از تحولات اجتماعی، تحلیل مشخص از وضع مشخص، تدوین سیاست مبارزاتی مناسب، و پافشاری بر خواست‌ها و مطالبات زحمت‌کشان در هر مقطع از پیکار استوار می‌کنند.

نباید از نظر دور داشت که امپریالیسم و ارتجاع با دستگاه تبلیغاتی عظیم و با امکاناتی وسیع که در اختیار دارند هر روز به‌شکلی از اشکال و با طرح‌های "بی‌اعتبارسازی" یا "بدنام‌سازی" می‌کوشند به سیمای مردمی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه چنگ بیندازند و زخم بزنند. ترویج ایدئولوژی‌های فرسوده دینی و فقهی سنتی، سلطنت‌طلبی، نوفاشیسم، آنتی‌کمونیسم، ناسیونالیسم افراطی، و تنگ‌نظری فرقه‌ای از آن جمله است. نیروهای ترقی‌خواه با تلاش برای شناخت همه‌جانبه و ارزیابی واقع‌بینانه از نقاط ضعف و قوت نیروهای اجتماعی حاضر در صحنه و با پرداخت هزینه‌های احتمالی مبارزه، باید با افشاگری، پرده‌ها را کنار زده و ضربه‌هایی درهم‌شکننده به پیکر دیکتاتوری حاکم وارد کنند. در کشور ما، صحنه اصلی مبارزه کنونی همانا پیکار در راه برچیدن بساط رژیم حاکم با توسل به همه اشکال مبارزه و فراهم‌آوردن زمینه برای استقرار دولتی ملی و دموکراتیک است. پیروزی در این نبرد مستلزم آگاهی‌رسانی، سازمان‌دهی و آماده‌کردن زمینه برای به‌کارگیری شیوه‌های مناسب و شایسته در مسیر مبارزه است.

۱. نکاتی پیرامون تبلیغ، ترویج، و ارتباط آن‌ها با کارهای روزانه

"تبلیغ" به معنای رساندن پیام به مخاطب از هر راه ممکن است. ابزار این پیام‌رسانی، در گذشته‌ها، بیش‌تر نوشتاری و گفتاری بود. بعدها رادیو و پس از آن

تلویزیون به ابزار پخش تبلیغات اضافه شد. با شروع استفاده از موج کوتاه در ارتباط رادیویی، نبرد تبلیغاتی‌ای گسترده در فرامرزهای هر کشور آغاز شد که در تمام دوره جنگ جهانی دوم به‌طوری گسترده رواج و ادامه یافت.

زنده‌یاد رفیق **امیرحسین آریان‌پور**، جامعه‌شناس برجسته میهن ما، در این باره می‌نویسد: "آمریکا تا هفتم دسامبر ۱۹۴۱ میلادی خود را از ماجرا به دور نگاه داشت، اما پس از این تاریخ، ناگاه به ارزش تبلیغ پی برد و در فاصله دو سال، آن‌چنان سازمان عریض و طویلی برای تبلیغ به وجود آورد که تاریخ جهان از آغاز تا به امروز هرگز نظیر آن را به خاطر ندارد."^۱

پس از پایان جنگ جهانی دوم، تبلیغات جایگاهی فراگیر و گسترده یافت و روزبه‌روز تکامل پیدا کرد. امروزه اینترنت و فضای مجازی نقشی بسیار مهم در اطلاع‌رسانی دارند. در نظام سرمایه‌داری از تبلیغ برای ایجاد و افزایش تقاضا و فروش کالای بیش‌تر و کسب سود افزون‌تر و غلبه بر رقیب استفاده‌ای گسترده می‌شود. این نوع تبلیغ اغلب اغراق‌آمیز، گمراه‌کننده، و با بزرگ‌نمایی همراه است. تبلیغات سرمایه‌داری نه‌تنها از نظر شکل و محتوا، بلکه از نظر نوع و زمان ارائه نیز اغلب آزاردهنده و توهین‌آمیزند. برای مثال، در میان تماشای یک فیلم یا بحثی جدی یا پخش یک مسابقه هیجان‌انگیز از تلویزیون باید چند دقیقه توجیه‌های نخ‌نماشده فروشنده کالاهای و خدمات را تحمل کرد. مسافران خسته مترو و اتوبوس و عابران کلافه خیابان به هر جا چشم می‌گردانند- بی‌آن‌که بخواهند- با یورش تبلیغات کالا و خدمات مواجه می‌شوند. اما شیوه فعالیت مبارزان راه آزادی و عدالت برای ساختن جامعه‌ای مطلوب، استفاده از تبلیغاتی اصولی برای آگاهی‌رسانی است. این تبلیغات بر پایه افشای واقعیت روابط ظالمانه مبتنی بر استثمار و لزوم تغییر آن به نفع جامعه‌ای رها از ستم و مبتنی بر عدالت استوار است.

واقعیت این است که با وجود رشد شکل‌های گوناگون ابزارهای اطلاع‌رسانی، هنوز تشکیلات منسجم و ارتباطات توده‌ای گسترده از قوی‌ترین شیوه‌های اطلاع‌رسانی است. حتی با وجود اینترنت و انواع شبکه‌ها و گروه‌های اجتماعی در فضای مجازی، هنوز تشکیلات در تبلیغ و ترویج و تهییج جایگاهی ویژه در مبارزات مردمی دارد. شاید یکی از دلایل‌هایی که سرمایه‌داری سعی می‌کند فضای مجازی را جانشین فضای حقیقی و فرد را جانشین حزب و تشکیلات کند، همین نکته باشد.

استفاده از فناوری در پیشبرد برنامه‌های تبلیغی و ترویجی بی‌شک لازم است. وقتی تلفن اختراع شد، تصور بر این بود که این وسیله در خدمت سرمایه‌داری است. نیروهای مبارز در به‌کارگیری تلفن نهایت پرهیز را می‌کردند. اما گذر زمان نشان داد که می‌توان از این دستاورد بشری نیز برای پیش‌برد مبارزه- البته با رعایت احتیاط‌های لازم- استفاده کرد. شاید لازم باشد که عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر به موضوع تبلیغات و اطلاع‌رسانی در دنیای امروز بنگریم:

ادامه تبلیغ و ترویج و اهمیت آن‌ها در شرایط کنونی



۴۸ میلیون کاربر فعال ایرانی
از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کند.
یعنی ۵۳.۶٪ کل جمعیت ایران

آمار کاربران فعال ایرانی در شبکه‌های اجتماعی ۱۴۰۳^{۱۳}

راه برون رفت از آن مشخص می‌شود. دامنه عمل و حوزه تأثیر آن نیز بیش از همه به آگاهترین و سیاسی‌شده‌ترین بخش‌های طبقات زحمتکش و روشن‌فکران اختصاص دارد. با طرح هشیارانه متن‌ها و عبارت‌های تبلیغی می‌توان دایره نفوذ آن‌ها را به همه جامعه گسترش داد.

ترویج با آموزش نیز همراه است. ارتقای دانش نظری و کسب تجربه در عمل از جنبه‌های اساسی ترویج‌اند که حاصل آن تربیت کادرهای ورزیده و پختگی آنان در کوران مبارزه است؛ درحالی که فعالیت تبلیغی وظیفه نقل و بیان فشرده خطمشی برنامه‌ای حزب و بردن آن به میان توده‌ها را به عهده دارد. مبلغان با استفاده از روش‌های گوناگون، از جمله گفتاری، نوشتاری، برپایی تظاهرات، شعارنویسی، و جز این‌ها، زحمتکشان را تهییج و در صحنه‌های گوناگون مبارزه به مسیر صحیح هدایت می‌کنند.

لنین با آوردن مثالی در کتاب "چه باید کرد؟" تفاوت این دو اسلوب را چنین توضیح می‌دهد: "مروّج اگر مثلاً مسئله بیکاری را توضیح می‌دهد، باید طبیعت سرمایه‌داری بحران‌ها را روشن کند و علت اجتناب‌ناپذیر بودن آن‌ها را در جامعه کنونی نشان دهد و به تشریح لزوم تبدیل جامعه به جامعه سوسیالیستی بپردازد."^{۱۴}

ترویج به منزله "توپخانه" است که مسیر پیش روی مبلغان سیاسی و حزبی را هموار می‌سازد و زحمتکشان را برای تسخیر سنگر دشمنان طبقاتی آماده می‌کند. به همان میزان که فعالیت ترویجی وسعت پیدا کند، تنگناها و موانع عمل در عرصه تبلیغات از بین می‌رود.

این دو اسلوب، در عین پیوستگی، تفاوت‌هایی جدی دارند و در عین مشابهت، دو عملکرد مجزا دارند. وظیفه ترویج توضیح مفهوم صحیح نظام اجتماعی-اقتصادی، پایه‌های نظام، وضع طبقات گوناگون و طرح "ایده‌های متعدد" است. بنابراین، مروّج با تکیه و تسلط بر بنیادهای تئوری، از طریق تحلیل و توضیح اندیشه‌ای را به افراد می‌آموزد. "مبلغ باید اخبار و وقایع را دنبال کند، سریع‌الانتقال باشد، با زبان و روحیات و مسائل مردم آشنا باشد، و برای یافتن اسلوب‌های تأثیر در مردم شمه لازم را داشته باشد (برخی خصوصیات مبلغ بالفطره و برخی دیگر آموختنی‌اند) [...] حزب به وسیله تبلیغ مفاهیم، مقولات، اندیشه‌ها، احکام و شعارهای محدود و بنیادی، خود را در مقیاس وسیعی اشاعه می‌دهد. به طور خلاصه، تبلیغات وسیله تأثیر سیاسی در توده‌ها از طریق روش‌ها و وسائل گوناگون است. فعالیت تبلیغی جنبه روز و فعلی دارد و روی مسائل حاد مبارزه تکیه می‌کند."^{۱۵}

جامعه‌ما از اتنیک‌های (اقلیت‌های قومی و ملی) گوناگونی تشکیل شده است

ما در دوران پس از اختراع تلفن هوشمند و در کنار آن هوش مصنوعی زندگی می‌کنیم. آمارهای جالبی از کاربرد گوشی، کامپیوتر، تبلت، و تلویزیون در دست است. برای نمونه بر پایه برخی گزارش‌ها میانگین استفاده از اینترنت در میان کاربران ایرانی حدود ۴ ساعت در روز است.^{۱۶} گوش کردن، تماشا کردن، و خواندن هم این روزها با همین وسایل انجام می‌شود، یعنی وسیله دیجیتال هم روزنامه و کتاب است و هم رادیو و تلویزیون، دوربین عکاسی و فیلم‌برداری، و البته تلفن.

اینجاست که شکل تبلیغات و اطلاع‌رسانی حزبی در دنیای امروز- البته تبلیغات بیرونی حزب و نه در درون تشکیلات- تعریفی نوین پیدا می‌کند. اینکه حزب سیاسی چگونه جای خود را در این دنیای دیجیتال باز کند و از آن سود ببرد نیاز به برنامه‌ریزی جدی و نگاه علمی و امروزی دارد. منظور در این‌جا استفاده از رسانه‌هایی مانند شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای گران‌قیمت نیست. بهره‌گیری از این امکانات در حد بودجه و توان احزاب ملی و دموکراتیک- آن هم در دوران تبعید- نیست. شبکه‌های سراسری و ماهواره‌ای اغلب در اختیار سرمایه‌داران و احزاب و گروه‌های وابسته به آنان است. امیدواریم روزی رادیو و تلویزیون ملی ایران در دست نیروهای مترقی و ملی و در خدمت رساندن محتوای علمی و انسانی به گوش و چشم افراد جامعه باشد.

سرمایه‌داری برای منافع و سود بیشتر خود راه‌های استفاده از دنیای مجازی را روزبه‌روز آسان‌تر و کاربردی‌تر می‌کند. برای مثال، با یک گوشی هوشمند و یک دکور ساده (مثلاً کتابخانه) می‌توان برنامه خبری ضبط کرد و در دنیای مجازی (مثلاً یوتیوب) پخش کرد و از این راه درآمد هم کسب کرد. می‌ماند محتوا. و اینجاست که به‌صدق سخن حافظ:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان / تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

نگارنده بر این باور است که دانش فراوان و تجربه بیش از هشت دهه حزب توده ایران بن‌مایه این محتواست. به پشتوانه این تاریخ غنی، حزب ما می‌تواند عالی‌ترین محتوا را تولید کند. با داشتن تیم ورزیده، مکان مناسب، و نظم و تشکیلات می‌توان این محتوا را تولید و منتشر کرد.

یکی از محورهای تبلیغات گوییزی سرمایه‌دارانه- که الگوی امروزین بسیاری از سلبریتی‌ها هم هست- این است که باید مدام در چشم و گوش بینندگان و خوانندگان بود. مهم نیست خبر چه باشد؛ مهم این است که نام و تصویر مبلغ، مرتب دیده شود. تکرار تبلیغ سبب می‌شود تا چهره و پیام مبلغ در ذهن مخاطب نقش ببندد.

روشن است که از ورای همه اشکال کهن و نو تبلیغ، در نهایت محتوا و درون‌مایه پیام است که اثر می‌گذارد. تبلیغ علمی و راستین آن است که از پندار و گفتار راستین برخیزد و در بستر جامعه جاری شود و به دریای شعور اجتماعی کل جامعه بپیوندد. حزب سیاسی باید اثر تبلیغات را به نیروی مادی تبدیل کند و با همان شیوه اصولی و بایسته تشکیلاتی‌اش در دل و جان توده‌ها بنشاند. آن‌وقت است که ثمر می‌دهد و در جاهایی و از زبان کسانی شنیده می‌شود که انسان را شگفت‌زده می‌کند و در نهایت به عمل اجتماعی منجر می‌شود.

۲. تبلیغ و ترویج و پیوند گسست‌ناپذیر آن‌ها با یکدیگر

دو اسلوب تبلیغ و ترویج محدود به شکل‌های سیاسی و دموکراتیک نیست، بلکه هر یک در عرصه‌های گوناگون مبارزه اجتماعی جایگاه و کارایی ویژه خود را دارد. هدف ترویج همانا توضیح‌دادن و شناساندن خطمشی حزب یا سازمان سیاسی است که با تحلیل و توضیح بنیان نظام موجود و پاسخ‌گویی ایدئولوژیک و نشان‌دادن

ادامه تبلیغ و ترویج و اهمیت آن‌ها در شرایط کنونی

که هر یک زبان و سنت‌های خود را دارند. اتیک‌های غیرفارس -حتا افراد تحصیل‌کرده- عموماً به زبان مادری صحبت می‌کنند، اما بر اثر ستم ملی و نادیده گرفتن نیازهای فرهنگی و آموزشی آن‌ها، با خواندن و نوشتن به زبان مادری مشکل دارند. گرچه اگر با جمله‌های کوتاه از زبان مادری روبه‌رو شوند با علاقه فراوان تلاش می‌کنند آن را بخوانند. آن‌ها به شنیدن مطالب صوتی به زبان مادری تمایل زیادی نشان می‌دهند. یکی از وجوه تبلیغی در سازمان‌های سیاسی می‌تواند تهیه بخشی از مطبوعات به زبان‌های اتیکی باشد که حزب ما در این زمینه دارای تجاربی عمیق است. اصولاً برای برنامه‌ریزی دقیق فعالیت تبلیغی باید جامعه و درجه آگاهی سیاسی و تاریخی و سنت مبارزاتی آن را شناخت.

گئورگی دیمتروف میخایلو، کمونیست برجسته بلغاری، در سخنرانی خود در کنگره هفتم کمیترون در این خصوص سخنانی آموختنی بیان کرده است. او می‌گوید: "هر کدام از ما باید این قاعده و اصل ابتدایی را به‌مثابه قانون فرا گیریم: وقتی می‌نویسی یا صحبت می‌کنی، همیشه باید در فکر کارگر ساده و معمولی باشی که باید تو را درک کند، حرف تو را بفهمد، به شعار و دعوت تو عقیده و اعتماد پیدا کند [...] باید فکر کنی برای چه کسی می‌نویسی یا صحبت می‌کنی."^۵

گسترش تبلیغات، مبارزان را برای رسیدن به پیروزی سازمان می‌دهد و جنبه‌های گوناگون خط‌مشی و برنامه حزب یا سازمان سیاسی را با پی‌گیری در عمل صیقل می‌بخشد.

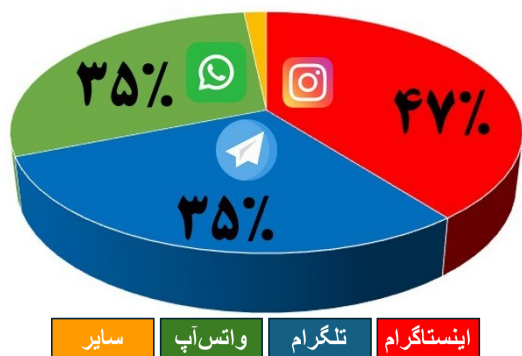
۳. تبلیغات مستقیم و تبلیغات غیرمستقیم

مبارزه ایدئولوژیک در صحنه جهانی به‌نحوی بی‌سابقه تشدید شده است. حزب‌های سیاسی در پیکار تبلیغاتی علیه ارتجاع محلی، امپریالیسم، و همچنین ره‌گم‌کردگان مسیر مبارزه -به‌ویژه در نبرد ایدئولوژیک- هدف روشن و راه درست برای رسیدن به آن هدف را استوار و پی‌گیر دنبال می‌کنند. تضادهای درونی سرمایه‌داری، که **مارکس و انگلس** بیش از صدوپنجاه سال پیش تشریح کردند، در شرایط کنونی بسیار شدت یافته است. در شرایط اختناق‌آمیزی که رژیم جمهوری اسلامی بر ایران حاکم کرده است، وظیفه مقدم همه مبارزان توده‌ای به کارگیری اسلوب تبلیغ صحیح و کارا با هدف پخش نظرات حزب است. شیوه تبلیغ در چنین شرایطی -چه صنفی و چه سیاسی- می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم، شورانگیز و اثربخش باشد تا مخاطب را برای عمل اجتماعی و سیاسی بسیج کند و به او در حل دشواری‌ها، تحمل مشکلات، و گشودن گره مسائل پیچیده کمک کند. جهان پرشتاب امروز، و به‌تبع آن میهن ما، ویژگی‌های تاریخی کم‌نظیر و حتی بی‌سابقه‌ای را از سر می‌گذراند. کار تبلیغاتی ما باید این ویژگی‌ها را بشناسد و با شرایط کنونی هم‌خوانی داشته باشد.

۴. تبلیغ صنفی

تبلیغ صنفی بیشتر بر مطالبات فوری اقتصادی طبقه کارگر و دیگر قشرهای زحمتکش در برابر استثمارگران تأکید دارد و مبارزه صنفی آنان را، که انگلس "مقاومت در برابر سرمایه‌داران" نامیده است، هدایت می‌کند. لنین می‌گوید: "مبارزه اقتصادی مبارزه جمعی کارگران با کارفرمایان برای فروش نیروی کار با شرایط بهتر و بهبود شرایط کار و زندگی خودشان است. این مبارزه الزاماً مبارزه‌ای متناسب با حرفه است، زیرا که شرایط کار در حرفه‌های گوناگون به‌غایت متفاوت است. بر همین اساس،

کاربران شبکه‌های اجتماعی در ایران



نسبت میزان استفاده از شبکه‌های اجتماعی در ایران ۱۴۰۳: اینستاگرام در حال حاضر در ایران با ۳۱ میلیون کاربر فعال، بیش از دیگر رسانه‌های جمعی استفاده می‌شود.

مبارزه برای بهبود این شرایط باید کاملاً بر حسب حرفه‌های گوناگون باشد.^۶

در سال‌های اخیر مبارزات صنفی‌ای گسترده و پدیده در ایران در جریان بوده که روزبه‌روز نیز گسترش یافته است. مبلغان این عرصه باید بتوانند در عرصه تبلیغات صنفی برای هر طبقه و قشر اجتماعی -با توجه به چندگانگی بافت و پراکندگی جغرافیایی آنان- شعارهایی مناسب تعیین و تدوین کنند که بی‌تردید با موفقیت و پیروزی‌های چشم‌گیر روبه‌رو خواهد شد.

بنیاد کار تبلیغی در این عرصه بر سه اصل اساسی استوار است:

الف- اصولی بودن؛ یعنی مراعات پیکارجویی و احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی و طبقاتی و سازش‌ناپذیری اصولی با مواضع ضدکارگری.

ب- علمی بودن؛ یعنی بهره‌گیری از دستاوردهای علمی و تجربه‌های مستند و مقنع، و پیوند دادن مصالح فعالیت عملی با برنامه نظری حزب.

پ- واقع‌گرایی؛ یعنی حفظ ارتباط عمیق و ناگسستنی با زندگی و عمل روزانه و پرهیز از برخورد ذهنی با مسائل عینی، درنگ‌تیدن به خرده‌کاری، و کم‌بهندادن به دید کلی و نظری مسائل، که می‌تواند گمراه‌کننده باشد.

بی‌تردید مبلغان به این موضوع پی‌برده‌اند که برای کارکردن در میان توده مردم باید نیازها و کاستی‌های محل زندگی، محل کار، حرفه یا هر جای دیگر را دقیقاً بررسی کرد. آنگاه، بر اساس ارزیابی و نتیجه‌گیری‌های مشخص، باید شعار ویژه تبلیغاتی مناسب را تعیین و مخاطبان را بسیج کرد. در تبلیغات حزبی، در عین مراعات مصالح حزبی در هر شرایط دشوار و نامساعد و هر جا که لازم باشد، باید جسورانه از حقیقت دفاع کرد و به دنبال کسب وجهه ارزان و بی‌مایه نبود. رفیق **طبری** در باره تبلیغ و تبلیغ‌گر می‌نویسد: "تبلیغ کردن به تجربه، به قریحه خاص، به شمع تیز سیاسی، به تمرین، به داشتن ایمان به چیزی که تبلیغ می‌کنیم، به احتراز از شک و تردید نیازمند است. لذا تبلیغ‌گر، بدون کم‌ترین تردید، فردی است صاحب فن و هنر خاص."^۷

رفیق طبری در ادامه همین مقاله می‌نویسد: "مبارز باید بداند که او برای پیروزی امر حق و عدالت در تاریخ می‌رزد و نه برای پیروزی شخصی خودش. [...] ما باید اشکال مختلف تبلیغات دیگران را نیز مطالعه کنیم و، اگر لازم باشد، از آن‌ها نیز استفاده نماییم. ولی تبلیغات ما از دروغ، سفسطه، لاف و گزاف، انتقام‌جویی ذهن‌گرایانه، نوسانات تهی از اصولیت بَری است. تبلیغات ما منطقی و خونسرد، ولی

همچنین روش‌هایی گوناگون نظیر استفاده از رادیو، تلویزیون، مطبوعات، اعلامیه، تراکت، نامه‌نگاری، مناظره، سخنرانی و فیلم‌های سینمایی را برای نفوذ بر افکار عمومی مؤثر می‌دانند.

هرگاه تبلیغ بر زمینه‌ای واقعی متکی باشد، بیش از خروارها کاغذ ارزش دارد. به‌طور نمونه، "سقراط [حکیم و فیلسوف یونانی] که نوشته‌ای از او بر جای نمانده است، همه وقت خود را مصروف آن می‌داشت که در بازار و باغ‌های عمومی و چهارراه‌ها و میدان‌های ورزشی [برای مردم سخنرانی کند]. او کلامی نافذ و مؤثر داشت و شنونده را تحت تأثیر می‌گرفت. افلاطون در وصف او می‌نویسد: "هنگامی که من سخنان او را می‌شنوم قلبم به‌شدت به تپش می‌افتد و اشک از دیدگانم جاری می‌شود و می‌بینم که گروه کثیری از مردمان دیگر همان تأثیرات را در خود حس می‌کنند."^۸

به‌همین ترتیب، روشنگری برای اهالی یک محله یا مرکز تولیدی برای نشان‌دادن نتیجه اتحاد در برابر ظلم، ستم، افترا و دروغ باید بر نمونه‌ای مشخص متکی باشد و از ادعای صرف و کلام مجرد و کلیات پرهیز کند؛ چرا که هدف اهمیت اساسی دارد، نه شکل ظاهر!

برای ریشه‌کن کردن رژیم ولایتی حاکم، به‌مثابه سد اساسی در برابر رشد جامعه، باید افشاگری همه‌جانبه علیه این رژیم را در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری، و جز این‌ها به‌پیش برد. تبلیغات سیاسی قوی و افشاگری‌های زنده و مشخص دادگاه‌هایی را می‌مانند که حکومت ضد‌مردمی را در حال ارتکاب جرم پیش چشم جامعه رسوا می‌کنند. تأثیر چنین تبلیغاتی به‌خودی‌خود از هرگونه "فراخوان" مؤثرتر است. در عرصه افشاگری‌های سیاسی، آن موادی از قانون اساسی رژیم "ولایت فقیه" را که ارتجاعی، متناقض و ناهمگون است، و رژیم قرون‌وسطایی حاکم "حقانیت و مشروعیت" خود را بر پایه اصول آن می‌داند، می‌توان و باید به یکی از سندها برای افشای رژیم تبدیل کرد.

جمهوری اسلامی ایران همواره از اجرای معدود اصل‌هایی از قانون اساسی که در آن‌ها حقوق و آزادی‌های توده‌های زحمتکش تبلور یافته سر باز زده است. یکایک اصول قانون اساسی را که می‌توان از آنها به مثابه ابزاری برای "افشاگری‌های زنده و مشخص" علیه حکومت یا برای تدوین شعارهایی درست و مقطعی با هدف بسیج توده‌ها استفاده کرد باید به‌خاطر سپرد و در ذهن آماده داشت. در پیکار بر ضد رژیم استبدادی حاکم باید بر عواملی تأکید کرد که سبب تداوم تخریب محیط‌زیست، گرانی و تورم، غارت و چپاول، فقر و ظلم، خشونت، پایمال کردن حقوق انسان‌ها، مانع‌تراشی برای آزادی زندانیان سیاسی، و ده‌ها مسئله حیاتی دیگر می‌شوند.

ادامه تبلیغ و ترویج و اهمیت آن‌ها در شرایط کنونی

در عین حال پرشور، مؤدب، فروتنانه، مستند و آینده‌نگر است.^۸

۵. تبلیغ سیاسی

تبلیغ صنفی برای هر طبقه و قشر یا گروه اجتماعی مضمون و شعارهایی خاص و متفاوت دارد. اما در تبلیغات سیاسی، خطوط اساسی و عمومی تبلیغ مضمونی واحد دارد، برای همه مخاطبان یک‌سان است، و شعارهای همگانی و فراگیر را شامل می‌شود. برعکس تبلیغات در عرصه صنفی، که برای خواست‌های ویژه و فوری و عاجل صنفی مطرح می‌شود، هدف تبلیغ در عرصه مبارزه سیاسی نه اصلاح و بهبود شرایط روزمره کار، بلکه ایجاد تغییرهای اساسی و فراگیر مانند برچیدن بساط استبداد و استثمار است. تبلیغات حزبی باید آن سلسله مسائل گرهی را بیابد که در هر مرحله از مبارزه لازم است به آن‌ها پاسخ داده شود. آن‌گاه به اتکال واقعیت‌های موجود و اسناد معتبر و افشاگرانه و با ارائه دلایل روشن باید در رد احکام مخالفان، و طرح و اثبات احکام مطلوب زحمتکشان، به مسائل طرح‌شده واکنش نشان دهد. تبلیغ سیاسی کاملاً جهت‌طبقاتی دارد و به‌صورت تبلیغ اثباتی نظریات ما و رد انتسابات علیه ما (ضد تبلیغ) ارائه می‌شود. در اینجاست که افشای دروغ‌ها و اتهام‌های بی‌پایه امپریالیسم و ارتجاع در عرصه‌های گوناگون، به‌مثابه شیوه مهمی از تبلیغ ما برای آگاه‌کردن توده‌ها و مقابله با جنگ روانی ارتجاع و امپریالیسم، اهمیتی ویژه پیدا می‌کند. باید متوجه بود که تکیه بر علم و منطق و یافتن خلافت لحنی ویژه، مؤثر و قانع‌کننده، متناسب با محیط اجتماعی و موضوع و روحیات مخاطب تبلیغ، امری ضروری است که در سازمان‌دهی جمعی و فعالیت بسیج‌کننده نقشی مهم دارد. در چنین شرایطی است که تظاهرات و خواست‌های محدود صنفی را باید با مضمونی قوی‌تر پیش برد و مبارزات پراکنده را به سوی مبارزه مشترک سیاسی همگانی - مثلاً برای برچیدن رژیم ولایت فقیه - هدایت کرد. باید روده‌های نفرت و خشم طبقات و قشرهای اجتماعی را به یکدیگر پیوند داد تا به سیلابی خروشان و بنیان‌کن علیه ارتجاع و امپریالیسم تبدیل شوند.

این دو نوع تبلیغ (صنفی و سیاسی) به‌گفته لنین "دو روی یک سکه‌اند و با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارند. هم تبلیغات اقتصادی و هم تبلیغات سیاسی به یک‌سان برای رشد خودآگاهی طبقاتی پرولتاریا و برای مبارزه طبقاتی کارگران [...] ضروری است، زیرا هر مبارزه طبقاتی خود مبارزه‌ای سیاسی است."^۹

مبلغان سیاسی بر این باورند که شیوه گفتار و رفتار شخصیت‌های سیاسی می‌تواند جهت‌دهنده و هدایت‌کننده افکار عمومی به سمتی خاص و معین باشد. آنان



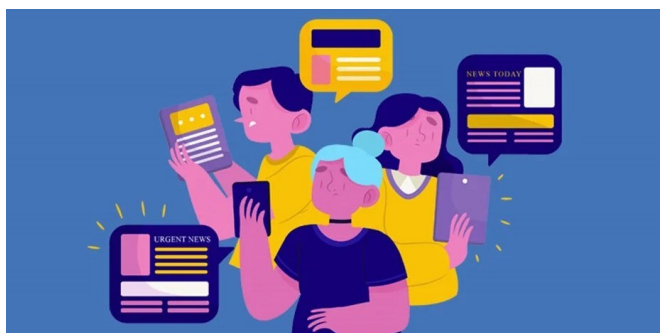
ادامه تبلیغ و ترویج و اهمیت آن‌ها در شرایط کنونی

رژیم دین‌سالار حاکم بر ایران در سرکوب آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم و در تعقیب، شکنجه، قتل، و اعدام مبارزان حدومرزی نمی‌شناسد. موارد تعدی و تجاوز به آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم در زندانی به وسعت کشور، و همچنین جنایت‌هایی که در سیاه‌چال‌های قرون‌وسطایی رژیم روی می‌دهد، در تاریخ میهن ما کم‌نظیر است. بی‌گمان جمهوری اسلامی ایران در این عرصه نمونه‌ای بارز است و دست فاشیستی‌ترین حکومت‌های جهان را از پشت بسته است. مبلغان سیاسی باید با افشای استبداد مطلق حاکم به بسیج افکار مردم بپردازند. این رژیم هر نوع دگراندیشی را- حتی اگر در چارچوب اسلام باشد و مویی از نظام فکری "ولایت فقیه" فاصله داشته باشد- سرکوب می‌کند. افشای جنایت‌هایی که در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی ایران رخ می‌دهد و نیز مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، می‌توانند از محورهای اساسی تبلیغ بر ضد رژیم باشند.

نباید فراموش کرد که در شرایط اختناق حاکم بر میهن، نمی‌توان رهنمودی یک‌سان و همه‌شمول برای شکل تبلیغ فردی ارائه داد. بر اساس شرایط و اوضاع محل تبلیغ و توانایی‌های ویژه هر مبلغ، شکل تبلیغ فردی نیز تغییر می‌کند. خط‌مشی برنامه‌ای حزب بر پایه مضمون و خطوط کلی تبلیغ با شکل‌هایی متفاوت به میان توده‌های زحمتکش برده می‌شود. نمونه‌های یادآوری شده میدان پهنآوری برای افزایش فعالیت مبلغان صنفی و سیاسی فراهم می‌کند تا اندیشه‌های مترقی و آزادی‌خواهانه و شعارهای اساسی حزب را با حرکت خودپوی کارگران، معلمان، پرستاران، دهقانان، زنان، جوانان و دیگر فعالان حوزه‌های مبارزاتی پیوند زند. باید متوجه بود که در شرایط کنونی که نارضایتی در جامعه روزه‌روز بیش‌تر وجدی‌تر می‌شود، هدف سردمداران حکومت خنثی کردن تبلیغات نیروهای مترقی و جلوگیری از منزوی شدن رژیم است، که مقابله با آن اهمیت زیادی دارد.

پس از انحلال اتحاد شوروی و فروپیزی دولت‌های سوسیالیستی در کشور شوروی سابق و اروپای شرقی، تعرض ایدئولوژی بورژوازی و وحشت‌پراکنی علیه نیروهای مترقی به‌منظور عقیم‌ساختن سیاست صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و پیوند ناگسستنی این سیاست با مبارزات حق‌طلبانه و عدالت‌جویانه مردم محروم شدت یافت. سازمان‌دادن مبارزه توده‌ها، بالابردن سطح آگاهی زحمتکشان در مقابله با ارتجاع و امپریالیسم، و افشای نیرنگ‌های رنگارنگ دشمن طبقاتی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک وظیفه همیشگی تبلیغات نیروهای مترقی و آزادی‌خواه میهن در اوضاع کنونی است. گسترش همه‌جانبه تبلیغات حزب در صحنه بین‌المللی و افشای هرچه‌بیش‌تر رژیم جمهوری اسلامی سبب جلب همبستگی هرچه‌فعال‌تر نیروهای مترقی در سراسر جهان به پشتیبانی از مبارزه مردم، حزب و دیگر نیروهای مترقی و یاری‌رساندن به آزادی زندانیان سیاسی شده است. در روند اعتلای فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی و سازمان‌دهی مبارزات زحمتکشان، این گفته و. ا. لنین باید همواره آویزه گوش فعالان سیاسی و مبارزان باشد: "فراخواندن [توده‌ها به فعالیت] را نه به‌طور کلی، بلکه به‌مفهوم مشخص کلمه، فقط در محل فعالیت می‌توان انجام داد. فقط کسی می‌تواند دیگران را به فعالیت فراخواند که خود درحال حرکت باشد و نمونه این فعالیت را ارائه دهد."^{۱۱}

تبلیغ درست و مداوم و بجا اثرگذاری عظیمش را طی زمان نشان خواهد داد. برای دستیابی به این هدف، تبلیغات ما باید دقیق، منطقی، واقع‌بینانه، دربردارنده مضمون فکری روشن، و درعین حال راهنمای مبارزان باشد. تجربه زندگی سیاسی به ما می‌آموزد که تبلیغ دیدگاه‌های درست حزب سرانجام و طی زمان در ذهن توده‌ها جای می‌گیرد و به نیروی عظیم مادی، یعنی به عنصری رزمنده، بدل می‌شود و کار



دشوار سازمان‌گران حزب را برای متشکل کردن مبارزان پیش‌رو آسان می‌سازد.

بر ماست که در این کشتی بادبانی

بر سُگان، استوار بایستیم

تا با گام خود فرسنگی چند از راه آرزو را در نوردیم.

با کاکایی‌ها به آسمان برخیزیم

تا افق شنگرفی را سیر کنیم.^{۱۲}

بن‌مایه‌ها:

۱. آگبرن و نیم‌کف، "زمینه جامعه‌شناسی"، اقتباس: ا.ح. آریان‌پور، ص ۱۴۶، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

۲. گزارش یکتانت: ایرانی‌ها روزانه ۴ ساعت از اینترنت استفاده می‌کنند:

<https://peivast.com/p/218865>

۳. لنین، چه باید کرد؟، ترجمه محمد پورهرمز، ص ۵۰، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۵.

۴. دو مقاله در باره تبلیغات، احسان طبری - مهرداد پویا، ص ۱۳، انتشارات حزب توده ایران، چاپ اول: آبان‌ماه ۱۳۶۱، تهران.

۵. همان‌جا، ص ۱۴.

۶. لنین، آثار منتخب، مجلد اول، ص ۳۲۱، چاپ مسکو به زبان فارسی، سال ۱۹۵۰.

۷. دو مقاله در باره تبلیغات، احسان طبری - مهرداد پویا، ص ۴، انتشارات حزب توده ایران، چاپ اول: آبان‌ماه ۱۳۶۱، تهران.

۸. همان‌جا، ص ۶.

۹. لنین، آثار منتخب، مجلد ۵، ص ۴۲۳، چاپ مسکو به زبان فارسی، سال ۱۹۵۰.

۱۰. مرتضی راوندی، "تاریخ تحولات اجتماعی"، ص ۱۱۸، انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم (۲ مجلد در یک مجلد)، تهران.

۱۱. لنین، چه باید کرد؟، ترجمه محمد پورهرمز، ص ۵۳، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۵.

۱۲. از شعر "از میان ریگ‌ها و الماس‌ها"، سروده رفیق احسان طبری.

۱۳. آمارهای استفاده و رشد شبکه‌های اجتماعی در ایران [۱۴۰۳]

<https://shorturl.at/5XKln>

جوانان و بیکاری در ایران

حمید ترابی

جوانان در مقام نیروی محرکه هر جامعه در توسعه اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نقشی حیاتی دارند. با این حال، در سال‌های اخیر بحران بیکاری در میان جوانان به‌ویژه فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به جدی‌ترین چالش‌های جامعه تبدیل شده است. این بحران نه تنها بر اقتصاد، بلکه بر ساختارهای اجتماعی نیز تأثیرهایی عمیق داشته است.

نشر آمارهای مربوط به بیکاری در ایران با دستکاری‌هایی زیاد همراه بوده است. علاوه بر این، در کنار مرجع رسمی اعلام نرخ بیکاری یعنی "مرکز آمار ایران"، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نیز آمارهایی منتشر می‌کند که در بسیاری موارد با آمار مرجع رسمی تناقض دارند. مرکز اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در سال ۱۳۹۹ بیش از ۷۷ درصد از کل جوانان را در "گروه‌ی که نه در حال تحصیل" و "نه مشغول به کار" طبقه‌بندی کرد و این گروه را در آمارهای بیکاری لحاظ نکرد. است. در این میان، ۹۲ درصد از زنان جوان در این گروه قرار گرفته‌اند به‌طوری‌که فقط ۸ درصد آنان در فهرست مشارکت اقتصادی فعال به‌شمار می‌آیند و شاغل هستند.^۱

وسعت گروهی که "نه در حال تحصیل" و "نه مشغول به کار" است در مقایسه با سایر کشورهای جهان، ایران را در رتبه نخست از نظر درصد جوانانی که نه در حال تحصیل‌اند و نه مشغول به کار قرار داده است.

تعریف جوانان، بیکاری، نرخ مشارکت اقتصادی، و جمعیت "ان ای تی" ("NEET")

سازمان ملل و "سازمان بین‌المللی کار" ("ILO") افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله را زیر عنوان "جوان" تعریف می‌کنند. در ایران مرکز آمار، افراد ۱۵ تا ۲۹ ساله را در گروه "جوان" دسته‌بندی می‌کند. مطابق معیارهای (استانداردهای) "سازمان بین‌المللی کار"، فرد زمانی "شاغل" محسوب می‌شود که در یک دوره مرجع مشخص (مثلاً یک هفته) حداقل یک ساعت کار با دستمزد یا به‌صورت خوداشتغالی انجام داده باشد. این تعریف شامل افرادی نیز می‌شود که موقتاً کار نمی‌کنند، اما به‌طور رسمی به یک شغل متصل هستند.

نرخ مشارکت اقتصادی (Economic Participation Rate) یا نرخ فعالیت اقتصادی، شاخصی است که نسبت جمعیت فعال اقتصادی (شاغلان و بیکاران جویای کار) به کل جمعیت در سن کار (معمولاً افراد ۱۵ ساله و بالاتر) را نشان می‌دهد. این نرخ همچون یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بازار کار، میزان مشارکت افراد در سن کار را در فعالیت‌های اقتصادی اندازه‌گیری می‌کند.

فرمول محاسبه نرخ مشارکت اقتصادی به‌صورت زیر است:

$$\text{نرخ مشارکت اقتصادی} = \frac{\text{جمعیت فعال اقتصادی (شاغلان + بیکاران)}}{\text{کل جمعیت در سن کار}} \times 100$$

شایان ذکر است که جمعیت فعال اقتصادی شامل افرادی است که شاغل هستند یا بیکارند اما در جست‌وجوی کارند، و کل جمعیت در سن کار معمولاً افراد ۱۵ ساله و بالاتر را دربر می‌گیرد.



واژه "ان ای تی" ("NEET") که نخستین بار در سال ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹ به‌طور رسمی در سیاست‌های انگلستان مطرح شد، در کمتر از یک دهه در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و برخی کشورهای در حال توسعه نیز به‌کار برده شد. این شاخص که مخفف عبارت "Not in Employment, Education or Training" است، به وضعیت جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله‌ای اشاره دارد که نه در حال تحصیل (یا ترک تحصیل کرده‌اند)، نه در دوره‌های مهارت‌آموزی شرکت دارند، و نه شاغل هستند.^۲

شایان توجه است که در برخی موارد، مراجع رسمی آمار کشوری با دسته‌بندی میلیون‌ها فرد بیکار در این گروه امکان دستکاری آماری را فراهم می‌آورند.

وضعیت بیکاری در ایران و بیکاری جوانان

بر اساس اعلام مرکز آمار ایران، جمعیت افراد ۱۵ ساله و بیشتر در کشور ۶۵ میلیون و ۲۴۲ هزار نفر است. از این تعداد، ۲۷ میلیون و ۱۷۵ هزار نفر جمعیت فعال (شاغل یا جویای کار) و بیش از ۳۸ میلیون نفر جمعیت غیرفعال (مانند دانش‌آموزان، خانه‌داران، و بازنشستگان) نامیده می‌شوند. بر همین اساس، تعداد شاغلان ۲۵ میلیون و ۱۲۹ هزار نفر و تعداد بیکاران ۲ میلیون و ۴۶ هزار نفر اعلام شده است.^۳

با این حال، **فیاضی**، کارشناس اقتصادی، معتقد است حدود ۲۰ میلیون نفر از جمعیت غیرفعال در واقع بیکاران بالقوه‌ای هستند که در آمار رسمی در نظر گرفته نمی‌شوند. در صورت اضافه شدن این تعداد به آمار بیکاران، مجموع بیکاران به بیش از ۲۲ میلیون نفر می‌رسد و نرخ بیکاری واقعی حدود ۴۵ درصد خواهد شد. این اختلاف چشمگیر بین آمار رسمی و واقعیت اقتصادی، نشان‌دهنده چالش‌های جدی در بازار کار ایران است.^۴

مرکز پژوهش‌های مجلس نیز صحت گزارش‌های مرکز آمار را زیر سؤال برده و اعلام کرده است که نرخ بیکاری واقعی در بهار امسال ۲۴ درصد بوده است که ۲/۵ (دو و پنج دهم) برابر آمار رسمی محسوب می‌شود.^{۵ ۶} علاوه بر این، رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس به‌طور تلویحی آمار حدود ۷ میلیون بیکار را در صحن علنی مجلس تأیید کرده است.^۷

مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور، در سال ۱۳۹۳ اظهار داشت:^۸ "معلوم نیست که نرخ ۱۱/۱ (یازده و یک دهم) درصدی بیکاری چقدر با واقعیت مطابقت دارد. در واقع، چیزی که در کشور ما قابل اعتماد نیست، آمار است! تعریفی که اخیراً از اشتغال ارائه شده، با واقعیت جامعه تفاوت بسیاری دارد."

ادامه جوانان و بیکاری در ایران

طبق آخرین آمار رسمی، در سال ۱۳۹۵ جمعیت جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله در کشور حدود ۱۳/۷ (سیزده و هفت دهم) میلیون نفر بوده که ۱۷/۲ (هفده و دو دهم) درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌داده‌اند. نرخ بیکاری در میان این گروه سنی همواره بالاتر از میانگین نرخ بیکاری کل کشور بوده است.

در ایران، مرکز آمار مسئول تهیه و انتشار نرخ بیکاری است. این مرکز، برای هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی و سازمان بین‌المللی کار، در سال ۱۳۸۳ تعریف شاغل و بیکار را اصلاح کرد. پیش از این، فردی که در هفته مرجع حداقل دو روز کار کرده بود، شاغل محسوب می‌شد، اما از سال ۱۳۸۳ به بعد، بر اساس استانداردهای جدید، حداقل یک ساعت کار در هفته مرجع به‌عنوان معیار اشتغال در نظر گرفته شد.

نرخ بیکاری جوانان در ایران همچنان بالاست و بین ۲۳ تا ۲۶ درصد برای گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال تخمین زده می‌شود، این بدان معناست که نرخ بیکاری جوانان ایرانی تقریباً دو برابر میانگین جهانی است.^۹

وضعیت اشتغال در ایران، با وجود ورود کشور به دوره "پنجره جمعیتی" (یعنی زمانی که بیش از دو سوم جمعیت در سن کار قرار دارند)، بهبود نیافته است. ناتوانی در استفاده بهینه از این فرصت، منجر به کاهش تعداد شاغلان جوان و افزایش ناامیدی در بین آن‌ها شده است. بسیاری از جوانان به دلیل عدم موفقیت در یافتن شغل، از بازار کار خارج شده و به جمعیت "نامیدان از یافتن کار" پیوسته‌اند.

علاوه بر این، جمعیت "ان ای ای تی" ("NEET") (جوانانی که نه شاغلند، نه در حال تحصیل و نه در حال مهارت‌آموزی) در ایران حدود ۳/۳ (سه و سه دهم) میلیون نفر برآورد شده است. هرچند این آمار نسبت به گذشته کاهش یافته، اما همچنان جای نگرانی دارد.

سال	نرخ مشارکت اقتصادی	نرخ بیکاری	نرخ بیکاری ۱۵-۲۴ ساله
۱۳۸۵	۳۸/۹	۱۳/۴	۲۴/۹
۱۳۹۰	۳۵/۸	۱۳/۷	۳۰/۲
۱۳۹۵	۳۸/۹	۱۲/۱	۳۲/۸
۱۳۹۷	۳۹/۸	۱۲	۳۵/۲
۱۳۹۸	۴۳	۱۱/۸	۲۹/۱
۱۳۹۹	۴۰/۴	۱۰/۴	۲۶/۲
۱۴۰۰	۴۰/۳	۹/۲	۲۶/۱
۱۴۰۱	۴۰/۲	۹/۷	۲۴/۵

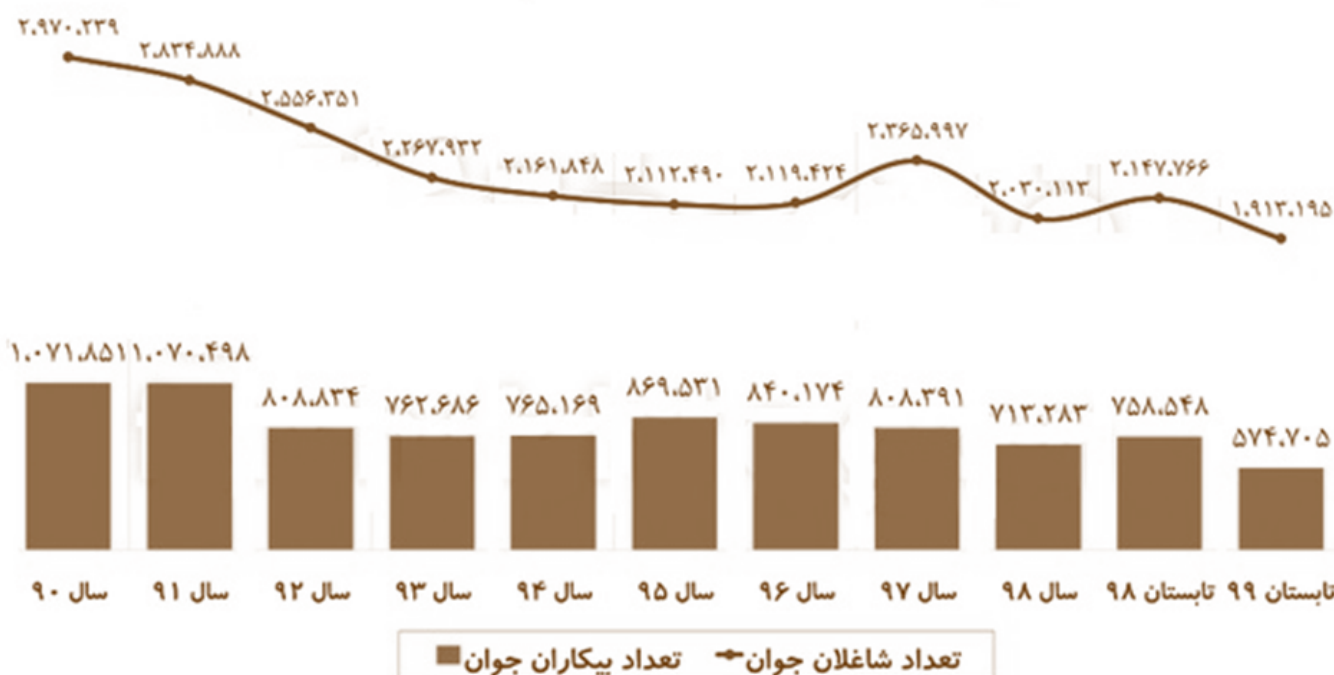
جدول ۱ - نرخ مشارکت اقتصادی، نرخ بیکاری کل کشور و نرخ بیکاری افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله را بر اساس گزارش مرکز آمار^۳

جدول شماره ۱ نرخ مشارکت اقتصادی، نرخ بیکاری کل کشور و نرخ بیکاری افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله را بر اساس گزارش مرکز آمار نشان می‌دهد.^۳ در نمودار شماره ۱ تعداد جمعیت جوانان شاغل و بیکار از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۹ دیده می‌شود.^{۱۰}

دانشجویان و وضعیت بیکاری آن‌ها در ایران

بر اساس آخرین آمار مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، تعداد دانشجویان کشور در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱، سه میلیون و ۳۴۲ هزار و ۲۲۰ نفر بوده است (یک میلیون و ۷۰۰ هزار و ۷۹۴ نفر مرد و یک میلیون و ۶۴۱ هزار و ۴۲۶ نفر زن). از این تعداد، اکثریت یعنی ۶۱/۹۳ (شصت و یک و نود و سه صدم)

تعداد جمعیت جوانان شاغل و بیکار ۱۵ تا ۲۴ ساله طی سال ۱۳۹۰ تا تابستان ۱۳۹۹



ادامه جوانان و بیکاری در ایران

درصد در مقطع کارشناسی تحصیلی می‌کنند. همچنین، بر اساس همین آمار، ۵۷ درصد از کل دانشجویان در دانشگاه‌های وابسته به وزارت علوم، شامل دانشگاه‌های جامع، تخصصی، پیام نور، فرهنگیان و علمی کاربردی، مشغول به تحصیل هستند و مابقی در واحدهای مختلف دانشگاه آزاد تحصیل می‌کنند.^۱

بیکاری جوانان، به‌ویژه در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، یکی از مهم‌ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی در بسیاری از کشورها محسوب می‌شود. باوجود افزایش سطح تحصیلات، بسیاری از جوانان قادر به یافتن شغل مناسب نیستند. این ناهماهنگی میان عرضه و تقاضای نیروی کار، بحران‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی را در پی داشته است. از سوی دیگر، افزایش نرخ طلاق و مهاجرت جوانان، به‌عنوان پیامدهای این بحران، نیازمند توجه جدی سیاست‌گذاران و جامعه‌شناسان است.

بر اساس آمار اخذشده از ۷۴ دانشگاه، پژوهشگاه و مؤسسه آموزش عالی، میانگین وزنی درصد اشتغال در کشور برحسب مقطع تحصیلی به شرح زیر است:

مقطع تحصیلی	درصد اشتغال در سال ۱۳۹۷	درصد اشتغال در سال ۱۳۹۸	درصد اشتغال در سال ۱۳۹۹	درصد اشتغال در سال ۱۴۰۰	درصد اشتغال در سال ۱۴۰۱
کاردانی	-----	درصد ۶۰	درصد ۴۶	درصد ۵۱	درصد ۶۵
کارشناسی	درصد ۴۹	درصد ۶۳	درصد ۴۹	درصد ۴۱	درصد ۵۰
کارشناسی ارشد	درصد ۵۲	درصد ۶۴	درصد ۶۵	درصد ۵۳	درصد ۶۱
دکتری	درصد ۸۲	درصد ۸۲	درصد ۷۴	درصد ۸۱	درصد ۴۷

جدول ۲- میانگین وزنی درصد اشتغال در کشور برحسب مقطع تحصیلی

بر اساس این جدول بالاترین نرخ بیکاری در سال ۱۴۰۱ مربوط به مقطع کارشناسی و دکترا است و پایین‌ترین نرخ بیکاری نیز مربوط به مقطع کاردانی و کارشناسی ارشد می‌شود.

در جدول زیر نسبت اشتغال دانش‌آموختگان سال تحصیلی ۱۳۹۷-۱۳۹۶ به‌تفکیک جنسیت داده شده است. همان‌طور که دیده می‌شود، تنها یک‌سوم دانش‌آموختگان دختر به اشتغال دست پیدا می‌کنند و ۶۵ درصد آنان بیکار هستند.^{۱۱}

جنسیت	دانش‌آموختگان	شاغل‌ها	شاغل‌ها نسبت به دانش‌آموختگان (به درصد)
زن	۲۹۸۷۰۲	۱۰۳۶۸۲	۳۴/۷۱
مرد	۳۸۹۹۷۶	۱۸۹۵۲۶	۴۸/۶۰
مجموع	۶۸۸۶۷۸	۲۹۳۲۰۸	۴۲/۵۸

جدول ۳- نسبت اشتغال دانش‌آموختگان سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۷ به‌تفکیک جنسیت^{۱۱}

دستکاری آماری توسط مرکز آمار برای کم نشان دادن آمار بیکاری

طبق آمارهای زیرمجموعه وزارت کار، نرخ "ان ای ای تی" (NEET) که قبلاً حدود ۳۰/۹ (سی و نه دهم) درصد بود، در گزارش اخیر مرکز آمار به ۷۰ تا ۷۷ درصد طی سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹ رسیده است (مراجعه شود به جدول ۴).

این آمار با شواهد قبلی سازگار نیست، اما ایران را در سطح جهان به رتبه اول می‌رساند. براساس گزارش اخیر مرکز آمار، در سال ۱۳۹۹ از ۱۰/۵ (ده و پنج دهم) میلیون جوان، ۸/۱ (هشت و یک دهم) میلیون نفر از آنان "ان ای ای تی" اند که سهم بیش از ۷۷ درصدی از کل جوانان را دارند. در گزارش مرکز آمار تعداد جوانان در این شرایط، سال پیش حدود سه میلیون نفر ذکر شده است که ۹۴۱ هزار نفر از آنان را مردان و یک میلیون و ۹۸۵ نفر از آنان را نیز زنان تشکیل می‌دهند. آمارهای وزارت کار نشان می‌دهند این عدد سال ۹۴ حدود ۳۱ درصد، در سال ۹۵ حدود ۳۰/۲ (سی و دو دهم) درصد و سال ۹۶ حدود ۲۹/۸ (بیست و نه و هشت دهم) درصد بوده. اما سال ۹۷ با جهشی عجیب به ۷۳ درصد و در ۱۳۹۸ به حدود ۷۴ درصد رسیده و در ۱۳۹۹ رقم ۷۷/۴ (هفتاد و هفت و چهار دهم) درصد ثبت شده است.

بر اساس گزارش اخیر مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در سال ۱۳۹۹ از ۱۰/۵ (ده و پنج دهم) میلیون جوان ۱۵ تا ۲۴ سال، ۸/۱ (هشت و یک دهم) میلیون نفر از آنان نه درحال تحصیلند، نه مشغول مهارت‌آموزی‌اند، و نه شاغل‌اند. این گروه که از آنان با عنوان "ان ای ای تی" ها یاد می‌شود، سهم بیش از ۷۷ درصدی از کل جوانان در این سن را دارند. این میزان برای مردان ۶۴ درصد و در بین زنان ۹۲ درصد بوده است. به‌عبارتی، از ۵/۵ میلیون مرد ۲۴ تا ۲۴ سال ۳/۵ میلیون نفر از آنان و از پنج میلیون و ۴۶ هزار زن ۱۵ تا ۲۴ سال ۴/۶ میلیون از آنان طی سال ۱۳۹۹ نه درحال تحصیل، نه مشغول مهارت‌آموزی، و نه درجایی شاغل بوده‌اند. اگر این آمارهای "مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی" صحت داشته باشند، به‌جرت می‌توان گفت این جمعیت همین حالا مخاطره‌ای بزرگ برای کشور و خانوارها محسوب می‌شوند.

اما در سوی دیگر، "مرکز آمار ایران" نیز طی سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ نرخ "ان ای ای تی" ها در کشور را ۲۷/۴ (بیست و هفت و چهار دهم) درصد برای سال ۱۴۰۰ و ۲۹/۴ (بیست و نه و چهار دهم) درصد برای سال ۱۳۹۹ ذکر کرده است. "مرکز آمار" این رقم را برای مردان ۱۸/۲ (هجده و دو دهم) درصد و برای زنان ۳۹ (سی و نه) درصد ذکر می‌کند. آمار و ارقام "مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی" با جهشی که داشته است کمی دور از واقعیت به‌نظر می‌رسند. همچنین تفاوت قابل توجه آن‌ها با آمارهای "مرکز آمار ایران" نشان می‌دهد به‌رغم اهمیت زیاد موضوع "ان ای ای تی" ها، سیاستگذار نه‌تنها چاره‌اندیشی‌ای برای این چالش نکرده، بلکه با فقر اطلاعاتی در این موضوع نیز روبه‌رو است. فقر اطلاعاتی‌ای که به‌گواهی جامعه‌شناسان می‌تواند کشور را وارد چالشی اساسی کند.

بر طبق جدول ۴ که از طرف "اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی" منتشر شده است، برای مثال در سال ۱۳۹۹ بیش از ۷۷ درصد از کل جوانان (بیش از ده میلیون نفر) را در گروهی که نه در حال تحصیل‌اند و نه مشغول به کار هستند طبقه‌بندی کرده و آنان را در آمارهای بیکاری لحاظ نکرده است. در این میان، ۹۲ درصد [حدود ۴/۶ (چهار و شش دهم) میلیون نفر] از زنان جوان در این گروه قرار گرفته‌اند، به‌طوری‌که تنها ۸ درصد آنان در لیست مشارکت اقتصادی فعال به‌شمار می‌آیند و شاغل هستند.^۱

ادامه جوانان و بیکاری در ایران

وسعت این گروه در مقایسه با سایر کشورهای جهان، ایران را در رتبه نخست از نظر درصد جوانانی که نه در حال تحصیل اند و نه مشغول اند به کار، قرار داده است.

وضعیت بیکاری جوانان در ایران در مقایسه با جوانان در جهان

وضعیت اشتغال و بیکاری جوانان یکی از مهم ترین شاخص های بازار کار در هر کشوری است. آمارهای بین المللی نشان می دهند که وضعیت ایران در این شاخص چندان مطلوب نیست.

بر اساس داده های بانک جهانی، میانگین نرخ بیکاری جوانان در ایران در زمستان سال گذشته ۲۴/۲ (بیست و چهار و دو دهم) درصد بوده است. در حالی که این رقم در سطح جهانی حدود ۱۶/۴ (شانزده و چهار دهم) درصد است. طبق این آمار، حدود ۸۸ کشور نرخ بیکاری ای بالاتر از این میانگین و حدود ۱۰۰ کشور نرخ بیکاری ای پایین تر از آن دارند. نرخ بیکاری جوانان در کشورهای عضو OECD به ۱۳/۷ (سیزده و هفت دهم) درصد و در کشورهای منطقه یورو به ۱۹/۶ (نوزده و شش دهم) درصد می رسد. در مقابل، کشورهایی مانند قطر و کامبوج کمترین نرخ بیکاری جوانان را با رقمی کمتر از یک درصد دارند.

از سوی دیگر، کشورهایی مانند جیبوتی ۷۷ درصد، لیبی ۵۱/۴ (پنجاه و یک و چهار دهم) درصد و آفریقای جنوبی ۴۹/۹ (چهل و نه و نه دهم) درصد بالاترین نرخ بیکاری جوانان را در جهان دارند. بر اساس گزارش "مرکز آمار ایران"، نرخ بیکاری جوانان در ایران در زمستان ۱۴۰۱ حدود ۲۴/۲ (بیست و چهار و دو دهم) درصد بوده که چنین رقمی از نظر بیکاری جوانان ایران را در رتبه ۴۸ جهان قرار می دهد.

بررسی آمارهای بانک جهانی و سازمان بین المللی کار (ILO) نشان می دهد اگر آمارهای وزارت کار را مبنای نرخ "ان ای ای تی" ("NEET") ها در ایران قرار دهیم، ایران در سال ۱۴۰۰ در این شاخص رتبه اول جهان را به خود اختصاص می دهد. نرخ ۷۷ درصدی "ان ای ای تی" ("NEET") ها در ایران در حالی است که بالاترین رقم در جهان مربوط به نیجر با ۶۸/۶ درصد است.

در سال ۱۴۰۰ پس از نیجر، ترینیداد و توباگو با ۵۲ درصد و کیریباتی با حدود ۴۷ درصد قرار دارند. به عبارت دیگر، نرخ ۷۷ درصدی "ان ای ای تی" ("NEET") ها در ایران، این کشور را در رتبه ای بالاتر از بسیاری از کشورهای آفریقایی قرار می دهد.

کشورهای گویان، سومالی، موریس، بورکینافاسو، جمهوری دومینیکن، بوتسوانا، چاد، لیبی، مولداوی، موریتانی، اردن، لسوتو، بنین، نپال، پاکستان، کوزوو، نامیبیا، فلسطین، مالی، آفریقای جنوبی، تونس، مصر، جامائیکا، و گامبیا در رتبه های ۳ تا ۲۸ قرار دارند.

با این حال، اگر نرخ ۲۹ درصدی "مرکز آمار ایران" و "بانک جهانی" را در نظر بگیریم، ایران در سال ۱۴۰۰ در رتبه ۲۸ جهان قرار می گیرد. اگرچه این رتبه بهتر از رتبه اول است، اما همان طور که گفته شد، هنوز بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته آفریقایی از لحاظ رتبه در جایگاهی به مراتب بهتر از ایران قرار دارند.

در نمودار ۲، نرخ ۷۷ (هفتاد و هفت) درصدی (بر اساس محاسبات وزارت کار) و ۲۹ درصدی (بر اساس محاسبات مرکز آمار) "ان ای ای تی" ("NEET") ها در ایران که با رنگ قرمز مشخص شده و نام ایران در آن بر اساس محاسبات دو مرکز آماری

سال	جنسیت	جمعیت جوان (۱۵-۲۴ ساله)	تعداد "ان ای ای تی" ها	درصد "ان ای ای تی" ها
۱۳۹۴	مرد و زن	۱۱,۶۷۴,۴۳۰	۳,۶۰۸,۳۹۲	۳۰/۹
۱۳۹۴	مرد	۵,۹۴۱,۷۵۵	۹۲۷,۸۷۵	۱۵/۶
۱۳۹۴	زن	۵,۹۴۱,۷۵۵	۲,۶۸۰,۶۵۴	۴۶/۸
۱۳۹۵	مرد و زن	۱۱,۳۰۳,۱۶۸	۳,۳۸۸,۳۸۰	۳۰/۲
۱۳۹۵	مرد	۵,۷۵۸,۲۳۰	۹۳۳,۰۰۷	۱۶
۱۳۹۵	زن	۵,۴۴۴,۹۳۸	۲,۴۶۶,۳۷۳	۴۵/۳
۱۳۹۶	مرد و زن	۱۰,۶۵۳,۴۰۸	۳,۱۶۹,۱۷۹	۲۹/۸
۱۳۹۶	مرد	۵,۴۸۲,۴۵۵	۸۴۶,۹۱۸	۱۵/۴
۱۳۹۶	زن	۵,۱۶۹,۹۵۳	۲,۳۲۲,۲۶۴	۴۴/۹
۱۳۹۷	مرد و زن	۱۰,۴۶۶,۶۶۳	۷,۶۱۴,۳۳۰	۷۲/۷
۱۳۹۷	مرد	۵,۳۴۳,۳۶۷	۳,۱۰۴,۸۴۸	۵۸/۱
۱۳۹۷	زن	۵,۱۲۳,۲۹۴	۴,۵۰۹,۴۷۱	۸۸
۱۳۹۸	مرد و زن	۱۰,۴۵۹,۲۹۴۴	۷,۷۱۹,۰۰۴	۷۳/۸
۱۳۹۸	مرد	۵,۲۵۲,۴۸۲	۹۱۴,۴۴۳	۵۹/۶
۱۳۹۸	زن	۵,۰۶۲,۷۳۲	۴,۵۰۱,۲۳۷	۸۸/۹
۱۳۹۹	مرد و زن	۱۰,۵۱۸,۵۳۳	۸,۱۴۴,۳۲۱	۷۷/۴
۱۳۹۹	مرد	۵,۴۷۳,۳۱۱	۳,۵۰۰,۷۵۵	۶۴
۱۳۹۹	زن	۵,۰۴۶,۲۲۱	۴,۶۴۳,۴۶۶	۹۲

جدول ۴ - جمعیت جوان (۱۵-۲۴ ساله) از سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۹ و تعداد درصد "ان ای ای تی" بر حسب جنسیت^۱

ایران، دو بار تکرار شده است، در حالی است که این رقم در کشورهایی مانند ژاپن ۳/۱ (سه و یک دهم) درصد، ایسلند ۴/۹ (چهار و نه دهم) درصد، سوئد و هلند ۵/۱ (پنج و یک دهم) درصد، سنگاپور ۶/۱ (شش و یک دهم) درصد، نروژ ۶/۳ (شش و سه دهم) درصد، جمهوری چک ۶.۵ (شش و پنج دهم) درصد، اسلونی ۶/۶ (شش و شش دهم) درصد، دانمارک ۷/۱ (هفت و یک دهم) درصد، بلژیک ۷/۴ (هفت و چهار دهم) درصد، آلمان ۷/۵ (هفت و پنج دهم) درصد، پرتغال ۷/۶ (هفت و شش دهم) درصد، و ایرلند و فنلاند ۷/۷ (هفت و هفت دهم) درصد بسیار پایین تر است.^۲

بُن مایه ها:

۱. "کتاب های رصد اشتغال دانش آموختگان آموزش عالی کشور"
۲. "اعداد ترسناک متناقض"، فرهیختگان، ۱۴۰۱-۰۳-۰۵
۳. "سالنامه های کشوری"، مرکز آمار ایران
۴. "جمعیت واقعی بیکاران ۲۰ میلیون نفر است / فیاضی: نیمی از حقوق بگیران"

ادامه جوانان و بیکاری در ایران

کشور زیر خط فقر قرار دارند"، خبر آنلاین، ۱۶ مهر ۱۴۰۳

<https://khabaronline.ir/xmKwT>

۵. "وضعیت ناگوار بازار کار در ایران / افزایش شغل های کاذب در کشور"، بیتوته،

۱۸ مهر ۱۴۰۳

<https://www.beytoote.com/news/economy-news/mbnews97387.html>

۶. "مرکز پژوهش های مجلس: نرخ بیکاری واقعی بهار امسال ۲۴ درصد و ۲/۵ برابر آمار رسمی بود"، خبرگزاری مهر، ۱ آذر ۱۳۹۹،

<https://mehrnnews.com/xT9xg>

۷. "تائید بیکاری ۷ میلیونی در صحن علنی مجلس"، تین نیوز، ۰۷ مهر ۱۳۹۵

<https://www.tinn.ir/fa/tiny/news-103799>

۸. "یک بام و دو هوا درباره شاخص بیکاری؛ بالاخره یک ساعت کار در هفته شغل محسوب می شود؟ مشرق نیوز، ۹ تیر ۱۳۹۳

<https://mshrgh.ir/322709>

۹. "نرخ بیکاری در ایران دو برابر میانگین جهانی است / ۲۰ تا ۲۴ ساله ها بیشترین بیکاران کشور"، ایسنا، ۲۸ آبان ۱۳۹۲

<https://isna.ir/x6jZK6>

۱۰. "نرخ بیکاری جوانان ایران ۲ برابر میانگین جهانی است"، مشرق نیوز، ۳۰ مهر ۱۳۹۹

<https://mshrgh.ir/1133039>

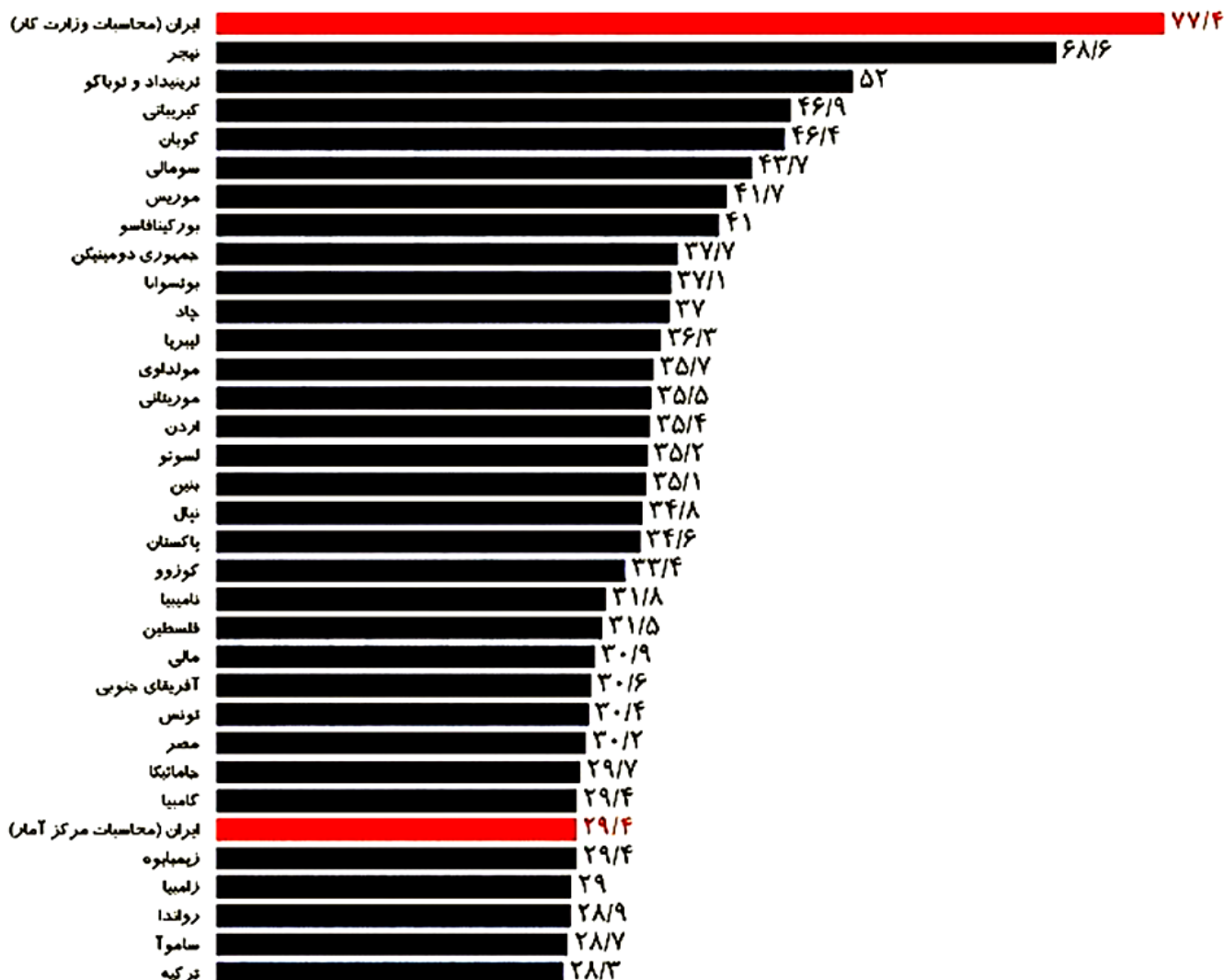
۱۱. "کتاب: رصد اشتغال دانش آموختگان سال تحصیلی ۹۷ - ۱۳۹۶

دانشگاه های کل کشور"، مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی،

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۶۷۳-۱-۵، ۱۴۰۲

https://irphe.ac.ir/files/irantrace/files/1396-97_Part1.pdf

سهم NEET ها از کل جمعیت جوانان (افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله) طی سال ۲۰۲۱-۲ (درصد)

نمودار ۲ - سهم "ان ای ای تی" ها از کل جمعیت جوانان (افراد ۱۵-۲۴ ساله) طی سال ۲۰۲۱ / ۱۴۰۰ (درصد)^۲

داستان کوتاه

داستان:

زندانی دوم

صمد روزبهانی

با دست شانه راستم را هل داد و گفت: "یالا برو تو".

پیش از آن در آهنی سیاه رنگی را که هیچ دریچه‌ای نداشت باز کرده بود. قفل در خیلی معمولی بود، از همان قفل‌هایی بود که مغازه‌دارها پس از پایین کشیدن کرکره مغازه از آن استفاده می‌کردند: لوله‌ای سیاه و دستگیره قوسی شکل روی آن. سرم را پایین آوردم و با احتیاط وارد شدم. جایی را نمی‌دیدم، تاریک تاریک بود، نه پنجره‌ای بود و نه حتی روزنه‌ای.

- برادر صبر کن...

صدای مردی بود که دیده نمی‌شد. در اما با صدای غرغر ترس‌آوری بسته شد. صدای تقی آمد و در قفل شد. خودم را پاکشان به کنار دیوار رساندم و به آن تکیه دادم. بوی تند سیگار سلول را پر کرده بود. بوی ادرار هم در فضا پیچیده بود. کمی از دیوار فاصله گرفتم تا پیراهنم کثیف نشود. پیراهن آبی‌رنگ چارخانه‌ای را پوشیده بودم که دیروز مادرم برایم خریده بود. دیشب تولدم بود. بیست‌ویک ساله شده بودم. یک‌بار صدای وحشتناک کوبیدن در برخاست. یکی به در می‌کوبید و فریاد می‌زد:

- برادر واکن، تو رو خدا واکن. بابا ترکیدم...

اما پاسخی نیامد. حالا که چشمم تا حدی به تاریکی سلول عادت کرده بود، پیکر کوتاه‌قامت مردی را دیدم که پشتی خمیده داشت. مرد مثل اینکه از نفس افتاده باشد، با صدای آرام‌تری گفت:

- نامردا وانی کن، بابا دارم می‌ترکم.

بازهم پاسخی نیامد. این بود که دوباره با کف دست به در آهنی کوبید:

- برادر، مسلمان، بابا این درو واکن، دستشویی می‌خوام برم...

از در سلول دور شد. از صدای کرکره کفشش معلوم بود که به طرف دیگر سلول می‌رود. چند بار با خودش گفت:

- لاله‌الله، شیطونه می‌گه همین‌جا...

اما دوباره کرکره صدای کفش‌هایش به گوش رسید. انگار باز هم به در سلول نزدیک می‌شد.

- عباس! عموجان قایم‌تر بزن. این جا زیرزمینه. اونام بالان، خب نمی‌شنفن.

صدا از گوشه‌ای از سلول می‌آمد. اما کسی دیده نمی‌شد. سایه خمیده باز هم به در نزدیک شد و این بار باز هم محکم‌تر کوبید:

- آخه نامسلمان، آخه نامرد، این در لا مصب و واکن. بابا آخه ما هم آدم میم.

باز هم پاسخی نیامد، اما او این بار ضربه‌هایش را قطع نکرد و باز هم محکم‌تر با پا و کف دست به در کوبید. ضربه‌ها چنان شدید بود که هر بار که می‌زد بند دل آدم پاره می‌شد. مرد یک‌ریز به در می‌کوبید، خواهش می‌کرد و ناسزا می‌گفت. بعد صدای پای می‌آمد، آرام و سنگین. وقتی مرا به طرف سلول می‌آوردند، پله‌ها را شمرده بودم. یازده تا بود و حالا هشت، نه، ده و یازده. کلید، در قفل چرخید، صدای تقی برخاست و در غرغزکنان باز شد. نور کم‌رنگی محبوسانه از لای در وارد شد و موش کوچکی به

تندی از سلول گریخت.

- چیه مرتیکه عملی شلوغش کردی، بیا برو گمشو، بی‌پدر...

سایه خمیده در چشم‌برهم‌زدنی از جلوی نگهبان رد شد:

- خدا عمرت بده برادر...

حالا که نور بیرون، سلول را تا حدی روشن کرده بود، پنج، شش نفری را دیدم که در یک گوشه سلول چمباتمه زده بودند. در هنوز باز بود. مأموری که جلوی در ایستاده بود، همان بود که مرا از اتاق رئیس کمیته تحویل گرفت و آورد توی سلول انداخت. چهارشانه بود با موهای صاف کوتاه که کمی به بوری می‌زد. پوتین به پا داشت و پیراهن کرم رنگش را انداخته بود روی شلوار سیاه راه‌راهش. صورتش تازه ریش درآورده بود. کم‌سن‌وسال بود، به شانزده یا هفده سال می‌خورد. اما تندخو و عبوس بود. مساحت سلول شاید ده متری می‌شد. این جا قبل از انقلاب، مرکز پیش‌آهنگی بود. کمی بعد از انقلاب شد مرکز کمیته انقلاب اسلامی و حالا زیرزمین آنجا شده بود زندان. مرد دوان دوان آمد:

- خدا از بزرگی کم ات نکنه برادر...

یک لحظه مرا دید اما تند رفت و کنار دوستانش نشست.

- دیگه کسی نبود. تا موقع شام درو باز نمی‌کنم‌ها.

سریع خودم را به در نزدیک کردم و گفتم:

- آقا می‌شه من یه زنگ بزنی به خانه. مادرم نگران می‌شه.

اما در بار دیگر با غرغر آندوهناکی بسته شد. وای که چقدر دلم می‌خواست پر یکشم و از در سلول بیرون بزنم و بروم خیابان خیام و پشت بساط کتابفروشی‌ام بایستم. کنار دیوار خانه‌ای، چند تا میز تاشو گذاشته بودم و روی آن‌ها، کتاب‌ها و روزنامه‌های حزب توده ایران را می‌فروختم. ضبط‌صوت کهنه‌ای هم داشتم که سرودهای انقلابی را پخش می‌کرد. این بود کتابفروشی من. در این دنیای بزرگ و در این شهر کوچک، این بساط کتابفروشی کوچک چند متری، برایم بهترین جای جهان بود. درخت بزرگی هم کنار پیاده‌رو بود که با برگ‌های کوچکش، سایه‌بان کتابفروشی من بود. صبح‌ها و عصرها، گنجشک‌ها می‌آمدند و با جیک‌جیک دل‌انگیزشان این کتابفروشی کوچک را غرق شادی می‌کردند. یک روز یکی از دوستان پدرم به او گفته بود:

- علی بیدنه آق توک اوغلان خیام خیابانونده، حزب ن روزنامه سونو ساتیر^۱.

پدرم خندیده بود و به شوخی به او گفته بود:

- او منیم اوغولوم ده یولداش جان.^۲

ادامه زندان دوم

فردا دوست پدرم پیش من آمد، کنار بساط کتابفروشی. صورتش را لبخند پوشانده بود. رو کرد به من و گفت:

- پدر سوخته، تو پسر علی پاشایی؟

روزنامه‌ای خرید، رویم را بوسید و رفت.

در سلول با صدای غرغز بلندی باز شد، اما رنگ سلول عوض نشد. شب بود. ساعت چند بود، نمی‌دانم. ساعت نداشتیم. ساعت را آن بالا توی دفتر کمیته گرفته بودند. کمر بند هم نداشتیم. آن را هم گرفته بودند. از توی تاریکی جلوی در، صدایی درشت و تلخ داد زد:

- بیاین شام تونو بگیرین، بالا معطل نکنین.

صدای زیر تحقیرشده‌ای پاسخ داد:

- آخه ما که جایی رو نمی‌بینیم برادر.

دوباره صدای درشت و تلخ جلوی در با تحکم گفت:

- برادر بهرامی این چراغ سلول رو روشن کن.

چند لحظه بعد نور زردرنگ پریده‌ای سلول را روشن کرد. نور از لامپ چله‌ای می‌تراوید که از سقف سلول به سیمی آویزان بود. دیوارها و کف سلول از سیمان بود اما سقف را گچ سفیدی کشیده بودند که اینجا و آنجا به سیاهی می‌زد. یکی دو جایی آثار استفراغ دیده می‌شد و یکی از گوشه‌های سلول خیس بود.

- آقا جان تازه وارد! بیا غذات و بگیر، دیگه تا فردا صب خبری نیست! ها، بیا عمو جان، خجالت نکش.

همان مرد خمیده بود. موهای پریشان سفیدش از دور کلاه چرک شتری رنگش بیرون زده بود. پیراهن چرکی هم به تن داشت که به سفیدی می‌زد، با یک جلیقه طوسی رنگ راه راه. به‌نظرم بیش از چهل سال نداشت، اما بیش‌تر از شصت سال نشان می‌داد. جلو رفتم. دو نفری جلویم ایستاده بودند. نوبت که به من رسید، نگهبان کاسه مسی کج وکوله‌ای را کف دستم گذاشت با نصف نان لواش بیات. برگشتم و دوباره به نگهبان گفتم:

- ببخشید آقا! می‌شه من یه زنگی بزنم به خانه؟

دوباره در با غرغز بلندی بسته شد. از لای در شنیدم که گفت:

- حالا ببینم.

دل‌م شور می‌زد و صدای تاپ تاپ قلبم را می‌شنیدم. کاسه غذا هم خیلی کثیف بود. توی آن مقداری آب عدس بود با یکی دو قاشق عدس. از قاشق هم خبری نبود. نان را داخل کاسه عدس فرو کردم و در دهانم گذاشتم. طعم آب بدبویی را می‌داد که از جوی خیابان‌ها و کوچه‌های محله‌های پایین شهر برمی‌خیزد. اما خیلی گرسنه بودم. جلسه حوزه داشتیم و ظهر نرسیده بودم که به خانه بروم. کم کم به طعم غذا عادت کردم و یک‌باره دیدم که کاسه‌ام خالی شده است. یاد رمان "همسایه‌ها"ی احمد محمود افتادم که مادر خالد به او می‌گفت:

- آدم که گشنه باشه، سنگ می‌خوره.

دل‌م شور می‌زد. شاید تا ساعت ده شب هم مامان نگران نشود. این روزها آن قدر کار و فعالیت هست که زودتر از این هیچ وقت خانه نمی‌رفتم. اما بعدش چی؟ مامان همیشه می‌گفت:

- آقا جان دیر نیا، آدم دلش هزار جا می‌ره.

باز مامان، خانم جان، مادر بزرگم، که هیچی:

- زود بیا خانه بهم، آدم هول می‌کنه.

اما از آقا جان، پدرم، خیالم راحت بود:

- پسرم احتیاط کن اما نترس.

پدرم دل کوچکی داشت، این را از بغض‌ها و بالا و پایین رفتن سیب گلویش می‌گویم، از نم اشک‌هایش که بیش‌تر وقت‌ها زیر چشمانش را تر می‌کرد، وقتی صحبت از دکتر ارانی می‌شد یا مردم ویتنام. اما دل بزرگی هم داشت، این را به‌خاطر آرزوهایش می‌گویم، به‌خاطر رؤیاهایش می‌گویم. می‌گفت:

- پسرم بالاخره یه روز این بساط استثمار جمع می‌شه، اون وقت به‌قول مارکس تازه تاریخ بشر شروع می‌شه.

فقط دل‌م به دوستم ابوطالب خوش بود. او دید که مرا گرفتند. اون ور خیابان بود که مرا گرفتن. خدا کنه من رو دیده باشه. خدا کنه بره خانه و به مامان این‌ها بگه که من رو گرفتن. مهربان عجیبی بود این دوست. در دبیرستان هم کلاسم بود. قد کوتاهی داشت با موهای فرفری ریز. چانه پیش آمده‌ای داشت با چشمان قهوه‌ای روشن. از خجالت هرگز به چشمان کسی نگاه نمی‌کرد و همیشه برای پنهان کردن خجالتش دست‌هایش را به‌هم می‌مالید. کم حرف می‌زد و خلق و خویی صمیمانه و نرم داشت. یک روز که کنار بساط کتابفروشی کنارم ایستاده بود، گفت:

- می‌شه منم پیشت وایستم؟

و ابوطالب برای همیشه پیش من کنار بساط کتابفروشی ایستاد. خدا کنه



ادامه زندان دوم

ابوطالب سوار دوچرخه‌ش بشه، بره خانه ما، به مامان بگه من رو گرفتن.

از بیکاری خسته شده‌ام. تقریباً ساعت پنج عصر بود که مرا گرفتند. الان شاید ساعت ده یا یازده باشد. دلم می‌خواد در سلول رو باز کنم، چارتاق، و تمام سلول رو جارو کنم و بعد با شلنگ آب بپاشم به جانم. یک قلم بیارم و یک سطل رنگ. تمام دیوارا رو رنگ کنم، هر کدام را به یک رنگ، مثل رنگای رنگین کمان بعد از باران. در آهنی رو از جاش بکنم ببرم بدمش به آهنگری، اون وقت برم به یک نجاری، بگم اوستا یه در چوبی قشنگ می‌خوام، قسمت بالاش قوس داشته باشه، شیشه‌هاش رنگ و وارنگ باشن، مثل اون اورسی‌های قدیم.

سکوت و تاریکی سلول را آتش قرمز رنگ سیگار و کام گرفتن و پف کردن آن در هوای سلول، درهم می‌شکست. من هیچ وقت سیگار نکشیده بودم، اما همیشه از بوی سیگار خوشم می‌آمد. این بود که با دود سیگار هم‌بندی‌هایم مشکلی نداشتیم.

- آقا جان! بابا بیا این جا ببینیم چه شده آخه شما رو گرفتن، بیا غریبی نکن بتم. همان مرد خمیده بود که مرا صدا می‌کرد. اولش از او و دوستانش خوشم نیامده بود. شبیه معتاها بودند، هم صدای‌شان و هم اتحنای اندام‌شان. اما حالا در سیاهی غمناک شب، زیر نور پریده رنگ لامپ سقف، از شنیدن صدای او دلم باز شد.

شاملو بود که گفته بود:

- آدمی آبادانی است.

شاید، مطمئن نیستم. در همین چند ساعت ذهنم را غبار گرفته است و این غبار نمی‌گذارد که ده‌ها ترانه و شعری را که همیشه در خاطرم بود به یاد بیاورم:

- در این جا چار زندان است، به هر زندان...

آی از این غبار. به طرف آن‌ها رفتم. سلام کردم. ایستادند و با من دست دادند. یکی از آن‌ها که جوان لاغر و بلندبالایی بود و از همه محکم‌تر با من دست داده بود، گفت:

- آقا جان به زندانی شباهت نداری، بگو ببینم چی کار کردی؟

- هیچی، اعلامیه پخش کردم.

- اعلامیه چی آقا جان، شاه دوستی؟ اون که دیه رفت.

- نه! اعلامیه فوت آیت الله طالقانی^۳ رو پخش می‌کردم

مرد خمیده به میان حرف‌های دوستش پرید و گفت:

- آقا جان توام ما رو فیلم کردی ها! مگه به خاطر اعلامیه طالقانی‌م آدم و می‌گیرن. راستش و بگو اهل موادی؟

مرد سومی که کلاه لبه‌دار چرکی سرش بود و توپ‌تر از دیگران نشان می‌داد، با حالت اعتراض رو به دوستش گفت:

- بابا عباس چی می‌گی؟ از ریختش معلومه که تا حالا رنگ موادم ندیده. حرفا می‌زنی آ.

- دختر مختر بردی خانه، د بگو شیطان. اینجا که غریبه نیس.

- نه به خدا. نمی‌دانم خبر دارید یا نه؟ دیروز آقای طالقانی فوت شد. حزب ما هم اعلامیه داده بود، تسلیت گفته بود. من و دوستم اعلامیه‌ها رو برده بودیم پخش کنیم. یه دفعه کمیته ریخت و من رو گرفت. انداختنم تو یه پیکان و آوردن این جا. سکوت فضای سلول را پر کرد. باورشان نمی‌شد. حباب اعتماد ترک برداشته بود.

مرد خمیده سکوت را شکست و کنایه‌وار گفت:

- خب آخه اینم شد حرف، ببم؟ آخه آقا جان این حرف شما رو دیوانه قبول می‌کنه که ما قبول کنیم؟ هان؟ خودت رو بذار جای ما. می‌خوای نگی نگو، گفتیم شبهه، دور هم نشستیم و حرف می‌زنیم، می‌خوای نگی نگو، اما دیگه ما رو دست نداز ببم!...

حباب اعتماد شکست و دیوار بی‌اعتمادی سر بر کشید. دوباره سیگارشان را روشن کردند و آرام آرام از من دور شدند. من هم به طرف دیگر سلول رفتم. تنها آتش سرخ سیگارها و صدای کام گرفتن و بیرون دادن دود سیگارها بود که سکوت و تاریکی را می‌شکست.

پیراهنم را درآوردم، چند تا کردم، گذاشتم زیر سرم و دراز کشیدم. دلم شور می‌زد، مامان، خانم‌جان. تمام ترانه‌ها و شعرها را فراموش کرده بودم، اما اسم تمام رفقایم آمده بودند روی نوک زبانم. خوابم نمی‌آمد. برگشتم روی پهلوی راستم. در تاریکی فقط شعله قرمز رنگ سیگارها دیده می‌شد. به خودم گفتم:

- خدا کند فردا ابوطالب روزنامه "مردم" را از گاراژ اتوبوس‌ها بگیرد.

پانویس‌ها:

۱. علی یه پسر موسفید تو خیابون خیام، روزنامه حزب رو می‌فروشه.

۲. اون پسر منه رفیق‌جان.

۳. آیت الله طالقانی در نوزده شهریورماه سال ۱۳۵۸، تنها هفت ماه پس از پیروزی انقلاب درگذشت.



با هم بروی تشکیل جبهه واحد ضدیکت‌توری برای آزادی،
صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!

شعر معاصر فارسی و سال‌های سپری کردن لحظه‌های دشوار

محمدرضا شفیعی کدکنی، ادب‌شناس، پژوهشگر، مصحح، و مفسر نظم و نثر کلاسیک و همچنین شعر معاصر در ادبیات فارسی، سال‌ها پیش در نامه‌ای به دوستی نوشت: "متأسفانه شعر معاصر فارسی، در ربع قرن اخیر، لحظه دشواری را تجربه می‌کند. امیدوارم به‌زودی ما شاعران ۲۰-۳۰ ساله‌ای (مثل **اخوان و کسرای** و **فروغ و مشیری** چهل سال پیش) داشته باشیم. ... " او ضمن نام بردن بسیاری از شاعران مطرح، آرزو می‌کند و امیدوار است، شاعران جوان کنونی همچون آنان **اثرگذار** باشند. گاهنامه "به‌سوی آینده" نیز چنین آرزو می‌کند. این نشریه در هر شماره، همچون چند شماره پیش، شرح حالی مختصر همراه چند شعری از این شاعران **اثرگذار** برای یادکردی از آنان با خوانندگان خود در میان می‌گذارد.

سه شاعر زن - همراه با یک مقدمه



از راست: ژاله اصفهانی، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی

ناصر مؤذن

پیش‌درآمد

دختری جوان و گمنام لچک‌ش را بر سر چوبی می‌پندد و از بلندایی در حاشیه خیابان بالا می‌رود و لچک را به چپ و راست به‌اهتزاز درمی‌آورد. گفتی با هر اهتزاز لچک به چپ و راست جامعه و نظام ایران هم به‌تکان درمی‌آید و جرم دختر سنگین‌تر می‌شد. باین همه، پس از قتل **مهسا** به‌وسیله نظام جنبش مردمی به‌پیش‌تازی دختران جوان و گمنام و زنان و جوانان ادامه یافت و همچنان زیر پوست شهر ادامه دارد.

زنان ایرانی هنرمند از یک سو و زنان صاحب نام در فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی از سویی دیگر با دست زدن به حرکتی نامتعارف در روال معمول جامعه تکانه‌ای بر بدنه آن وارد کردند و می‌کنند. با **حدیث نفس** خویش در شعر و ترانه و با برداشتن **حجاب اجباری** از سر خویش در حضور اجتماعی‌شان. همان‌قدر که جامعه ایران در عرف معمول سنتی‌اش - از گذشته تا حال حاضر - نسبت به بیان و رفتار زنان و دختران حساسیتی و برانگیز داشته است، همان‌قدر نسبت به بیان و رفتار بیرون از این عرف واکنشی و برانگیز داشته است.

زنان ایرانی با **بیان** گرایش‌های عاطفی و عاشقانه‌شان (یادآوری این نکته جالب است که در گذشته دختران خانواده‌هایی - به‌خصوص شهرستانی - که مجاز به آموختن خواندن بودند به آموختن نوشتن مجاز نبودند شاید به‌دلیل مانع شدن دختران از بر کاغذ آوردن این گرایش‌ها و دادن آن‌ها به پسر محبوب‌شان بود) و با برداشتن

حجاب اجباری‌شان، اقدامی که نقض مقرارت "حجاب و عفاف" از سوی مراجع دینی، نظام حکومتی، و بدنه جامعه پیرو روابط معمول آقا و کنیزی و حتا خود اعضای خانواده‌شان دانسته می‌شد و حالا هم دانسته می‌شود، جان‌شان را به‌خطر می‌انداختند و می‌اندازند. در عین حال پیامد به‌خطر افتادن جان این زنان و دختران تکانه‌ای دگرگون‌کننده در سطح جامعه و تغییر نگاه زنان به زن بود، آغازی بود به حرکتی درونی به جانب اتکا به‌نفس زنان و حرکت جامعه به پیش در خلال طی شدن زمان. در زمره این زنان **فُرَّةُ الْعَيْنِ و قمر** در تاریخ ما شهرت یافته‌اند. **فُرَّةُ الْعَيْنِ** (به‌معنی نور چشم)، شاعر، خطیب، مجتهد، عارف (تولد: سال ۱۲۳۳ قمری / ۱۱۹۶ خورشیدی - مرگ با اعدام در سال ۱۲۶۸ قمری / ۱۲۳۰ خورشیدی به‌جرم فساد فی‌الارض). او در واقعه "بدشت" در شاهرود روبنده‌اش را برداشت و کشف **حجاب** کرد، حرکتی که به "قیام طاهره" تعبیر شد. طاهره هم‌زمان در غزلی در **بیان** میلی عاشقانه و سودایی (طبیعتاً به معشوقی) که از سوی زنی مؤمنه و مجتهد کاملاً دور از انتظار بود، با این مصرع از مطلع آن: "گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو" حدود دویست سال پیش در کشوری مانند ایران در آن عهد می‌توان حدس زد چه تکانی به روابط فردی مرسوم می‌توانست وارد کند.

قمر (قمرالملوک وزیری) - معروف به "هزارستان آواز ایران" - نیز در سال ۱۳۰۳ در گراند هتل تهران (خیابان لاله‌زار) بدون حجاب روی صحنه رفت. او نخستین زنی بود که بدون حجاب کنسرت برگزار کرد. روز بعد نظمیه (شهربانی) از او تعهد گرفت دیگر بدون حجاب روی صحنه نرود. زنان بی‌چادر را هم در آن زمان - صد سال پیش - در خیابان‌ها **دستگیر** می‌کردند. روی صحنه رفتن بدون حجاب قمر و کنسرت دادن، بر ریختن ترس زنان از بی‌حجابی و خوانندگی تأثیری زیاد

ادامه سه شاعر زن - همراه با یک مقدمه

داشت. **پرستو احمدی**، خواننده هنرمند در "کنسرت کاروانسرا" و با اجرایی دلیرانه همراه با نوازندگان هنرمند ارکسترش، می‌شود گفت در مقام وارث "هزارستان" راه قمر را دنبال کرد با این تفاوت که نظمیه دوران **قمر** با اعضای ارکسترش کاری نداشتند، اما دستگاه قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی پس از صد سال علاوه بر خود **پرستو** با **سه نوازنده هنرمند** کنسرتش هم کار داشتند.

موضوع مطلب دنباله‌دار ما درباره **سه شاعر زن** است، سه شاعری که هریک با شیوه هنرمندانه خاص خودشان هم به‌لحاظ هنری و هم پیامد بازتاب‌های اجتماعی شعرهای‌شان در عرصه مسئله‌ای به‌نام **زن** و زندگی‌اش در کشور ما تأثیرگذار بوده‌اند. در زمانه فعالیت هنری این سه شاعر زن (**ژاله اصفهانی**، **سیمین بهبهانی**، و **فروغ فرخزاد**) مسئله **حجاب اجباری** در نتیجه دهه‌ها مبارزه زنان و مردان مترقی - هم پیش از و هم در جریان جنبش مشروطه که زنان در آن تأثیر عمده داشتند - از قالب پیشینش خارج شده بود. حتی در دوره حکومت **رضا شاه** اقدامی متضاد با **حجاب اجباری** که آن هم مستبدانه و زیر عنوان **کشف حجاب** فرمان داده شد، اقدامی که با واکنشی مخالف از سوی زنان درکل و زنان و مردان مترقی نیز روبرو شد.

حجاب اجباری به‌شدتی که در دهه‌های اخیر به‌خود گرفته است با گذشتن چند صباحی پس از شکست انقلاب به‌تدریج شکل گرفت، ادامه یافت، و به‌صورت کنونی‌اش درآمده است.

اهمیت شخصیت هنری و درعین‌حال اجتماعی این **سه زن شاعر** (به‌دلیل حساسیت شدید جامعه ایران به **زن** چه در نفی آزادی زنان و چه در حمایت از آزادی زنان) به‌طور عمده جهانی‌بینی نو و مبتکرانه هنری‌شان بوده است چندان که (صرف‌نظر از کیفیت هنری متفاوت کارهای هریک از آنان به‌لحاظ قالب و مضمون و کلام) بر نگاه جامعه به زنان و نگاه زنان به خودشان اثرگذار بوده و در بیان کردن احساس‌ها، عواطف، و میل زنانه‌شان در زندگی جسارت بخشیده است و می‌بخشد.

گر هزار قلم داشتم

هزار خامه که هر یک هزار معجزه داشت

هزار مرتبه هر روز می‌نوشتم من

حماسه‌ای و سرودی به‌نام آزادی...

[ژاله اصفهانی]

ژاله اصفهانی

(تولد ۱۳۰۰ خورشیدی - اصفهان - درگذشت ۷ آذرماه ۱۳۸۶ - لندن).

ژاله اصفهانی نخستین مجموعه شعرش با عنوان "گل‌های خودرو" را در دوران دانشجویی در ۲۲ سالگی، دو سال پس از دوره استبداد رضاشاهی، منتشر کرد. **ژاله اصفهانی** بعد از **پروین اعتصامی** اولین زنی بود که شعرهایش را، شعرهایی که در دوران دبیرستان سروده بود، در قالب کتاب به‌چاپ رساند و این در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاشاه بود که در کشور فضای زندگی و در نتیجه فضای بیان آزاد تحول یافت.

شعر قبل از دوره رضاشاه، در زمان رضاشاه، بعد از رضاشاه

پیش از آغاز سلطنت رضاشاه تجدد شعری چه در شعر دوران مبارزات مشروطیت



ژاله اصفهانی (زاده ۱۳۰۰ خورشیدی - درگذشته ۷ آذرماه ۱۳۸۶)

و چه تجدد شعری‌ای که در نمونه قطعه دهخدا در مرثیه جهانگیرخان [مشهور به صوراسرافیل] در مسمطی به‌نام "یاد آر ز شمع مرده یاد آر!" با این مطلع:

ای مرغ سحر! چو این شب تار

بگذاشت ز سر سیاهکاری،

وز نفحه روح بخش اسرار

رفت از سر خفتگان خماری...

و "بعدها شاعران [معروف به] دانشکده [یعنی] بهار، رشید یاسمی، پروین اعتصامی، نیما یوشیج، لاهوتی، نظام وفا، شهریار، صورتگر، و رعدی آذرخشی" در شعر فارسی تحول به‌وجود آورده بودند (کتاب "هفتاد سخن"، پرویز ناتل خانلری، جلد سوم).

با شاه شدن رضاخان در سال ۱۳۰۴ وضع تغییر پیدا کرد و شعر در رکود قرار گرفت. **خانلری** در مقاله‌ای در سال ۱۳۲۴ درباره وضعیت شعر فارسی در دوران رضاشاه می‌نویسد: "نبودن آزادی و سانسور شدید مطبوعات در دوره دیکتاتوری گذشته [دیکتاتوری رضاشاه] به‌حدی بود که **اشعار تغزلی** را نیز شهربانی سانسور می‌کرد و اداره راهنمای روزنامه‌نگاری به شاعران دستور می‌داد که اشعار غم‌انگیز نسرایند. در آن دوران سیاه که اظهار خشنودی و رضایت اجباری از وظایف افراد ایرانی شمرده می‌شد و به اصطلاح روزنامه‌های زمان همه وظیفه داشتند که نسبت به قائد بزرگوار خود ابراز احساسات کنند حتی عاشق از معشوق حق ناخرسندی و گله نداشت. به‌این سبب تحقیقات ادبی و تاریخی و آنچه به گذشته مربوط می‌شد آن‌هم به‌طریقی که هیچ‌گونه حکم و قضاوت و نظری از طرف نویسنده اظهار نشود که با سیاست زمان ناسازگار باشد سالم‌ترین کارها بود. همین قیود و مشکلات به‌تدریج ذوق هنر را در ایرانیان خاموش کرد... تا شهریور ۱۳۲۰ [فرار رضاشاه] مجله ادبی در سراسر ایران وجود نداشت و فقط مجله دولتی 'ایران امروز' که مدیر آن مورد اعتماد شهربانی بود جانشین مجلات پرشور سابق شده بود..." (همان، ص ۲۹۱).

در "نخستین کنگره نویسندگان ایران" که در سال ۱۳۲۵ به‌ریاست ملک‌الشعرا بهار و با شرکت فروزانفر، صادق هدایت، خانلری، نیما یوشیج، احسان طبری، و بسیاری چهره‌های ادبی و هنری دیگر برگزار شد

ادامه سه شاعر زن - همراه با یک مقدمه

ژاله اصفهانی و سرور محمص در مقام دو زن شاعر جزو شرکت کنندگان در این کنگره بودند. ژاله در سال ۱۳۲۶ به همراه همسرش ناگزیر از ایران به اتحاد جماهیر شوروی مهاجرت کرد. در باکو دوره پنج ساله ادبیات را به پایان رساند و بیش از هزار بیت از سروده های سخنوران کلاسیک و معاصر آذربایجان را به شعر فارسی برگرداند. او رساله ای به نام "نیما یوشیج پدر شعر نو پارسی" به زبان روسی نوشت که در مسکو منتشر شد. ژاله اصفهانی در سال ۱۳۵۹ هنگامی که حدود شصت سال سن داشت به ایران بازگشت، بازداشت شد، و مدتی در زندان اوین زندانی شد. پس از رها شدن به خارج مهاجرت کرد و در لندن ساکن شد. شاید این شعر از تشویش او از دراز شدن عمر این سفر - در دو کشور - حکایت داشته باشد:

پرنده گان مهاجر در این غروب خموش که ابر تیره تن انداخته به قله کوه
شما شتابزده راهی کجا هستید کشیده پر به افق، تک تک و گروه گروه؟
پرنده گان مهاجر دلم به تشویش است که عمر این سفر دورتان دراز شود
به باغ، باد بهار آید و بدون شما شکوفه های درختان سیب باز شود

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

بشکفتد بار دگر لاله رنگین مراد
غنچه سرخ فرو بسته دل باز شود
من نگویم که بهاری که گذشت آید باز
روزگاری که به سر آمده آغاز شود
روزگار دگری هست و بهاران دگر
شاد بودن هنر است، شاد کردن هنری والا تر
لیک هرگز نپسندیم به خویش
که چو یک شکلک بی جان شب و روز
بی خبر از همه خندان باشیم
بی غمی عیب بزرگی است که دور از ما باد
کاشکی آینه ای بود درون بین که در آن خویش را می دیدیم
آنچه پنهان بود از آینه ها می دیدیم
می شدیم آگه از آن نیروی پاکیزه نهاد
که به ما زیستن آموزد و جاوید شدن
پیچ پیروزی و امید شدن
شاد بودن هنر است
گر به شادی تو دل های دگر باشد شاد
زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست
هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته به جاست
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

صد سال خانه کرد و هزاران هزار بار
گردو از آن درخت بدزدید و خاک کرد
هر بار روی خاک
منقار خویش را ز کثافات پاک کرد
یک بار هم ندید
آن بلبل جوان غزل خوان باغ را
یا دید و حس نکرد
آن روح عاشقانه دور از کلاغ را

مرا بسوزانید
و خاکستر مرا
بر آب های رهای دریا بر افشانید،
نه در برکه،
نه در رود:
که خسته شدم از کرانه های سنگواره
و از مرزهای مسدود

پیراهن کبود پر از عطر خوش را
برداشتم که باز بیوشم پی بهار
دیدم ستاره های نگاهت هنوز هم
در آسمان آبی آن مانده یادگار
آمد به یاد من که ز غوغای زندگی
حتی تو را چو خنده فراموش کرده ام
آن شعله های سرکش سوزان عشق را
در سینه گذاخته خاموش کرده ام

آثار شعری ژاله اصفهانی:

گل های خود رو، تهران، ۱۳۲۴ / زنده رود، مسکو، ۱۳۴۴ / زنده رود، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸ / کشتی کبود، تاجیکستان، ۱۳۵۷ / نقش جهان، مسکو، ۱۳۵۹ / اگر هزار قلم داشتم، تهران، ۱۳۶۰ / البرز بی شکست، لندن، ۱۳۶۲ / البرز بی شکست، چاپ دوم، واشینگتن، ۱۳۶۵ / ای باد شرطه، لندن، ۱۳۶۵ / خروش خاموشی، سوئد، ۱۳۷۱ / سرود جنگل، لندن، ۱۳۷۲ / ترنم پرواز، لندن، ۱۳۷۵ / موج در موج، تهران، ۱۳۷۶

آثار دیگر ژاله اصفهانی:

نیما یوشیج: پدر شعر نو. عارف قزوینی شعر و موسیقی مبارزش. هر گل بویی دارد: ترجمه اشعار خارجی به فارسی، لندن ۱۳۶۵. ترجمه چند نمایشنامه از زبان آذری. آثاری تحقیقی و تطبیقی درباره شعر معاصر ایران، افغانستان، و تاجیکستان. سایه های سال، خاطرات.



امتداد شکوفه

بهار آمده تا توشه راه را

به تابستان بسپارد

چرا که زمان زایش به سر رسیده است.

زمان عشق ورزیدن

زمان ورزش کرده‌های بارور

از قامت پرچم‌های برافراخته

در مادگی گیاهان عشق ورزنده‌ای

نشسته در دل گل‌های ملون.

زمان تولد به سر آمده

زمان لب گشودن شکوفه‌های رنگارنگ

بر پیکر ساقه‌های جوان.

و زمان دمیدن سبزه

بر تن خاک‌های تیره.

گلگشت‌ها پنهان از چشم اغیار

در پستوی گلزارها نهان می‌شوند

تا چشمان لبریز از زیبایی رفیقان را

داس بی‌رحم خصم درو نکند.

و اینک تابستان

بار بر دوش است و با طمأنینه پیش می‌رود

چرا که زمان رسیده شدن است

زمان پختگی و به بار نشستن.

به بار نشستن هسته‌های نوین،

در اندرون میوه‌هایی رو به‌زوال.

و زمین مادروار،

نفس گرم خویش را

در دل میوه‌های نارسیده می‌دمد.

و شیدایی جان

در نهفت خلوت دل بیدار می‌شود

و میوه از خامی خویش می‌گسلد

تا رسیده شدن را به نمایش بگذارد.

هر میوه با ماهیت تثبیت شده خویش

به وجد می‌آید

ماهیتی که می‌تواند

دیگرگونه آهنگی ساز کند.

و میل رسیده شدن را با تمامی باغ

به اشتراک بگذارد.

و شباهت‌ها در بستر عام بروز می‌کنند

تا سیب و گلایی و گیلای و آلبالو...

نامی یگانه بیابند:

— میوه!

همچنان که خدا

نیز نامی است زاده شده

از عصاره دو صد خدا در بستر تشابهات.

تابستان است.

و رود نوایی خوش می‌نوازد

گویی که چنگی با نوسانات رود

همراهی می‌کند.

و گوش غرق در نیوشیدن است

و چشم در جستجوی

ماهی‌هایی است به‌رنگ سرخ مرجانی،

در دل آب‌های زلال.

آفتاب اندکی پوست را می‌سوزاند

و عرق شور از سر و کله فرو می‌ریزد

رود همچنان با سرپنجه امواج می‌نوازد

و چنگ درختان افتاده

بر پیکر رود زخمه می‌کشد.

و میل آبتنی و فرو شدن در خنکای آب

روان آدمی را با روانی رود درهم می‌آمیزد.

چه دلنشین است در نوای رود غوطه‌ور شدن

و تنی به آب زدن

در گرمایی که بیشه را

نفس تنگ می‌کند.

"تابستان است."

م. د. پویا



برجسته دارند. یکی از معروفترین کاریکاتورهای او در این زمینه تصویری است که در آن یک فرد ثروتمند را نشان می‌دهد که روی کوهی از پول ایستاده است درحالی که فقیرانی در پایین تصویر در تقلا هستند. این اثر به شکلی گویا نابرابری اقتصادی را به تصویر می‌کشد.



اردشیر محمص

س.الف. سپیده

اردشیر محمص یکی از بزرگترین کاریکاتوریست‌ها و تصویرگران ایرانی است که آثارش نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهان نیز شناخته شده‌اند. او در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در خانواده‌ای فرهنگی در رشت به دنیا آمد و محیط فرهنگی خانواده به رشد هنری اردشیر کمک کرد. پدر اردشیر، **عباس محمص**، از فعالان سیاسی و فرهنگی زمان خود بود. اردشیر تحصیلاتش را در رشته حقوق به پایان رساند. علاقه اردشیر به هنر و طراحی باعث شد به‌طور جدی به دنیای کاریکاتور و تصویرگری روی آورد. محمص به دلیل سبک منحصر به فردش در کاریکاتور و طنز تلخ و گزنده آثارش جزو پیشگامان هنر کاریکاتور ایران شناخته می‌شود.

سال‌های دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی اوج فعالیت‌های هنری اردشیر محمص بود. او با نشریه‌هایی معتبر مانند "توفیق"، "فکاهیون"، و "کیهان کاریکاتور" همکاری می‌کرد و آثارش به‌مجرد انتشار به سرعت مورد توجه قرار می‌گرفت. سبک او ترکیبی از طنز، انتقاد اجتماعی و سیاسی، و نگاه عمیق به مسئله‌های انسانی مطرح در زمان خود بود. محمص با استفاده از خطوط ساده و بیانگر، مفاهیمی پیچیده را به شکلی قابل فهم و تأثیرگذار به تصویر می‌کشید.

طنز آثار اردشیر گاه تلخ و گاه گزنده بود. او با نگاهی انتقادی به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌پرداخت و مفاهیمی مانند فساد، نابرابری، و سرکوب را ترسیم می‌کرد.

خطوط ساده در کاریکاتورهای محمص از ویژگی‌های بارز آثار اوست. قلم او با نقش کم‌ترین جزئیات، بیشترین تأثیر را بر بیننده می‌گذاشت.

طنز تلخ و انتقادی آثارش همواره از نگاهی انسانی مآل‌مال بود. او به رنج‌ها و دغدغه‌های انسان‌ها با همدردی توجه می‌کرد و آن‌ها را در خط‌هایی کوتاه و بلند و گاه کلفت و نازک کاریکاتورهاش بازتاب می‌داد.

نمونه‌هایی از کارهای محمص

محمص در سال‌های دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کاریکاتورهای سیاسی‌ای پر شمار خلق کرد که به مسائل روز ایران و جهان می‌پرداختند. از معروفترین آثار او در این زمینه /تصویری است که در آن یک زندانی‌ای سیاسی با بندهای گسسته دستبند و چشم‌بند خفت‌شده بر چشم‌ها را نشان می‌دهد که با وجود زنجیرها همچنان به نوشتن ادامه می‌دهد. این اثر نمادی از مقاومت و پایداری در برابر سرکوب است.

نقاشی کتاب‌ها

اردشیر محمص برای بسیاری از کتاب‌های معروف ایرانی و خارجی تصویرگری کرده است از جمله در این زمینه به "شاهنامه فردوسی" و "رباعیات خیام" می‌توان اشاره کرد. تصویرگری‌های او برای این کتاب‌ها ترکیبی بودند از عناصرهای نقش سنتی ایرانی و مدرنیته که به خوبی حال و هوای متن را بازتاب می‌دادند.

کاریکاتورهای اجتماعی

مسئله‌های اجتماعی‌ای مانند فقر، نابرابری، و فساد در آثار اردشیر جایی



ادامهٔ اردشیر محمص

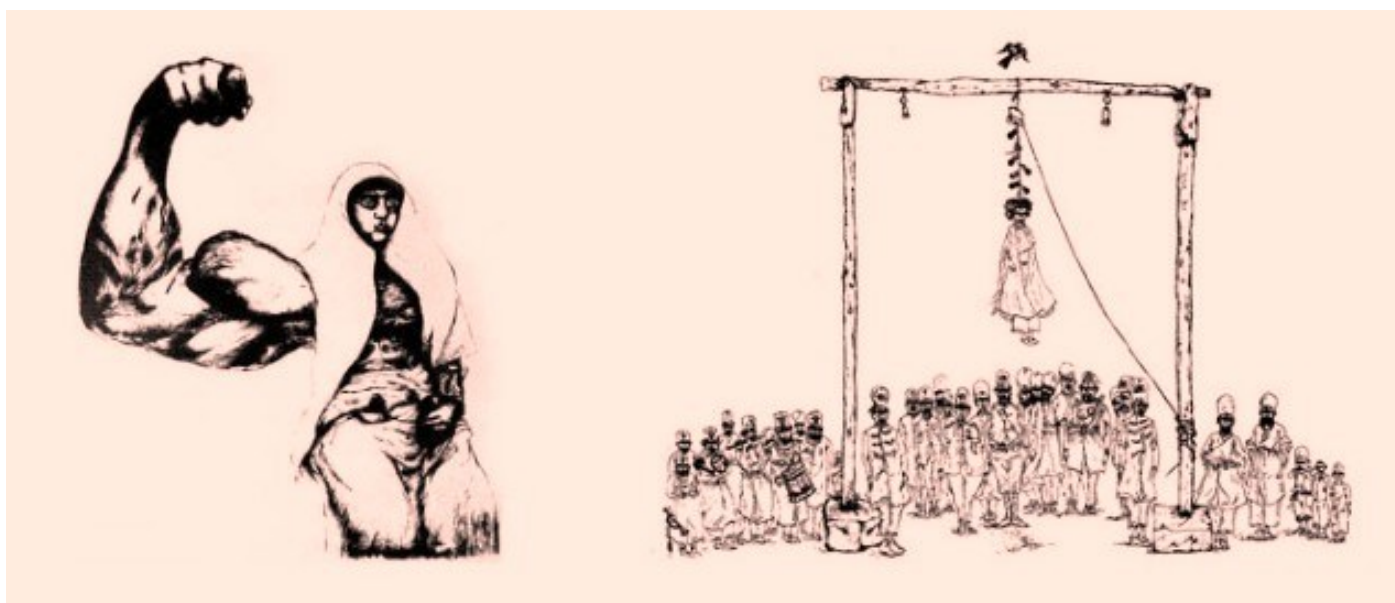
"خودنگاره‌ها"

در برخی از آثار اردشیر محمص به "خودنگاره‌ها" (self-portraits) پرداخته است. در این آثار، او خودش را در قالب‌هایی مختلف و گاه عجیب و غریب به تصویر می‌کشد. این خودنگاره‌ها اغلب بازتابی از حالات درونی و دغدغه‌های شخصی او هستند. اردشیر محمص و آثارش در سطح جهان نیز شناخته شده بودند. آثار او در



در تاریخ هنر ایران شناخته می‌شود. او با نگاهی عمیق و طنزی تلخ پدیده‌های زندگی روزمره در جامعهٔ ایران و مسائل پیچیدهٔ اجتماعی و سیاسی در ایران و جهان را به شکلی ساده و قابل فهم ترسیم می‌کرد. آثار او نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهانی نیز با تحسین استقبال می‌شدند چندان که الهام‌بخش بسیاری از هنرمندان پس از او در این عرصهٔ هنری شدند.

با وجود زندگی در تبعید (محمص پس از انقلاب، ایران را ترک کرد و در نیویورک ساکن شد) همواره به مسائل ایران و جهان توجه داشت و آثارش در این دوره بازتابی از دغدغه‌های او بودند. او در سال‌های پایانی عمرش نیز به خلق آثار



هنری ادامه داد و تا آخرین لحظه‌های زندگی به هنر و بیان آزادانه عقایدش وفادار ماند. اردشیر محمص در سال ۱۳۸۷ در نیویورک درگذشت.

نشریه‌هایی معتبر مانند "نیویورک تایمز" و "لوموند" منتشر می‌شدند. او در آثار بین‌المللی خود به مسئله‌های جهانی مانند جنگ، استعمار، و حقوق بشر می‌پرداخت. اردشیر محمص نه تنها در مقام کاریکاتوریست، بلکه در مقام هنرمندی تأثیرگذار

PERSOPHONIA

VON JAVAD NAMAKI



Samstag 01. März 2025
Um 19:30 Uhr

Theater am Werk im Kabelwerk
Oswaldgasse 35A, 1120 Wien

THEATRON Theater am Werk

پوستر نمایش پرزوفونیا

بازی می کنند و سه مونولوگ را هماهنگ و مستقل از هم اجرا می کنند. بازیگران در حین نمایش به افق و فضایی فرضی در دوردست نگاه می کنند و با خود گفتگو و گاه نیایش می کنند.

خشایارشاه برای جبران شکست پدرش داریوش در "نبرد مارتن" و همچنین به هدف توسعه طلبی با نیروی دریایی خود به یونان لشکر کشیده است [در تاریخ از این لشکرکشی دریایی خشایارشاه با نام "قشون کبیر" یاد می شود]. در این نبرد لشکریان او از جمله در اثر شرایط بد جوی با شکستی سخت روبرو و بسیاری از آنان کشته می شوند. هم زمان آتوسا، مادر خشایارشاه، نگران بازگشت فرزندش از این نبرد است. آتوسا در کسوت زنی ایرانی در این فرآمد / اپیزود بدون حجاب است. داریوش، پدرخشایارشاه، از "جهان مردگان" او را پند می دهد که به جای لشکرکشی و کشت و کشتار سزاوارتر آن است در خانه و در داخل کشور اصلاحاتی را به پیش برد.

بخش دوم گفت و گویی / دیالوگی است میان یکی از سرداران بازمانده از سپاهیان یزدگرد سوم ساسانی با آسیابان و همسرش که متهم به قتل شاه ساسانی اند. یزدگرد سوم پس از حمله تازیان به امپراتوری ایران و پس از چندین شکست مهیب به آسیابی پناه آورده است.

در این گفت و گو نقش همسر آسیابان پررنگ است، او همدست همسرش در کشتن شاه است، و در پایان هردوی آنان در تلاش اند و انمود کنند آن که کشته شده نه شاه که آسیابان بوده است. اما سردار باور نمی کند.

در این فرآمد چندین بار از فروآمدن "سیاهی" بر کشور ایران سخن رانده می شود که به نظر می رسد نویسنده نمایشنامه / تئاترنوشت غلبه تازی ها را منبع تباهی همه چیز و حتی آیندگان می پندارد. در این اپیزود دورویی، تزویر، و سالوس چیره است و حتی دلاورانی که جان در گرو خدمت و دفاع از میهن در برابر متجاوزان دارند نیز از این همه دورویی و سالوس گمراه شده اند و نمی دانند چه بکنند.

بخش سوم از قتل شاه اسماعیل دوم صفوی به دست خواهرش پری [خان] خانم و سپس قتل پری خانم به دست توطئه چینان و جاه طلبان سخن می گوید. در

بازتابی نخستین از دید یک تماشاگر

پیرامون:

نمایش "پرزوفونیا"

نویسنده و کارگردان: جواد نمکی

میم. الف.

"اگر انسان نتواند گذشته اش را به یاد آورد، محکوم است آن را تکرار کند."

[گئورگ سانتایانا]

شنبه اول ماه مارس ۲۰۲۵ (۱۱ اسفندماه ۱۴۰۴) نمایش "پرزوفونیا" در سالن "تئاتر آم ورک"، واقع در منطقه ۱۲ شهر وین، به روی صحنه رفت. این نمایش از سوی انجمن "تئاترون" برگزار شد. نویسنده و کارگردان آن دکتر **جواد نمکی** است. نگارش نمایشنامه به گفته او یک سال و نیم و تمرین برای اجرای نمایش سه تا چهار ماه به درازا کشیده است. برخی از تمرین های بازیگران به شکل آنلاین برگزار شده است.

جواد نمکی دانش آموخته هنرپیشگی و کارگردانی در تهران است. او در دانشگاه وین در پهنه دانش تئاتر دکترای خود را به پایان برده و در شهر وین بنیادگذار انجمن "تئاترون" است.

در شب اجرای نمایش نظم و ترتیب حاکم است. بر روی پوستر و بلیت نمایش نوشته شده است: ۱۹:۳۰، اما روشن نیست که آیا در این ساعت درهای سالن باز می شوند یا نمایش آغاز می شود. سالن نمایش، ساده و بدون سکوی نمایش، چندان بزرگ نیست. حدود ۱۲۰ صندلی در سالن چیده شده اند. به جز چند صندلی، همه صندلی های سالن از تماشاچی پر شده است. تماشاگران به جز شماری اندک همه ایرانی اند. فرش بزرگ بر کف صحنه نمایش گسترده شده است و بازیگران در دو گروه چهار نفره در دو سوی صحنه، برخی پشت به تماشاچیان، روی چهارپایه هایی در سکوت نشسته اند. نمایش ساعت ۱۹:۴۵ آغاز می شود.

درونمایه نمایش

نمایش از چهار فرآمد / اپیزود تشکیل شده که گاه شناسیک (کرونولوژیک) ^۱ ارائه می شوند:

۱. لشکرکشی خشایارشاه به یونان،
۲. قتل یزدگرد سوم، واپسین پادشاه ساسانی به دست آسیابان و همسرش،
۳. قتل شاه اسماعیل دوم صفوی به دست پری [خان] خانم، خواهرش و سپس قتل خود او،
۴. قتل امیرکبیر با نقشه چینی مهدعلیا مادرزنش.

بخش نخست از سه تک گویی / مونولوگ تشکیل شده است. در این فرآمد سه بازیگر در نقش های خشایارشاه، آتوسا مادرش (دختر کورش) و پدرش داریوش

ادامه بازتابی نخستین از دید یک تماشاگر ...

این بخش قرآن خوانده می‌شود که از گسترش شیعیگری در زمان پادشاهی صفویه خبر می‌دهد و افزون‌بر آن بر سر پری خانم - در صحنه - توری سیاه‌رنگ انداخته می‌شود که گمان می‌رود نماد حجاب است. تماشاگر در این بخش نیز با حجمی بزرگ از سنگدلی، جاه‌طلبی، خیانت، کشتار، نیرنگ، و خدعه‌خائنان و قساوت در دربار صفوی روبروست. [گفتنی است که شاهان صفویه به‌ویژه **شاه‌عباس** و شاه اسماعیل دوم در قساوت حدی نداشتند. تاریخ‌نگاران از گله‌های مردان آدم‌خوار شاه‌عباس یاد می‌کنند که انسان‌ها را زنده‌زنده می‌خوردند]. در این بخش نیز در کنار تک‌گویی‌ها و گفت‌وگوهای بازیگران با خود، دیالوگ‌هایی نیز برقرار است.

بخش چهارم به قتل میرزا محمدتقی‌خان فراهانی مشهور به امیرکبیر صدراعظم **ناصرالدین شاه** در اثر فشار و بدگویی مهدعلیا، مادر شاه، می‌پردازد. در این اپیزود هم جاه‌طلبی، تزویر، شقاوت، و خیانت به میهن‌موتور محرکه رویدادها است. نقش **عزت‌الدوله**، همسر امیرکبیر و خواهر شاه، در مقام زنی وفادار، نقشی جنبی است. شاید بتوان گفت که این بخش جذاب‌ترین بخش از چهارگانه اپیزودهای این نمایش است و با بیشترین کنش و واکنش در میان بازیگران بر روی صحنه همراه است.

زبان نمایش

گفتنی است که زبان هر چهار اپیزود این نمایشنامه ساده و از پیچیدگی‌هایی ویژه تهی است. تمامی گفت‌وگوها/دیالوگ‌ها و تک‌گویی‌ها/مونولوگ‌ها از نثری فاخر و روان برخوردارند. برگردان آن‌ها نیز به زبان آلمانی که بر پرده و در پشت صحنه تئاتر نمایش داده می‌شود فصیح و شیوا است.

چرا این چهار روایت؟

اما چرا نویسنده این نمایشنامه این چهار مقطع تاریخی را برگزیده است؟ به‌نظر می‌رسد گزینش این چهار رخداد تاریخی از سوی نویسنده برای درک روند دگرگونی‌های امروزی میهن‌مان بسیار کلیدی هستند، زیرا:

روایت نخست: با لشکرکشی‌ها، حمله‌ها، و جنگ‌های پی‌درپی و پرشمار ایران با یونان سرانجام به اتحاد یونانیان و برآمدن **اسکندر** مقدونی در مقام متحد کننده قبایل یونانی و یورش به هخامنشیان و نابودی آنان و برآمدن سلسله وابسته سلوکیان در ایران انجامید. با واژگونی سلسله هخامنشیان، ایران حدود ۱۵۰ سال زیر چنبره استیلای یونانیان قرار گرفت.

روایت دوم: واژگونی سلسله ساسانیان به‌دست تازیان با خیانت و همکاری برخی از داخل کشور به استیلای چند صد (صد) ساله مستقیم و غیرمستقیم تازیان با همه پیامدهای فرهنگی و اجتماعی بسیار مهم آن انجامید. افزون‌بر آن، با واژگونی امپراتوری ساسانی، ایران از کشوری مهم و تأثیرگذار در پهنه سیاست جهانی و شاید قدرت نخست جهان در زمان خود برای همیشه و تا امروز از نقش‌آفرینی در صحنه سیاست جهانی کنار گذاشته شد و دیگر نتوانست در تاریخ ۱۴۰۰ ساله گذشته‌اش به چنان جایگاهی برسد.

روایت سوم: گسترش عصبیت مذهبی و نفرت از دگراندیشان، همراه با کاشتن نطفه "شیعه سیاسی" و پی‌ریزی حکومت مطلقه شیعه در ایران در عصر صفویه را با



همه پیامدهای ریز و درشت آن می‌توان سرچشمه بسیاری از هنجارهای امروزی کشور دانست.

روایت چهارم: قتل امیرکبیر با مسدود کردن اصلاحات، پایان نوسازی، و برقراری حکومت قانون همراه بود. اصلاحاتی که با امیرکبیر آغاز شده بود با قتل او پایان یافت و پس از او دوباره گستره نفوذ فاسدان و ناکارآمدان در عرصه حکمرانی فراخ‌تر شد. اگرچه باید گفت که شخصیت و اقدام‌های امیرکبیر را می‌توان از دریچه‌هایی گوناگون نگریست و حتی به‌چالش کشید. از جمله آن‌ها اقدام‌هایی چون سرکوب "بایان" یا تجددطلبان دینی را که او در آن هنگام به‌شدت به‌پیش برد.

بازیگران

در این نمایش ۸ نفر بیش‌وکم بازی کردند: **محمدرضا علی‌اکبری، مهران امام‌بخش، نورا کیانیور، مهران میری، پریا پرتوی، روزین صدرزاده، سیامک شعله، و سمانه زندی‌نژاد.**

ناخشنودانه باید نوشت که بازیگران در این نمایش معرفی نشدند و نام بازیگران برای تماشاگران مشخص نشد. به‌گفته دکتر نمکی همگی بازیگران دانش‌آموختگان عرصه بازیگری هستند. برخی از بازیگران از آلمان و دیگر شهرهای اتریش به وین آمده بودند. این نمایش حدود هشتادوپنج دقیقه به‌درازا کشید. نکته بسیار چشمگیر در اجرای این نمایش آمادگی فوق‌العاده و حضوردهن همه بازیگران بود که تمامی گفت‌وگوها/دیالوگ‌ها یا تک‌گویی‌های/مونولوگ‌های حتی طولانی‌شان را - به‌جز چند لغزش کم‌رنگ - از بر بودند.

گذشته‌ازآن، باید گفت همه بازیگران به‌ویژه بازیگر نقش داریوش و امیرکبیر، بازیگر نقش آتوسا و پری خانم، بازیگر نقش آسیابان، و همچنین بازیگر زن آسیابان

بازتابی نخستین از دید یک تماشاگر ...

بر نقش‌شان بسیار مسلط بودند.

نقش زنان در این نمایش

در بیشتر اپیزودهای این نمایش نقش زنان برجسته، اما بیشتر منفی است. تنها در نخستین فرآمد است که آتوسا در مقام مادری دلسوز ظاهر می‌شود که نگران تندرستی و بازگشت پسرش از میدان جنگ است. همچنین در اپیزود چهارم نیز عزت‌الدوله، همسر امیرکبیر، در نقشی جنبی، همچون همسری وفادار، در مخالفت با مادرش مهدعلیا و به دفاع از همسرش برمی‌خیزد. البته باید گفت که در این دو نقش نیز "زن" تنها در مقام "مادر" یا "همسر" نقشی مثبت دارد. در این نمایش زنان به گونه‌ای سنتی و مانند آنچه در ادبیات مردسالارانه ایران حاکم است نقشی منفی دارند، مانند زن آسیابان، پری خانم، و مهدعلیا.

خیزش "زن، زندگی، آزادی" در ایران که گامی آغازین در رنسانس و نوزایی فرهنگی نوین ایرانیان است داشتن این برداشت از نقش سنتی زنان را در تمامی پهنه‌های فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی به‌جد به چالش می‌کشد.

پیام نمایش

به نظر می‌رسد هدف کارگران از نمایش این چهار اپیزود و واگویی و وانمایی این نمایش استعاره‌آمیز از دل تاریخ، هم‌سنجی و درهم‌آمیختگی آن روایت‌ها با رویدادهای امروزی در کشور است.

کارگردان در تلاش است تا به‌گفته **گئورگ سانتایانا**، نویسنده و فیلسوف اسپانیایی‌تبار آمریکایی که گفت: "اگر انسان نتواند گذشته‌اش را به یاد آورد، محکوم است آن را تکرار کند" گذشته میهن را پیش چشمان تماشاگرانش بیاورد تا آنان از یاد نبرند چه شد که به این‌جا رسیدیم. ماجراجویی، توسعه‌طلبی، جاه‌طلبی، طمع، حرص و آرز، عصبیت مذهبی، و تاریک‌اندیشی از ویژگی‌های نکوهدیده در این سرزمین و تنها در گذشته نبوده‌اند. امروز نیز حجمی کافی از آن‌ها دیده می‌شود. البته باید گفت گاه در این نمایش واگویی و وانمایی این چهار روایت از دل گذشته‌های دور و نزدیک تاریخ میهن‌مان حالت‌هایی آبستراکت/انتزاعی به‌خود می‌گیرند و هم‌سنجی و پیوند آن‌ها با قرینه‌های روزینش مه‌آلود و تجریدی می‌شوند. شاید نیز رازناکی و پوشیدگی این پیوندها آگاهانه یا ناگزیر بوده‌اند.

سختی کار تئاتر در خارج از کشور

سختی کار تئاتر در "دیاپورا"^۲ی ("جوامع دور از میهن") ایرانیان خارج از کشور جنبه‌هایی گوناگون دارد. از جمله باید به جنبه مالی کار تئاتر ایرانیان در خارج از کشور

اشاره کرد که به‌راستی معضلی بزرگ است. به‌نظر می‌رسد که درآمد مالی اجرای تئاتر در خارج از کشور به‌زبان فارسی به‌هیچ‌روی نمی‌تواند به‌منزله منبع درآمدی برای هنرمندان این عرصه در نظر گرفته شود. اگر فروش بلیت بتواند تنها هزینه‌های سالن و تدارکات فنی را برآورده سازد باید خشنود بود. اگر چنانچه عشق و اشتیاق هنرمندان عرصه تئاتر به کار تئاتر نباشد، در خارج از کشور و از جمله در شهر وین نمایشی بر روی صحنه نخواهد رفت. ماه‌ها هنرمندان و عوامل گوناگون نمایش باید زحمت بکشند تا حاصل آن برای یک شب بر روی صحنه برود و در بهترین حالت سالن نمایش پر شود.

پایان

آغاز به کار انجمن تئاترون را در سال‌های گذشته در شهر وین باید به‌فال نیک گرفت. فضای فرهنگی دیاسپورای ایرانیان شهر وین با انجمن تئاترون فراخ‌تر و بارورتر شده است. نمایش تئاتر ارزنده و آموزنده **پرزوفونیا** در شهر وین نشان داد این انجمن به‌گونه‌ای حرفه‌ای و جدی به‌رغم سختی‌ها به کار تئاتر دل بسته است و دل در گرو آن دارد که همراه با تماشاگرانش رشد کند. نمایش پرزوفونیا نشان داد همراه با پشتیبانی ایرانیان از فعالیت انجمن تئاترون می‌توان در آینده از این گروه انتظاراتی بزرگ‌تر داشت.

نکته ضرور

نگارنده این نوشتار نمایش پرزوفونیا را تنها یک بار در شب نمایش دیده است و امکانی دیگر برای دوباره دیدن این نمایش و یادداشت‌برداری نداشته است. از همین‌روی بی‌گمان این بازتاب نخستین نمی‌تواند تهی از لغزش‌های کوچک و بزرگ باشد و از همین‌روی پیشاپیش از بابت کژتابی‌های ممکن پوزش می‌خواهد. این بازتاب تنها گامی است کوچک در جهت شناخت بیشتر این اثر هنری.

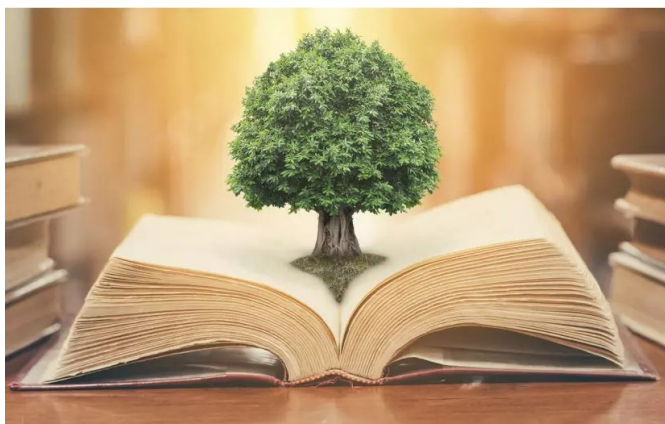
وین، سوم ماه مارس ۲۰۲۵/۱۵ فروردین ماه ۱۴۰۴

پانویس‌ها

۱. Chronologic، گاه‌شناسیک: تنظیم، قرار دادن و چینیدن موقعیت‌ها و وقایع بر اساس ترتیب زمانی آن‌ها [برگرفته از: "فرهنگ نظریه و نقد ادبی"، تألیف س. سبزیان و ج. کزازی].

۲. دیاسپورا (به انگلیسی: Diaspora)، به جوامعی از مردم گفته می‌شود که در دنیا پراکنده شده‌اند و دور از خانه و میهن اصلی‌شان زندگی می‌کنند.





کتاب و کتابخوانی

س. آذرفر

وقتی از **پالوما سایز تخرو** (Paloma Saiz Tejero)، نویسنده مکزیکی، در خصوص اهمیت مطالعه سؤال شد، او گفت: "افرادی که مطالعه می کنند انسان هایی هستند که تفکر انتقادی را می سازند. آنان مروج مدینه های فاضله هستند. خواندن، تجربیات و اطلاعات را به اشتراک می گذارد. کتاب ها به ما کمک می کنند دلیلی که ما و تاریخ ما را تشکیل می دهند بهتر شناخته و درک کنیم. آن ها [کتاب ها] فراتر از زمان و مکان، در رشد آگاهی ما نسبت به گذشته و حال به ما یاری می رسانند. به سخنی دیگر، با مطالعه کردن، شهروندانی بهتر ساخته می شوند."

به لطف مطالعه است که ما بر غیرممکن ها غلبه می کنیم و به بدیهیات شک می کنیم. مطالعه در رشد و تکامل فردی و اجتماعی مؤثر است. بدون مطالعه پیشرفت در جامعه های انسانی امکان پذیر نیست.

یکی از افتخارات کشورهای سوسیالیستی در قرن گذشته ریشه کن کردن بیسوادی و بالا بردن سطح آموزش عمومی بود. در این کشورها سیاست هایی مفصل برای بالا بردن سطح سواد و ترویج مطالعه اجرا شد. آن ها [این سیاست ها] بر سوادآموزی عمومی، دسترسی نامحدود به کتاب، و نشر دولتی کتاب تأکید داشتند.

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷/۱۲۹۶ خورشیدی دولت شوروی برنامه هایی پر دامنه برای محو بیسوادی اجرا کرد.

در شوروی سطح سواد در سال های دهه ۱۹۳۰/۱۳۰۰ خورشیدی در مناطق شهری ۹۰ درصد و تا سال های دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰ خورشیدی تقریباً ۱۰۰ درصد جمعیت با سواد بودند.

شوروی در آن سال ها از بزرگترین تولید و نشر کنندگان کتاب در جهان بود. در سال های دهه ۱۹۸۰/۱۳۶۰ تیراژ کتاب در این کشور سالانه به حدود ۵/۱ میلیارد نسخه می رسید. انتشارات دولتی ای مانند "پراودا"، "پروگرس"، و "میر" در چاپ کتاب های علمی، ادبی و فلسفی نقشی کلیدی داشتند. کتابخانه های عمومی در سراسر کشور توسعه یافته بودند و حتی بسیاری از خانواده ها در خانه های شان کتابخانه شخصی داشتند.

چکسلواکی نیز که در میان کشورهای بلوک شرق در زمینه چاپ و نشر کتاب جزو پرکارترین ها بود، کتاب های علمی، ادبی، و آموزشی ای با شمارگان (تیراژ) بالا منتشر می کرد. انتشارات دولتی ای مانند "ادئون"، "فروتا"، و "ملادو" مسئول چاپ بسیاری از کتاب های مهم بودند.

در قیاس با کشورهای سوسیالیستی، در سال های دهه ۱۹۸۰/۱۳۶۰، در کشورهایی غربی همچون آمریکا، فرانسه، و ایتالیا شمارگان کتاب کمتر اما تنوع شان بیشتر بود. در آمریکا در سال های دهه ۱۳۶۰ سالانه حدود ۵۰۰ تا ۷۰۰ میلیون نسخه کتاب منتشر می شد. "گونه های" (ژانرهای) ادبی محبوب شامل رمان های عامه پسند، داستان های علمی تخیلی بودند، و همچنین کتاب های علمی، کتاب های خودیاری و خودآموزی و زیست نامه نگاری ها (بیوگرافی ها) نیز محبوب بودند. ناشرانی بزرگ مانند "پنگوئن"، "رندوم هاوس"، "هارپر کالینز" رشدی سرشار داشتند. در فرانسه

شمارگان کتاب سالانه بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلیون نسخه بود. فرانسه صاحب سنت قوی ادبی و نویسندگان و فیلسوفانی مشهور بود که تأثیری زیاد بر فرهنگ و ادب جهان و مطالعه کنندگانی پروپاقرص داشته اند. آثار پرطرفدار معمولاً شامل، ادبیات کلاسیک، فلسفه، تاریخ، و داستان های جنایی بوده اند. ناشرانی بزرگ مانند "گالیمار"، "فلاماریون"، "هکت" بازار کتاب این کشور را در دست داشته اند.

سطح سواد در سال های دهه ۱۹۸۰/۱۳۶۰ در آمریکا بین ۹۷ تا ۹۹ درصد بود. باین حال، **ناتوانی در خواندن و درک متن های پیچیده یا "بیسوادی عملکردی"** ("Functional illiteracy") چالشی جدی بود. بر طبق برخی برآوردها، سطح سواد حدود ۲۰ درصد از بزرگسالان بسیار پایین بود.

فرانسه یکی از کشورهای باسواد اروپا بود و نرخ سواد آن در سال های دهه ۱۹۸۰/۱۳۶۰ بیش از ۹۹ درصد بود. آموزش اجباری و رایگان از قرن نوزده میلادی (در خلال سال های ۱۸۰۰ میلادی) / سال های دهه دوم قرن دوازدهم خورشیدی (در خلال سال های ۱۱۸۰ خورشیدی) و به بعد در ارتقای سطح سواد عمومی در این کشور نقشی مهم داشته است. "بیسوادی عملکردی" در بین مهاجران و ساکنان مناطق روستایی در این کشور نیز چالشی در برابر باسوادی فرانسه به حساب می آمد.

سطح سواد در ایتالیا نسبت به فرانسه و آمریکا پایین تر بود. سطح سواد در این کشور در سال های اشاره شده در بالا حدود ۹۵ تا ۹۷ درصد بود. سطح سواد در برخی از منطقه های جنوبی این کشور چون سیسیل نسبت به منطقه های شمالی پایین تر بود.

در اینجا لازم است میزان شمارگان کتاب و ساعت های اشتغال افراد با سواد به مطالعه در کشورهای آمریکا، فرانسه، چین، هند، و کشور خودمان ایران^۲ را در سال های اخیر یادآوری و هم سنجی کنیم. شمارگان کتاب در سال ۱۳۸۹/۲۰۱۰ در آمریکا ۳۲۸ هزار و ۲۵۹ نسخه و میزان مطالعه هر آمریکایی به طور متوسط ۵ ساعت و ۴۲ دقیقه در هفته بوده است. در فرانسه طبق آمار، در سال ۱۳۹۷/۲۰۱۸ شمارگان کتاب ۱۰۶ هزار و ۷۹۹ نسخه و میزان مطالعه هر فرانسوی ۶ ساعت و ۵۶ دقیقه در هفته بوده است.

در جمهوری خلق چین سالانه حدود ۴۴۴ هزار **عنوان** کتاب چاپ و انتشار یافته است^۳ (بالاترین تعداد عنوان کتاب چاپ و انتشار یافته در جهان). میزان متوسط مطالعه هر چینی در سال ۲۰۱۵/۱۳۹۴ برابر با ۸ ساعت در هفته بوده است. در هند سالانه حدود ۳۰ هزار **عنوان** کتاب که ۲۴ درصد آن ها به زبان انگلیسی، ۲۲ درصد به زبان هندی، و بقیه به سایر زبان هاست، چاپ و منتشر می شود. میزان متوسط مطالعه هر هندی در سال ۲۰۱۵/۱۳۹۴ برابر با ۱۰ ساعت



۱۰۰ درصد باسوادی، اثرنقاش هندی م. ف. حسین

کوتاه و سطحی عادت کنند. این امر می‌تواند توانایی خواندن متن‌های طولانی و عمیق را در افراد کاهش دهد.

افزایش محتوای غیرعلمی و کم کیفیت

اطلاعات غلط و محتوای سطحی در فضای مجازی بیش از اندازه افزایش یافته‌اند چندان که این می‌تواند سطح سواد عمومی را کاهش دهد.

کاهش علاقه به کتاب‌خوانی سنتی

بسیاری از افراد ترجیح می‌دهند محتوای دیجیتالی سریع و کوتاه را بخوانند تا این‌که زمانی زیاد به خواندن کتاب به‌شیوه سنتی یا مقالات علمی صرف کنند. برای مقابله با نتایج تأثیرات منفی سه‌گانه فوق که می‌تواند باعث کاهش مهارت‌های نوشتاری و کم‌توجهی به اصول نگارش یا افزایش وابستگی به فناوری‌های جدید و حتی حواس‌پرتی، کم‌دقتی، و کاهش تمرکز هنگام یادگیری را به‌دنبال داشته باشند باید بین زمان استفاده از فناوری‌های جدید و مطالعه سنتی تعادلی ایجاد کرده و همچنین بر زمان استفاده از تلفن هوشمند کنترل داشته باشیم.

بن‌مایه‌ها و پانویس:

- Wikipedia, Books published per country per year -۱
- Statista, Chart, where reading is more, april 12, 2024
- India times, mars 14, 2024
- The Joy of Reading, www.thetricontinental.org
- ۲. بررسی وضعیت نشر و کتاب‌خوانی در ایران البته به یک مقاله جداگانه نیاز دارد. در این زمینه آقای **احمد آرام**، داستان‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس ایرانی و مدرس تئاتر و سینما، باعنوان "یک تراژدی دردآور" ازجمله درباره نشر و شمارگان چاپ داستان ایرانی در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا (سرویس فرهنگی و هنری، سه‌شنبه ۲۱ اسفندماه ۱۴۰۳)، گفت: "سالی که داریم پشت سر می‌گذاریم، سال خیلی خوشایندی برای نشر و کتاب نبود. تیراژ کتاب‌ها به ۵۰ نسخه رسیده و این موضوع تراژدی خیلی دردآوری است، آن هم برای کشوری که زمانی کتاب‌ها با تیراژ [حداقل] سه‌هزار یا پنج‌هزار نسخه به فروش می‌رسیده است."
- World Culture Score Index For Reading -۳

ادامه کتاب و کتاب‌خوانی

و ۴۲ دقیقه در هفته (بیشترین ساعت اشتغال به مطالعه در جهان) بوده است.^۳

در جمهوری اسلامی ایران آماری دقیق از میزان مطالعه و شمارگان کتاب وجود ندارد. از سوی نهادهای مختلف در این زمینه ارقامی متفاوت ارائه می‌شوند. بر اساس یکی از این آمارها، شمارگان کتاب ۸۰ هزار و میزان متوسط مطالعه در هفته فقط ۲ ساعت است. در سال‌های یکی دو دهه اخیر متوسط شمارگان کتاب نیز کاهش یافته است. به‌طوری که در سال ۱۳۷۵ که متوسط شمارگان کتاب نزدیک به ۵ هزار نسخه شده بود اما این رقم در سال‌های اخیر به حدود ۷۵۰ نسخه [حتا خیلی کمتر] کاسته شده است (نک: همشهری آنلاین، ۱۷ مردادماه ۱۴۰۲).

پیشرفت‌های عظیم علمی در زمینه علوم کامپیوتر و دسترسی به هوش مصنوعی، رسانه‌های دیجیتالی، و تلفن‌های هوشمند در میزان مطالعه و سطح سواد افراد به‌ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان تأثیرهای عمیق داشته‌اند. این تأثیرها هم مثبت بوده‌اند و هم منفی.

تأثیرهای مثبت پیشرفت‌های علمی و دیجیتالی بر مطالعه و دسترسی آسان به منابع آموزشی

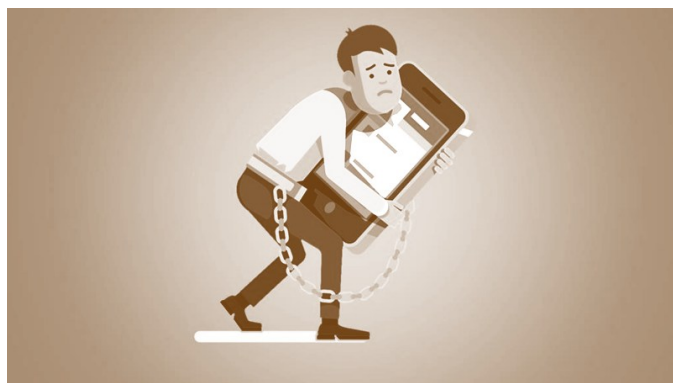
فناوری دیجیتال امکان دسترسی به کتاب‌های الکترونیکی، مقاله‌های علمی و دوره‌های آموزشی آنلاین را فراهم کرده است. دانش‌آموزان و دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان به راحتی می‌توانند از این منابع برای یادگیری استفاده کنند.

تنوع روش‌های یادگیری

ویدئوهای آموزشی، پادکست‌ها، و دوره‌های آنلاین به یادگیری کمک می‌کنند. استفاده از این روش‌های یادگیری این امکان را فراهم کرده است که افراد حتی بدون مطالعه متن‌های طولانی هم بتوانند مفاهیمی جدید را بیاموزند.

افزایش میزان مطالعه غیررسمی

انتشار محتوای آموزشی و علمی به‌وسیله رسانه‌های اجتماعی و وبلاگ‌ها، افزایش میزان مطالعه غیررسمی افراد را باعث می‌شوند.



تأثیرهای منفی در میزان مطالعه و سطح سواد. کاهش تمرکز و عادت کردن به دریافت اطلاعات در کوتاه‌مدت

شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها باعث شده‌اند کاربران به خواندن متن‌های

گرمایش آب دریاها

س. امید

رشد اقتصادی نامحدود که از مؤلفه‌های بنیادی سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جهان ما است غالباً با بهره‌برداری بی‌رویه از منابع طبیعی همراه بوده است. عملکرد کمپانی‌های بزرگ چندملیتی به‌ویژه کارتل‌های بزرگ صنایع نفت و گاز نیز اغلب در راستای حداکثر سازی سود خود، اثرات مخرب زیست‌محیطی سوخت‌های فسیلی و هشداری‌های نگران‌کننده دانشمندان محیط زیست را نادیده می‌گیرند.

تغییرات آب و هوایی ("Climate Change") یکی از بحران‌های اصلی قرن حاضر است که نتیجه مستقیم استفاده بی‌رویه از سوخت‌های فسیلی بوده که تأثیر آن بر اقیانوس‌ها و یخ‌های قطب‌های شمال و جنوب به‌شدت محسوس است. افزایش گازهای گلخانه‌ای، به‌ویژه **دی اکسیدکربن** ("CO2") باعث گرم شدن کره زمین و در نتیجه افزایش دمای آب اقیانوس‌ها و ذوب شدن یخ‌های قطبی شده است. بنا به گزارش بولتن ماهانه **سرویس تغییرات آب و هوای کوپرنیک**^۱، ذوب یخ‌های قطبی پیامدهایی گسترده دارد، از بالا آمدن سطح دریاها گرفته تا اختلال در **زیست‌بوم‌های (اکوسیستم‌های) دریایی** و تهدید جدی شهرهای بزرگی که در مناطق ساحلی قرار دارند.

بر اساس داده‌های ثبت شده، میانگین دمای آب اقیانوس‌ها در سال‌های دهه‌های اخیر به‌طور چشمگیر افزایش یافته است. میانگین دمای اقیانوس‌ها از قرن بیستم تا امروز بیش از ۱ درجه سانتی‌گراد افزایش داشته است. این افزایش به‌دلیل جذب بیش از ۹۰ درصد از گرمای اضافی ناشی از انتشار گازهای گلخانه‌ای رخ داده است. گرم شدن آب به **"انبساط حرارتی آب"** ("Thermal Expansion") و همچنین ذوب یخ‌های قطبی منجر می‌شود که بر اثر آن آب دریاها بالا می‌آید. بر اساس گزارش **کمیسیون بین‌دولتی تغییرات آب و هوایی سازمان ملل متحد**^۲، سطح آب دریاها تا سال ۲۰۵۰ میلادی / ۱۴۲۹ خورشیدی ممکن است تا **یک متر** افزایش یابد. جریان‌های اقیانوسی‌ای مانند **گلف استریم** ("Gulf Stream") که بر اساس **جریان گرمایشی وارونه در نیمکره شمالی**^۳ در جریان است و دمای زمین را متعادل نگه می‌دارد، به‌همین سبب در حال کند شدن است. این می‌تواند زمستان‌های سخت در اروپا و خشکسالی در مناطق جنوبی و استوایی را به‌دنبال داشته باشد.

یکی دیگر از اثرهای گرم شدن آب اقیانوس‌ها، تأثیر آن بر **زیست‌بوم** (اکوسیستم) دریایی است. سفید شدن (مرگ) صخره‌های مرجانی، کاهش اکسیژن آب و تغییر زیستگاه‌های گونه‌های دریایی که باعث اختلال در زنجیره غذایی موجود در اقیانوس‌ها شده است، از آن جمله‌اند. مشاهدات ماهواره‌ای نشان می‌دهند مساحت یخ‌های دریایی قطب‌های **شمال و جنوب** با سرعتی نگران‌کننده در حال کاسته شدن است. از سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) تا امروز، یخ‌های دریایی قطب **شمال** در تابستان‌ها حدود ۱۳ درصد در هر دهه کاهش یافته‌اند. این کاهش باعث کم‌تر شدن انعکاس نور خورشید از سطح یخ‌ها می‌شود که پیامد آن جذب شدن بیشتر انرژی خورشیدی و تشدید روند گرمایش جهانی است. کاسته شدن از سطح یخچال‌های طبیعی و یخ‌های دریایی باعث تغییرهای کیفی‌ای نسبتاً گسترده در زیستگاه‌های قطبی نیز شده است. گونه‌هایی مانند **خرس‌های قطبی**، **فک‌ها**، و **پنگوئن‌ها** به‌شدت وابسته به یخ‌های دریایی هستند و کاسته شدن از مساحت این یخ‌ها بقای این



گونه‌ها را تهدید می‌کند. یکی از اثرهای سوء دیگر کم شدن یخ‌های دریایی در قطب شمال **جابه‌جا شدن‌های سریع جوی**^۴ بوده است که به وقوع طوفان‌های شدیدتر و امواج گرمایی‌ای بیشتر منجر شده و بروز آتش‌سوزی‌هایی گسترده در مناطق جنگلی نیمکره شمالی را باعث شده است. قبلاً اشاره شد که **دی اکسیدکربن** ("CO2")، به‌عنوان گاز گلخانه‌ای اصلی، در گرم شدن زمین نقش اساسی دارد. در دوران پیش از صنعتی شدن، مقدار این گاز در جو، حدود ۲۸۰ پی پی ام (ppm) بود. اما امروز این مقدار از ۴۲۰ پی پی ام نیز فراتر رفته است.

حدود ۳۰ درصد از دی اکسید کربن منتشر شده توسط اقیانوس‌ها جذب می‌شود که به کاسته شدن از پ هاش (PH) آب و اسیدی شدن اقیانوس‌ها منجر می‌گردد. این امر فرسایش و خوردگی صدف‌ها و اسکلت‌های آهکی گونه‌های دریایی را موجب می‌شود. همچنین افزایش دمای آب و اسیدی شدن آن باعث کاهش اکسیژن محلول در آب می‌شود. کمبود اکسیژن در آب حیات موجودات دریایی را با خطر نابودی مواجه ساخته است. بر اساس آخرین داده‌های موجود، مساحت یخ‌های دریایی در قطب شمال و قطب جنوب به پایین‌ترین میزان ثبت شده آن رسیده است. تحلیل‌های **مرکز ملی داده‌های برف و یخ ایالات متحده آمریکا**^۵ نشان می‌دهند در فاصله زمانی ۹ تا ۱۳ فوریه ۲۰۲۵ (۱۹ تا ۲۳ بهمن ۱۴۰۳) در عرض ۵ روز، مجموع مساحت یخ‌های دریایی قطب‌های شمال و جنوب، ۷۶/۱۵ میلیون کیلومتر مربع کاهش یافت که رکورد کم‌ترین میزان پیشین را شکست. همچنین طبق داده‌های IPCC پیش‌بینی می‌شود **قطب شمال** تا پیش از سال ۲۰۵۰ (۱۴۲۸) حداقل یک بار در پایان تابستان عاری از یخ در آب‌های خود باشد. از زمان شروع ثبت تغییرات در یخچال‌های طبیعی در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ خورشیدی) تا امروز، ۹ هزار تن یخچال طبیعی نابود شده است.

دکتر **کاوه مدنی**، مدیر مؤسسه آب، محیط زیست، و بهداشت دانشگاه ملل





یک عکس با فاصله زمانی صدساله در قطب شمال

پانویس‌ها:

۱. The Copernicus Climate Change Service

۲. Intergovernmental Panel on Climate Change

۳. Atlantic Meridional Overturning Circulation

۴. Jetstream - Atmospheric Jet streams: یک جریان هوای قوی و نسبتاً کم‌عرض (باریک) در جو- در ارتفاع حدود ۱۱ کیلومتری از زمین- که در محل برخورد توده‌های هوا با تفاوت‌های دمایی‌ای قابل توجه مانند هوای سرد مناطق قطبی و هوای گرم‌تر اطراف استوا، تشکیل می‌شود.

۵. National Snow & Ice Data Centre

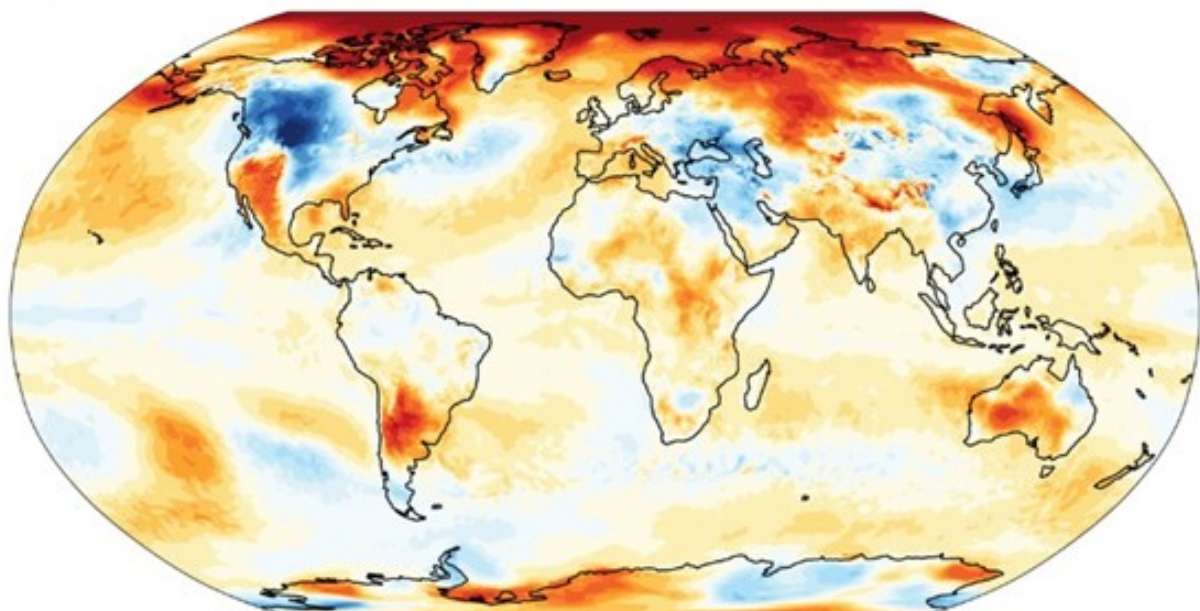
متحد، در نشست سازمان ملل متحد به مناسبت روز جهانی آب و یخچال‌های طبیعی، ۲۱ مارس ۲۰۲۵ (اول فروردین ۱۴۰۴) در سخنانی به چالش‌های ناشی از عدم قطعیت و تغییر نظام جهانی اشاره کرد. او تأکید کرد یخچال‌های طبیعی، بزرگ‌ترین ذخیره‌های آب شیرین جهان در حال ناپدید شدن هستند.

این پدیده به تغییر الگوهای جریان آب منجر شده و چالش‌هایی جدید در برابر زیرساخت‌ها و نهادهای موجود به وجود می‌آورد. در نتیجه معاهده‌ها و توافق‌نامه‌های مرتبط با منابع آب که در اوضاع و احوال پیشین تنظیم شده‌اند ممکن است کارایی‌شان را از دست بدهند. او ضمن تأکید بر ضرورت همکاری جهانی، رویکردهای علمی، و اقدام‌های فوری برای مقابله با پیامدهای ذوب یخچال‌های طبیعی، به سخنان خود پایان داد.

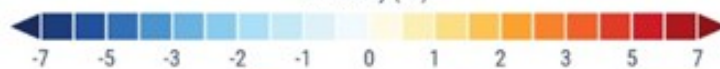


Surface air temperature anomaly in February 2025

Reference period: 1991–2020 • Data: ERA5 • Credit: C3S/ECMWF



Anomaly (°C)



PROGRAMME OF
THE EUROPEAN UNION



درجه حرارت هوا در سطح زمین، در ماه فوریه سال ۲۰۲۵، بهمن‌ماه ۱۴۰۳ در جهان



اساسی در ساختار حکومتی و بوروکراسی ایالات متحده هستند.

شاید بد نباشد از **جی دی ونس** شروع کنیم:



جی دی ونس، (JD Vance) معاون ریاست جمهوری، با الیگارش دیجیتال رابطه‌ای بسیار نزدیک دارد. او در مقام معاون رئیس جمهور به طور مشخص از کورتیس یاروین (همراه با نیک لند (Nick Land) بنیان گذار مکتب "روشنگری تاریک") به عنوان یکی از تأثیرگذاران فکری خود نام برده است.^۱ وی همچنین به شدت تحت تأثیر اشخاصی مانند پیتر تیل و سایرین است.^۲

راسل ووت، (Russell Vought) مدیر دفتر مدیریت و بودجه (OMB) در دولت جدید ترامپ.



نقش او در معماری فکری و اجرایی حکومت مداری راستگرایی دیجیتال و اقتدارگرایی نوین قابل توجه است. ووت یکی از معماران اصلی پروژه ۲۰۲۵ است که از سوی بنیاد هریتیج و متحدان طراحی شده است. او خواستار اصلاحات اساسی در بوروکراسی فدرال به شکلی شده است که با ایده‌های یاروین همخوانی دارد.^۳ او به شدت طرفدار "دولت قوی، متمرکز، و ضد دیوان سالاری"، با حذف استقلال نهادهای فدرال است.

پادشاهی ترامپ

۱. ع. رهپویان

کورتیس یاروین (Curtis Yarvin) دو سال قبل برنامه استراتژیک خود را با سرآژه "RAGE" (به معنای خشم) ارائه کرد که مخفف جمله "بازنشسته کردن تمامی کارکنان دولت" (Retire All Government Employees) است. او استدلال می‌کند که یک دولت فرضی **ترامپ** در آینده باید تمام کارکنان غیر سیاسی فدرال را اخراج کند و آن‌ها را با وفاداران به دولت جایگزین کند. طبق گفته‌های یاروین، خزانه دولت نیز باید توقیف شده و منابع آن به سمت اهداف مورد نظر دولت جدید هدایت شود. اگر دادگاه‌ها در برابر فرامین خلاف قانون اساسی ایستادگی کنند، باید این احکام را نادیده گرفت.

با نگاه به هیئت دولت **ترامپ** در دوره دوم ریاست جمهوری او متوجه می‌شویم این هیئت دولت تماماً و به کلی با هیئت دولت دوره اول ترامپ متفاوت است. این تفاوت فقط در انتخاب افراد نیست، این تفاوت را در همه جنبه‌ها می‌توان دید. در سن، در طرز صحبت کردن، لباس پوشیدن، و مهم‌تر از همه طرز نگرش که بسیار متفاوت و مشهود است.

با بررسی سابقه‌های هیئت دولت ترامپ به نتیجه‌هایی جالب می‌رسیم. تمامی آنان تقریباً جوان و اکثراً بدون سابقه سیاسی یا با سابقه سیاسی‌ای اندک هستند. چندین نفر از آنان جزو میلیاردرهای آمریکا و در نتیجه میلیاردرهای جهان هستند و از الیگارش دیجیتال یا به عبارتی از "سیلیکون ولی" آمده‌اند. و این تنها در هیئت دولت نیست. حتی روز تحلیف در ردیف اول میزبانان رئیس جمهور گروهی از الیگارش دیجیتال مانند **جف بزوس** از آمازون، گوگل، فیس‌بوک، آپل، و مهم‌تر از همه **ایلان ماسک** نشسته بودند که از سوی ترامپ برای "داج" ("DOGE") معاونت کارایی دولت انتخاب شده است. و جالب‌تر از همه این است که معاون ترامپ، **جی دی ونس**، نیز یکی از همین افراد است. تمام این‌ها و برنامه‌هایی که ترامپ از روز اول روی کار آمدن خود به انجام آن مشغول است حاکی از این است که اتفاقی بسیار بسیار مهم در حاکمیت آمریکا و در نتیجه در سطح جهانی در حال رخ دادن است و ضروریست که شناخته شود و مورد بررسی و تدقیق قرار گیرد.

این درست است که ماسک با کمک توییتر سابق، همین ایکس، نقشی مهم در انتخاب شدن ترامپ داشت، همان‌گونه که **زاکربرگ** در دوره اول انتخاب ترامپ نقشی کلیدی و مهم اجرا کرد، اما تأثیر این الیگارش دیجیتال بسیار فراتر از کمک کردن به ترامپ برای انتخاب شدن است. به نظر می‌رسد شهر این گروه در انتخاب هیئت دولت ترامپ نیز زده شده است.

افرادی در هیئت دولت ترامپ هستند که پیرو مکتب ضد برابری طلبی و ضد دمکراتیک معروف به "روشنگری تاریک" ("Dark Enlightenment") یا "جنبش نواستبدادی" ("Neo-reactionary movement") هستند که عبارتند از: **جی دی ونس**، **راسل ووت**، **پیتر تیل**، **استفن میلر**، **استیو بنن**، و البته که ایلان ماسک. این افراد با تأثیرپذیری از فلسفه "جنبش نواستبدادی"، به دنبال تغییرهای



ادامه پادشاهی ترامپ

پیتر تیل، (Peter Thiel) از چهره‌های تأثیرگذار در جنبش "روشنگری تاریک" و طرفدار حکمرانی نخبگان، پیتر تیل، سرمایه‌گذار برجسته که از حامیان مالی و



فکری جنبش نواستبدادی محسوب می‌شود، نیز یکی از طرفداران سرسخت افکار کورتیس یاروین است. تیل در سال ۲۰۰۹ / ۱۳۸۸ اظهار داشت: "دیگر باور ندارم آزادی و دموکراسی با هم سازگار باشند." او از مهم‌ترین چهره‌های حلقه نزدیک به ترامپ است که بی‌تردید جزو الیگارش‌های دیجیتال محسوب می‌شود. او همچنین از بنیان‌گذاران پی‌پال (PayPal)، عضو هیئت مدیره فیس‌بوک تا سال ۲۰۲۲/۱۴۰۱ حامی مالی قدرتمند جنبش‌های راستگرای افراطی و همچنین کمپین ترامپ؛

سرمایه‌گذار در شرکت‌های داده‌کاوی و مؤسس شرکت پالانتیر Palantir (شرکتی که داده‌های مهاجرتی و امنیتی را جمع‌آوری و تحلیل می‌کند) و بسیار فعال در حوزه امنیت دیجیتال و اطلاعات است.^۵

استفان میلر، (Stephen Miller) مشاور ارشد سیاست‌گذاری در دولت ترامپ که به‌عنوان یکی از افراد نزدیک به ایده‌های نواستبدادی شناخته می‌شود.



استفان میلر یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین استراتژیست‌های راست افراطی در دولت ترامپ بوده و هست، و نقشش در شکل‌دهی به گفتمان اقتدارگرایانه، ناسیونالیستی، و ضد مهاجرت در آمریکا بسیار کلیدی است. استفان میلر خودش جزو الیگارش‌های دیجیتال به معنای اقتصادی و فناورانه نیست، اما او را می‌توان بازیگر اصلی در استفاده از قدرت دیجیتال برای مهندسی گفتمان راست افراطی دانست. او با تقویت پروژه‌های رسانه‌ای، حقوقی، و اطلاعاتی در کنار افرادی مثل پیتر تیل، استیو بنن و تاکر کارلسون، یک چهره کلیدی در جنگ اطلاعاتی و فرهنگی دیجیتال عصر ترامپ محسوب می‌شود.

استیو بنن، (Steve Bannon) مشاور سابق ترامپ و استراتژیست سیاسی که به‌عنوان یکی از طرفداران ایده‌های نواستبدادی شناخته می‌شود.

بنن یکی از مرموزترین، پیچیده‌ترین، و اثرگذارترین چهره‌های راست افراطی در قرن بیست و یکم است و در واقع پلی بین الیگارش‌های دیجیتال، جنبش‌های

ناسیونالیستی جهانی، و تفکر راستگرای رادیکال به‌شمار می‌رود. او یکی از طراحان اصلی کمپین "آمریکا اول"^۶ ترامپ، و معمار ایده "جنگ تمدنی با اسلام"، [ضدیت با] مهاجرت، و [برقراری] نظم لیبرال جهانی. در اوایل سال‌های دهه ۲۰۱۰ / ۱۳۸۹ خورشیدی، و عضو هیئت مدیره شرکت "کمبریج آنالیتیکا" (Cambridge Analytica) بود که از داده‌کاوی فیس‌بوک برای تأثیرگذاری روان‌شناختی روی رأی‌دهندگان استفاده می‌کرد. بنن بعد از خروج از کاخ سفید:

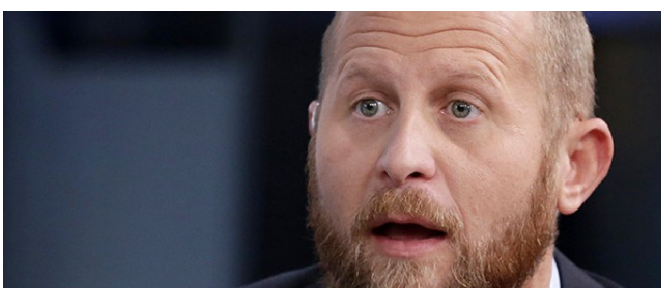
- به اروپا رفت تا شبکه‌ای از حزب‌های راستگرای ناسیونالیست (مثل حزب لوپین در فرانسه، حزب آزادی اتریش، لیگ ایتالیا، و غیره) را ایجاد کند؛
- او پروژه‌ای به‌نام "حرکت" (The Movement) را راه انداخت تا به‌نوعی "بین‌الملل راست افراطی" را بسازد؛
- بارها با **ویکتور اوربان** [نخست وزیر مجارستان]، **زائر بولسونارو** [رئیس جمهور اسبق برزیل]، و حتی چهره‌هایی ضد نظم جهانی مورد مقایسه قرار گرفته است.
- او یک استراتژیست راستگرا و یکی از مغزهای متفکر جنگ دیجیتال راستگرای جهانی است.

مایکل آنتون، (Michael Anton) مدیر برنامه‌ریزی سیاسی در وزارت امور خارجه در دولت دوم ترامپ، ایده‌های یاروین را مورد بحث قرار داده است.^۹ او



نویسنده کتاب "سزاریسیم" است. او سزاریسیم را به‌عنوان "شکلی از حکومت تک‌نفره: چیزی بین پادشاهی و استبداد" توصیف می‌کند و اشاره می‌کند که در شرایطی که حکومت جمهوری‌خواه و قانون اساسی دچار فروپاشی شود، ممکن است چنین شکلی از حکومت ضروری باشد.

برد پارسکیل، (Brad Parscale) مدیر کمپین دیجیتال ترامپ در ۲۰۱۶ /



ادامه پادشاهی ترامپ

۱۳۹۵ و بعدها مدیر کمپین اصلی.

تخصص اش در تبلیغات دیجیتال بود و از فیس‌بوک و داده‌کاوی برای دستکاری در آرای رأی‌دهندگان استفاده کرد؛ صاحب شرکت‌هایی در زمینه بازاریابی دیجیتال بوده است. اگرچه ثروتش به اندازه پیتربیل نیست، اما نمونه‌ای از یک نقش‌آفرین دیجیتال در سیاست آمریکاست.

و در نهایت ایلان ماسک



ایلان ماسک (Elon Reeve Musk) ماسک را می‌توان یک همدل یا متحد غیررسمی جنبش نواستبدادی دانست. در مصاحبه‌ها و توییت‌های ماسک، او به نقد و بررسی سیستم‌های سیاسی موجود و تأکید بر نوآوری‌های فناوری می‌پردازد. به‌طور خاص، نگرش‌های او در مورد نقش دولت‌ها در مدیریت شرکت‌ها و فضای تجاری مشابه به برخی ایده‌های مطرح‌شده در جنبش‌های نواستبدادی است. با این حال، مهم است که تأکید کنیم ایلان ماسک خودش را به‌طور صریح با جنبش "روشنگری تاریک" یا نواستبدادی معرفی نکرده است. با این حال، مشابهت‌هایی در برخی از موضع‌گیری‌ها و نگرش‌های او به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و حکومتی دیده می‌شود که باعث شده‌اند برخی محققان و تحلیلگران این ارتباط‌ها را بررسی کنند. او بسیاری از اصول اصلی آن دیدگاه "روشنگری تاریک" یا نواستبدادی مانند تمرکز قدرت، ضدیت با دموکراسی لیبرال، تمجید از نظم متمرکز، و کنترل تکنوکراتیک را در عمل دنبال می‌کند، حتی اگر خودش مستقیماً از این اصطلاح‌ها استفاده نکند.^{۱۰}

با نگاه به داده‌ها درباره حلقه نزدیک به ترامپ می‌توان به این نتیجه رسید که تمامی این افرادی که ذکر شدند از طرفداران کورتیس یاورین و نیک لند، بنیان‌گذاران جنبش "روشنگری تاریک" یا جنبش نواستبدادی هستند. فعال‌ترین آنان در این جنبش پیتربیل است.

مکتب "روشنگری تاریک" یا جنبش نواستبدادی چیست؟

بسیاری از جذابیت‌های این ایدئولوژی برای صاحبان قدرت را می‌توان تنها از تحلیل نام این جنبش دریافت. "روشنگری تاریک" از دگرگونی نظم لیبرالی حکایت دارد، نظمی که نزدیک به سه قرن است آرمان‌های دموکراتیک را تعریف می‌کند. در حالی که عصر روشنگری آزادی، رهایی، برابری و همبستگی را نوید می‌داد "روشنگری تاریک" بندگی، سلسله‌مراتب، اسارت، و بی‌رحمی را عرضه می‌کند.^{۱۱}

"روشنگری تاریک" که همچنین به نام جنبش نواستبدادی نامیده می‌شود (با علامت اختصاری NRX)^{۱۲} یک جنبش فلسفی و سیاسی ضددموکراتیک، ضدبرابری‌طلب، و واکنشی است. این جنبش واکنشی است به ارزش‌های روشنگری و از بازگشت به ساختارهای اجتماعی و شکل‌های حکومتی‌ای سنتی مانند سلطنت

مطلقه و کامرالیسم^{۱۳} حمایت می‌کند. این جنبش تحت تأثیر "لیبرترینیسم" است و از شهر-دولت‌های سرمایه‌داری اقتدارگرا حمایت می‌کند که با هم برای جذب شهروندان رقابت می‌کنند. همچنین توسعه‌گرایی را به‌عنوان تهدیدی برای تمدن غربی می‌شناسد و رد می‌کند و نهادهای لیبرال را به‌عنوان "کلیسا" نقد می‌کند. این جنبش دیدگاه‌های نژادپرستانه واقعگرا را ترویج می‌دهد که ادعا می‌کند توسط "کلیسا" سرکوب شده‌اند.

این جنبش از اواخر سال‌های دهه دو هزار میلادی از افرادی مانند سرمایه‌گذار ریسک‌پذیر پیتربیل، مهندس نرم‌افزار کورتس یاورین، و فیلسوف نیک لند بهره برده است. این جنبش در میان بخشی از سیلیکون ولی و چندین چهره سیاسی مرتبط با رئیس‌جمهور ایالات متحده دونالد ترامپ، از جمله استراتژیست سیاسی استیو بنن، معاون رئیس‌جمهور جی دی ونس و مایکل آنتون، حمایت کسب کرده است.

در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ / ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ مهندس نرم‌افزار و پیشینه ترقی‌خواه کورتس یاورین که با نام مستعار **منسیوس مولد بنگ** می‌نوشت، اندیشه‌هایی را مطرح کرد که به‌تدریج به تفکرات روشنگری تاریک تبدیل شد. نظریه‌های یاورین توسط فیلسوف نیک لند بسط و گسترش یافت، کسی که اولین بار اصطلاح "روشنگری تاریک" را در مقاله‌ای با همین نام ابداع کرد.

مخالفت با دموکراسی

یکی از اصول مرکزی ایده‌های نوواکنش‌گرایی، اعتقاد به ناسازگاری "آزادی" با "دموکراسی" است، به‌طوری که نیک لند بیان کرده است: "دموکراسی به فاشیسم تمایل دارد". یاورین و لند از لیبرترین‌هایی مانند پیتربیل الهام گرفتند. تیل ادعا کرده بود غرب به یک سیستم سیاسی جدید نیاز دارد. در مواجهه با حمله‌های ۱۱ سپتامبر که آن را نشانه‌ای از شکست عصر روشنگری می‌دانست، گفته بود: "دیگر باور ندارم که آزادی و دموکراسی با یکدیگر سازگار باشند." او گفته است نواستبداد چندین شکل مختلف دارد، اما شاید مهم‌ترین آن‌ها یک نوع آینده‌نگری پس از لیبرتاریانیسم است. او به این نتیجه رسیده که لیبرتاریانی‌ها احتمالاً در هیچ انتخاباتی پیروز نخواهند شد و به‌جای آن، علیه "دموکراسی" و به‌نفع شکل‌های حکومتی‌ای اقتدارگرا استدلال می‌کند. کورتیس یاورین یکی از مهم‌ترین بنیانگذاران این جنبش است و بیشتر کسانی که در هیئت دولت ترامپ و در حلقه نزدیک به او قرار دارند، به‌خصوص الیگارش دیجیتال حاضر، در این جمع از طرفداران و یاران نزدیک کورتیس یاورین هستند.

کورتیس یاورین کیست؟



کورتس گای یاورین (متولد ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲) که با نام مستعار منسیوس مولد بنگ شناخته می‌شود، یک وبلاگ‌نویس افراطی راستگرا آمریکایی است. او به‌همراه فیلسوف نیک لند، به‌عنوان بنیان‌گذار جنبش فلسفی ضدبرابری‌طلب و

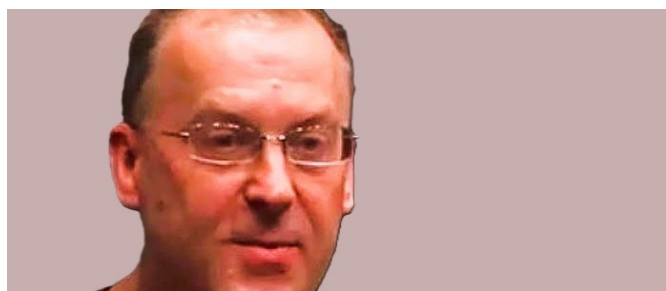
ادامه پادشاهی ترامپ

ضددموکراتیک معروف به "روشنگری تاریک" یا جنبش نو استبدادی شناخته می‌شود. او استدلال می‌کند دموکراسی آمریکایی یک آزمایش شکست‌خورده است که باید با یک سلطنت پاسخگو، مشابه ساختار شرکت‌ها، جایگزین شود. یاروین به‌عنوان یک نواستبدادگرایی "توسلطنت‌طلب" و "توفئودال" توصیف شده است که "لیبرالیسم را به‌عنوان یک سیستم توتالیتار شبیه به ماتریکس می‌بیند و می‌خواهد دموکراسی آمریکایی را با نوعی تکنو-سلطنت جایگزین کند. او از نهاد برده‌داری دفاع کرده است و پیشنهاد کرده که برخی نژادها ممکن است به‌طور طبیعی تمایل بیشتری به بردگی داشته باشند. او ادعا کرده است که سفیدپوستان "IQ" [ضرب هوشی] بالاتری نسبت به سیاه‌پوستان دارند و مخالف برنامه‌های حقوق مدنی ایالات متحده است."

یاروین بر برخی از سرمایه‌گذاران برجسته سیلیکون‌ولی و سیاستمداران جمهوری خواه تأثیر گذاشته است به‌طوری که سرمایه‌گذار ریسک‌پذیر پیترو تیل به‌عنوان مهم‌ترین رابط او توصیف شده است. استراتژیست سیاسی استیو بنن آثار او را خوانده و تحسین کرده است. معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، جی دی ونس، نیز یاروین را به‌عنوان یک فرد تأثیرگذار ذکر کرده است. مایکل آنتون، مدیر برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری وزارت خارجه در دوران ریاست‌جمهوری دوم ترامپ، نیز ایده‌های یاروین را مورد بحث قرار داده است. در ژانویه ۲۰۲۵ / دی - بهمن‌ماه ۱۴۰۳ یاروین در یک جشن افتتاحیه با شرکت ترامپ در واشنگتن شرکت کرد. وب سایت پولیتیکو گزارش داد او به‌دلیل تأثیر گسترده‌اش بر ترامپیست‌های راست "مهمان غیررسمی افتتاحیه" بود.

یاروین با استفاده از ترکیبی از استعاره‌های گوناگون، از چیزی به‌نام "انقلاب پروانه‌ای"^{۱۴} دفاع می‌کند - یک "شروع با قدرت کامل" برای دولت ایالات متحده که از طریق "واگذاری حاکمیت مطلق به یک سازمان واحد" محقق می‌شود. او این را به‌عنوان نوعی کودتای درون‌ساختاری تصور می‌کند که هدفش خصوصی‌سازی دولت و جایگزینی دموکراسی با اقتدار کامل اجرایی است.

نیک لند کیست؟



جنبش "روشنگری تاریک" اغلب با فیلسوف بریتانیایی، نیک لند، شناخته می‌شود. نیک لند (متولد ۱۴ مارس ۱۹۶۲ / ۱۳۴۱) فیلسوفی انگلیسی است که از او با عنوان "پدرخوانده شتاب‌گرایی"^{۱۵} یاد می‌شود. لند بنیان‌گذار "واحد پژوهش فرهنگ سایبرنتیک" در دانشگاه وارویک بریتانیا بود، تا این‌که در سال ۱۳۷۳/۱۹۹۴ به‌دلیل رفتارهای فزاینده غیرعادی‌اش از دانشگاه اخراج شد. لند به‌طور فعال ضد دموکراسی است و خواهان نظامی است که در آن "مردان بزرگ" - هدایت‌شده توسط الگوریتم‌ها و هوش مصنوعی - سکان دولت را در دست داشته باشند. این چشم‌انداز آشکارا نیهیلیستی است - "هیچ چیز انسانی از آینده نزدیک جان سالم به در نمی‌برد"، این را لند در سال ۱۹۹۴ / ۱۳۷۳ نوشت - ایدئولوژی‌ای که اتوپیانیسم تکنولوژیک را با

نوعی انسان‌ستیزی عمیق پیوند می‌دهد؛ این گونه‌ای از آن چیزی است که مورخ جفری هرف^{۱۶} "مدرنیسم استبدادی" توصیف می‌کند، اما شاید بتوان آن را "اقتدارگرایی سایبرنتیک" یا "فاشیسم فناورانه" نیز نامید.^{۱۷}

دو سال پیش، یاروین برنامه استراتژیک خود را با سرواژه "RAGE" (به‌معنای خشم) ارائه کرد که مخفف جمله "بازنشسته‌کردن تمامی کارکنان دولت"^{۱۸} است. او استدلال می‌کند که یک دولت فرضی ترامپ در آینده باید تمام کارکنان غیر سیاسی فدرال را اخراج کند و آن‌ها را با وفاداران به دولت جایگزین کند. طبق گفته‌های یاروین، خزانه دولت نیز باید توقیف شده و منابع آن به سمت اهداف مورد نظر دولت جدید هدایت شود. اگر دادگاه‌ها در برابر فرمان‌های خلاف قانون اساسی ایستادگی کنند، باید این حکم‌ها را نادیده گرفت. او در ادامه می‌گوید که مطبوعات آزاد و دانشگاه‌ها نیز باید محدود شوند. یاروین می‌گوید این کار باید حداکثر تا آوریل / فروردین - اردیبهشت‌ماه [۱۴۰۴] پس از مراسم تحلیف انجام شود.

بخشی زیاد از آنچه که اکنون مشاهده می‌شود و شباهت‌های فراوانی با اقدام‌های دولت ترامپ و گروه "داج" (DOGE) دارد شاید اتفاقی نباشد. تا کنون حدود ۳۰ هزار کارمند فدرال به‌نام کارآمدی دولت از نهادهایی گوناگون مانند "سازمان غذا و دارو" (FDA)، خدمات پارک‌های ملی، و "سازمان هوانوردی فدرال" (FAA) اخراج شده‌اند.^{۱۹}

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور، و ایلان ماسک صرفاً در حال ویران کردن نهادها نیستند. آنان در حال زمینه‌سازی برای نوعی حکومت اقتدارگرایی تجربی جدید هستند.^{۲۰} آزمایشی جسورانه که ایلان ماسک آغاز کرده است - و دونالد ترامپ احتمالاً حتی درکی درست هم از آن ندارد - شامل دگرگونی بنیادین آمریکا است. آنچه اکنون به‌نظر می‌رسد در حال تحقق است، نشانه‌هایی از "سلطنت‌طلبی" ای است که یاروین مشتاق آن است. در تاریخ ۱۹ فوریه / ۱ اسفند ۱۴۰۳ ترامپ تصویری دستکاری‌شده از خودش با تاج پادشاهی بر سر در شبکه اجتماعی "تروث سوشیال" (Thruth Social) منتشر کرد که در پایین آن نوشته شده بود: "پادشاه زنده باد!"

پانویس‌ها

1. He's anti-democracy and pro-Trump: the obscure 'dark enlightenment' blogger influencing the next US administration: "او [یاروین] ضددموکراسی و طرفدار ترامپ است: این بلاگر ناشناخته "روشنگری تاریک" دولت آینده آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد."

https://www.theguardian.com/us-news/2024/dec/21/curtis-yarvin-trump?utm_source=chatgpt.com

2. The Seven Thinkers and Groups That Have Shaped JD Vance's Unusual Worldview:

هفت متفکر و گروه که جهان‌نگری غیرمعمول جی د ونس را شکل دادند
<https://www.baoquocdan.org/2024/07/the-seven-thinkers-and-groups-that-have.html>

3. A Guide to Some of the Key Movers and Influencers in Trump's Orbit:

راهنمای برخی از بازیگران کلیدی و تأثیرگذار در حلقه ترامپ
<https://www.thenation.com/article/politics/trump-influence-vought-wiles-miller-epshteyn-yarvin/>

ادامه پادشاهی ترامپ

He's anti-democracy and pro-Trump: the obscure 'dark enlightenment' blogger influencing the next US administration
او [یاروین] ضددموکراسی و طرفدار ترامپ است: این بلاگر ناشناخته 'روشنگری تاریک' دولت آینده آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

https://www.theguardian.com/us-news/2024/dec/21/curtis-yarvin-trump?utm_source=chatgpt.com

Curtis Yarvin's Ideas Were Fringe. Now They're Coursing Through Trump's Washington.

ایده‌های کورتیس یاروین حاشیه‌ای بودند. حالا در واشنگتن ترامپ جریان دارند.

https://www.politico.com/news/magazine/2025/01/30/curtis-yarvins-ideas-00201552?utm_source=chatgpt.com

10. What We Must Understand About the Dark Enlightenment Movement

آنچه باید درباره جنبش «روشنگری تاریک» بدانیم

<https://time.com/7269166/dark-enlightenment-history-essay/>

The Dark Enlightenment: the Tech Oligarch Ideology

Driving DOGE's Destruction

<https://www.commondreams.org/opinion/dark-enlightenment-elon-musk>

۱۱. نگاه کنید به ۱۰

12. Dark Enlightenmen

روشنگری تاریک

13. Cameralism

۱۴. نگاه کنید به ۱۱

۱۵. شتاب‌گرایی (Accelerationism) طیفی از ایدئولوژی‌های انقلابی و ارتجاعی است که خواستار تشدید افراطی رشد سرمایه‌داری، تحولات تکنولوژیک و سایر فرایندهای تغییر اجتماعی است تا با بی‌ثبات کردن نظام‌های موجود، دگرگونی‌های رادیکال اجتماعی (معروف به "شتاب") ایجاد کند. این مکتب به عنوان طیفی ایدئولوژیک در نظر گرفته می‌شود که به دو شاخه متضاد چپ‌گرا و راست‌گرا تقسیم می‌شود. هر دو شاخه از تغییرهای بنیادین در ساختارهای سرمایه‌داری و شرایط لازم برای رسیدن به تکینگی تکنولوژیک (نقطه‌ای فرضی که رشد فناوری غیرقابل کنترل و برگشت‌ناپذیر می‌شود) حمایت می‌کنند [به نقل از: ویکی‌پدیا].

16. Jeffrey Herf

۱۷. نگاه کنید به ۱۴

18. Retire All Government Employees

بازنشسته کردن تمامی کارکنان دولت

۱۹. نگاه کنید به ۱۷

۲۰. تکراری را دوباره ننویسیم. چون به نظر می‌رسد بعد از ویراستاری و تنظیم

نهایی کپی پیست کنید یا رفرانس بدهید، بهتر است.

<https://www.commondreams.org/opinion/dark-enlightenment-elon-musk>

4. He Hates Democracy and Wants To Cheat Death - Meet the Billionaire Investor Who Created J.D. Vance

او از دموکراسی متنفر است و می‌خواهد بر مرگ غلبه کند - با سرمایه‌دار میلیاردری آشنا شوید که جی.دی. ونس را ساخت

<https://zeteo.com/p/peter-thiel-jd-vance-trump-maga-brologarch>

۵. "پالانتیر" یک شرکت آمریکایی با سهام عمومی است که در زمینه پلتفرم‌های نرم‌افزاری برای تحلیل کلان‌داده تخصص دارد. این شرکت چهار پروژه اصلی: Palantir Foundry, Palantir Apollo, Palantir AIP, and also Palantir Gotham را مدیریت می‌کند و ابزاری اطلاعاتی و دفاعی است که توسط ارتش‌ها و تحلیلگران ضد تروریسم استفاده می‌شود. مشتریان این پلتفرم شامل جامعه اطلاعاتی ایالات متحده (USIC) و وزارت دفاع آمریکا بوده‌اند. نرم‌افزار خدماتی این شرکت (SaaS) یکی از پنج خدماتی است که توسط وزارت دفاع آمریکا برای سامانه‌های حیاتی امنیت ملی (5IL) مجاز شناخته شده است.

پلتفرم Palantir Foundry برای یکپارچه‌سازی و تحلیل داده‌ها توسط مشتریان شرکتی مانند مورگان استنلی، مرک (Merck KGaA) ایرباس، ویجو (Wejo)، لیلیوم، PG&E و فیات-کرایسلر استفاده می‌شود. Palantir Apollo نیز بستری برای تسهیل یکپارچه‌سازی و تحویل مستمر (CI/CD) در تمامی محیط‌هاست.

مشتریان اولیه پالانتیر آژانس‌های فدرال وابسته به جامعه اطلاعاتی آمریکا بودند. با این حال، این شرکت دامنه مشتریان خود را گسترش داده و اکنون به دولت‌های ایالتی و محلی، نهادهای بین‌المللی، و همچنین شرکت‌های خصوصی نیز خدمات ارائه می‌دهد [به نقل از: ویکی‌پدیا].

6. Devil's Bargain review: Steve Bannon and the making of President Joe Pesci

تقد کتاب «معامله با شیطان»: استیو بنن و ساخت «جو پچی رئیس‌جمهور» (اشاره‌ای کنایه‌آمیز به ترامپ دارد با تشبیه به شخصیت خشن و غیرقابل پیش‌بینی جو پچی در فیلم‌های گانگستری)

<https://www.theguardian.com/us-news/2017/jul/18/devils-bargain-review-steve-bannon-donald-trump-book>

7. The Movement (right-wing populist group)

جنبش (گروه پوپولیست دست‌راستی)

8. Steve Bannon's bold plan to start a populist revolution in Europe

طرح جسورانه استیو بنن برای آغاز یک انقلاب پوپولیستی در اروپا

<https://www.vox.com/policy-and-politics/2018/7/25/17611982/steve-bannon-europe-eu-parliament-the-movement>

9. The Dark Enlightenment in the White House: Trump's Neo-Reactionary Revolution

روشنگری تاریک در کاخ سفید: انقلاب نواستبدادی ترامپ

<https://www.christianlammert.com/2025/04/06/the-dark-enlightenment-in-the-white-house-trump-s-neo-reactionary-revolution>

نگاهی به نظریه فئودالیسم فناوریانه (تکنولوژیک)

بهزاد نوید

یانیس واروفاکیس اقتصاددان و وزیر دارایی پیشین دولت سوسیال دموکرات **سیریزا** در یونان با انتشار کتاب "فئودالیسم فناوریانه (تکنولوژیک)": چه چیزی سرمایه‌داری را از پا انداخت؟ [این کتاب در "به سوی آینده" شماره ۱۰ به طور مختصر معرفی شد] و مصاحبه‌ها و مقالات مختلف در مورد این که چگونه فئودالیسم فناوریانه (تکنولوژیک) باعث نابودی سرمایه‌داری شد صحبت می‌کند. او در یکی از مصاحبه‌ها (نک به: بُن‌مایه) می‌گوید: "به هر طرف که بچرخیم شاهد پیروزی سرمایه هستیم. سرمایه در همه جا غالب شده است: در انبارها، کارخانه‌ها، اداره‌ها، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌های دولتی، رسانه‌ها - در فضا، و همین‌طور در عالم کوچک مهندسی ژنتیک. پس چگونه می‌توانم ادعا کنم سرمایه‌داری کشته شده است؟ توسط چه کسی؟ پاسخ طعنه‌آمیز با مزه این است که سرمایه‌داری به دست خودش کشته شد... توسط سرمایه."

برای اینکه با نگاه **واروفاکیس** در مورد سرمایه‌داری و نحوه "نابودی" سرمایه‌داری توسط آن دقیق‌تر آشنا شویم تلاش می‌کنم با استفاده از مقاله‌ها و مصاحبه‌های او دیدگاه او را از زبان خودش بازگو کنم و سپس به نقد آن بپردازم. او اضافه می‌کند:

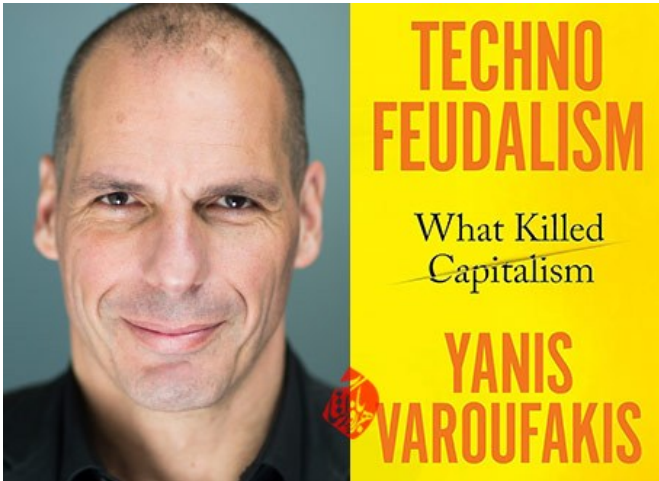
"اگر حق با من باشد، مسئله این نیست که هوش مصنوعی در آینده با ما چه خواهد کرد، بلکه موضوع این است که قبلاً چه اتفاقی افتاده است: سرمایه آن‌قدر مسلط شد که به گونه‌ای سمی تبدیل شد که مانند یک ویروس احمق، میزبان خود یعنی سرمایه‌داری را از بین برد و آن را با چیزی بسیار بدتر جایگزین کرد. این سرمایه جهش یافته جدید، که سرمایه‌داری را کشت، در آبر زندگی می‌کند - بنابراین، اجازه دهید آن را سرمایه‌داری بنامیم."

سرمایه‌داری چیست؟ چه چیزی آن را این قدر متفاوت می‌کند؟

سرمایه‌داری، البته، واقعاً در فضای آبر زندگی نمی‌کند. روی زمین زندگی می‌کند و شامل ماشین‌های شبکه‌ای، مزرعه‌های سرور، برج‌های تلفن دستی، نرم‌افزار، الگوریتم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی است - و البته در کف اقیانوس‌های ما زندگی می‌کند، جایی که هزاران مایل کابل فیبر نوری در آن قرار دارند.

برخلاف سرمایه سنتی، از قلاب‌های ماهیگیری گرفته تا موتورهای بخار انقلاب صنعتی تا روبات‌های صنعتی مدرن امروزی که ابزار تولید برای تولید محسوب می‌شوند، **سرمایه‌داری چیزی تولید نمی‌کند** (تأکید از من است) - این شامل ماشین‌هایی است که به گونه‌ای ساخته شده‌اند که رفتار انسان را اصلاح کنند.

این همان چیزی است که الکسای آمازون یا دستیار گوگل یا سیری آپل است: این یک وسیله تولید شده برای اصلاح رفتار است. این یک ماشین، یک بخشی از سرمایه است که ما آن را آموزش می‌دهیم تا آن را آموزش دهیم تا آنچه را که می‌خواهیم تعیین کنیم. هنگامی که ما آن را بخواهیم، همان ماشین شبکه‌ای، آن را مستقیماً و با دور زدن بازارها به ما می‌فروشد.



گویی این کافی نبود، همین ماشین موفق می‌شود تا با کار داوطلبانه ما، شبکه عظیم ماشین اصلاح رفتاری را که به آن تعلق دارد، حفظ کنیم. ما با ارسال نظرات، رتبه‌بندی محصولات، آپلود ویدیوها، فحاشی‌ها، عکس‌ها، آن را حفظ می‌کنیم - بدون دریافت یک پشیز برای کارمان، به بازتولید سرمایه‌داری کمک می‌کنیم. در اصل ما را تبدیل به رعیت آبری خود کرده است!

در همین حال، در کارخانه‌ها و انبارها، جایی که پرولتاریای مزدبگیر تحت شرایط ناامن‌تر کار می‌کند، همان الگوریتم‌هایی که رفتار ما را تغییر می‌دهند و محصولات را مستقیماً به ما می‌فروشند - این الگوریتم‌ها معمولاً توسط دستگاه‌های دیجیتال که به میج کارگران بسته‌اند، به کار می‌روند تا پرولتاریا، کارگران در کارخانه‌ها سریع‌تر کار کنند و کار آن‌ها را کنترل و هدایت کنند.

من با این جمله شروع کردم که به هر کجا که بچرخیم، به پیروزی سرمایه برمی‌خوریم. اما این سرمایه‌داری است که برنده واقعی است. شگفت‌انگیز است که چگونه پنج نقش را که قبلاً فراتر از ظرفیت‌های سرمایه بودند، اجرا می‌کند: سرمایه آبری توجه ما را به خود جلب می‌کند. خواسته‌های ما را می‌سازد. مستقیماً، خارج از هر بازار سنتی، چیزی را که ما خواسته‌ایم به ما می‌فروشد در واقع می‌خواهد خواسته‌های ما را برآورده کند. کار پرولتاریا را در داخل محل کار هدایت می‌کند. و نیروی کار رایگان عظیمی را از ما، سرف (دهقان بی‌زمین) آبری خود، به دست می‌آورد.

آیا تعجب‌آور است که صاحبان این سرمایه‌داری - اجازه دهید آنان را آبرگرایان بنامیم - چه قدرتی برای گرفتن دارند؟ برای گرفتن ارزش اضافی عظیم از پرولتاریا. مقادیر ناگفته کار رایگان تقریباً از همه، و مقادیر گیج‌کننده (باور نکردنی) اجاره آبرها از سرمایه‌داران رعیت (با توجه به "فئودالیسمی" که **یانیس** ادعا می‌کند) - از فروشندگان؟ آیا شگفت‌انگیز است که آنان بسیار قدرتمندتر از **هنری فورد** یا **روبرت مرداک** هستند؟

می‌شنوم که می‌گوی: "صبر کن". "آیا جف بزوس واقعاً با هنری فورد تفاوت است؟ آیا همه آنان گونه‌ای از سرمایه‌داران انحصاری نیستند؟ انحصارطلبان؟" نه، **آمازون دات کام یک شرکت سرمایه‌داری انحصاری نیست** (تأکید از من است).

لحظه‌ای که وارد آمازون دات کام می‌شوید به طور کلی از سرمایه‌داری خارج شده‌اید! (تأکید از من است) مطمئناً این مکان با خریداران و فروشندگان همکاری می‌کند. بنابراین، بله، این یک پلتفرم معاملاتی عظیم است، اما مطمئناً بازار نیست! مردی به نام جف صاحب همه چیز است. اما او خیلی بیشتر

تنها حدود دو سال پس از اولین جستجوی گوگل. اینترنت هنوز در عصر معصومیت خود بود و رؤیای آن به عنوان یک انجمن دیجیتال باز برای و تحت مدیریت شرکت کنندگان مستقل، هنوز زنده بود.

منتها سؤال اینجاست که چگونه و چه کسی میلیاردها دلار سرمایه برای هزینه های ساخت و انباشت سرمایه آبری با سرعت زیاد و برای تعداد محدودی از آبرسازان هزینه کرد. پاسخ شگفت انگیز این است: عمدتاً بانک های مرکزی کشورهای گروه ۷. چطور این اتفاق افتاد؟ خُب، تصادفی، یا - دقیق تر بگوییم - با ... بحران!

پس از فروپاشی بخش مالی در سال ۲۰۰۸/۱۳۸۷، بانک های مرکزی ما تا ۳۵ تریلیون دلار برای نجات بانک ها در زمانی که دولت ها مردم ما را در معرض ریاضت شدید قرار می دادند، چاپ کردند. سرمایه داران به اندازه ای باهوش بودند که پیش بینی کردند که بسیاری از مردم برای خرید اجناس شرکت ها بیش از حد بی پول خواهند بود. بنابراین، به جای سرمایه گذاری در شرکت خود و تولید، پول بانک مرکزی را به بورس و بازارهای اوراق قرضه بردند، جایی که سهام، اوراق قرضه و قالیق های تفریحی، هنر، بیت کوین را خریداری کردند. تنها سرمایه دارانی که در واقع روی سرمایه سرمایه گذاری کردند، صاحبان فناوری بزرگ بودند. به عنوان مثال، از هر ۱۰ دلاری که برای ایجاد فیس بوک هزینه شد، ۹ دلار از این پول های بانک مرکزی بوده است! این گونه بود که سرمایه آبری تأمین مالی شد و سرمایه داران آن طبقه حاکم جدید را تشکیل دادند.

در نتیجه، قدرت واقعی امروز در اختیار صاحبان ماشین آلات، ساختمان ها، شبکه های راه آهن و تلفن، ربات های صنعتی نیست. این سرمایه داران که نه و زمینی به استخراج ارزش اضافی از کار مزدی ادامه می دهند، اما دیگر مانند گذشته در رأس امور نیستند. آنان در رابطه با صاحبان سرمایه آبری، آبرگرایان، دست نشانده شده اند. در مورد بقیه ما، ما به وضعیت سابق خود به عنوان رعیت بازگشته ایم و با کار بدون مزد خود به ثروت و قدرت طبقه حاکم جدید کمک می کنیم - علاوه بر کار مزدی که انجام می دهیم، وقتی فرصت انجام آن را پیدا کنیم.

اما مطمئناً، کسی خواهد گفت، این هنوز سرمایه داری است، این طور نیست؟

بنابراین، شما هنوز متقاعد نشده اید؟ می دانم، جدا شدن از واژه، واژه سرمایه داری، سخت است. فقط لیبرال ها نیستند که سرمایه داری را همچون آب که برای زندگی ماها طبیعی است برای زیستن طبیعی می دانند. سوسیالیست ها نیز باید احساس کنند که هدف ما از زندگی، دلیلی که ما در این زمین فرود آمدیم، سرنگونی سرمایه داری است. این که سرمایه داری چیزی را در جای خود قرار داده که در واقع بدتر از خودش است در واقع شنیدنش سخت است. در واقع، بیشتر دوستان چپ همراه من هستند که سعی می کنند من را متقاعد کنند - بله، سرمایه آبری ممکن است مهم باشد، اما "همچنان این هنوز سرمایه داری است".

آنها پیشنهاد می کنند که نام آن را سرمایه داری راتی یا سرمایه داری انحصاری بگذاریم. اما این به سادگی انجام نمی شود! اجاره ابر مانند اجاره زمین نیست، زیرا نیاز به سرمایه گذاری گسترده در فناوری جدید دارد. و رانت انحصاری هم نیست، زیرا بروس و زاکبرگ به جای انحصار بازارها برای فروش تولیدات خود (مانند فورد و ادیسون)، بازارها را جایگزین کرده اند و هیچ علاقه ای به تولید چیزی ندارند (برخلاف هنری فورد و توماس ادیسون).

سرمایه داری نظارتی چطور؟ باز هم، نه، این کار را نمی کنند. سرمایه داران آبری به سادگی از الگوریتم ها برای شستشوی مغزی ما در جهت منافع تبلیغات چی ها استفاده نمی کنند.

ادامه نگاهی به نظریه فتودالیسم فناورانه ...

از یک انحصارگر صرف است. جف مالک کارخانه هایی نیست که کالاهایی را که روی پلتفرم او توسط سرمایه داران سنتی فروخته می شود تولید می کنند که مجبورند از آن برای انجام تجارت خود استفاده کنند. آنچه او دارد مهم تر است: جف مالک الگوریتمی است که تصمیم می گیرد کدام محصولات را ببینید و کدام را نبینید - همان الگوریتمی که شما آموزش داده اید تا شما را کاملاً بشناسد تا شما را با فروشنده ای که او نیز کاملاً خوب می شناسد متصل کند، با هدف به حداکثر رساندن احتمال این که هر معامله مشابهی، برای جف، بالاترین هزینه ای را که جف می تواند بخرد، ایجاد کند. تا ۴۰ درصد مبلغی که می پردازید توسط جف آبرگرا به جیب زده می شود!

پس از این مقدمه در مورد سرمایه آبری **یانپس** (که البته در مواردی دقیق نیست و من توضیح خواهم داد) در مورد این که چرا این **سرمایه داری** نیست، بیشتر می گوید و می نویسد. حالا به نگاه او در این مورد توجه نمائید:

"اگر من و شما قرار بود در آمازون دات کام "دوچرخه برقی" یا "دوربین دورچشمی" را جستجو کنیم، من و شما توصیه های کاملاً متفاوتی دریافت می کنیم. در یک بازار سنتی یا مرکز خرید، انگار من و شما در کنار هم قدم می زنیم، چشم هایمان در یک جهت، همان ویتترین مغازه قرار می گیرند، منتها در مورد سایت آمازون بر اساس الگوریتم و چیزی که ما در موتور جستجو دنبال کرده ایم، چیزهای متفاوتی را می بینیم. دیگر در آنجا یک ویتترین نیست.

همه افرادی که در اطراف آمازون دات کام البته به جز جف بروس - همه بر اساس الگوریتم و علاقه های شخصی در واقع چیزهایی را می بینیم که الگوریتم تعیین می کند و البته نرخ اجاره جف بزو را افزایش دهد که در واقع مشابه و یا نسخه امروزی پول اجاره زمینی بود که اربابان فتودال از دهقانان بی زمین و رعیت می گرفتند. این سرمایه داری نیست. خانم ها و آقایان به فتودالیسم تکنولوژیک خوش آمدید.

سرمایه آبری چگونه سرمایه داری را کشت؟ چگونه برخاست؟ چه کسی هزینه آن را پرداخت کرد؟

سرمایه داری، مبادا فراموش کنیم، دو رکن داشت: بازار و سود. البته بازارها و سود در همه جا حضور دارند. با این وجود، سرمایه آبری هم بازارها و هم سود را از مرکز سیستم اقتصادی - اجتماعی ما بیرون کرده و آن ها را به حاشیه رانده و جایگزین کرده است:

بازارها، وسیله سرمایه داری، با ملک های آبری جایگزین شده اند - پلتفرم های تجارت دیجیتالی مانند آمازون دات کام یا علی بابا در واقع جایگزین های بازارها شده اند آن ها شبیه بازار هستند ولی آن نیستند.

و سود؟ سوخت سرمایه داری؟ خوب، که با سلف فتودالی خود جایگزین شده است: اجاره. آما، به طور خاص، شکل جدیدی از اجاره، اجاره آبری که باید برای دسترسی به آن ملک های آبری یا پلتفرم های دیجیتال پرداخت شود.

اما سرمایه آبری چگونه پدیدار شد؟ در اواخر دهه ۱۹۹۰/۱۳۷۰ زمانی که اینترنت در دسترس عموم قرار گرفت و هنوز به عنوان منطقه ای که در آن مناسبات سرمایه داری عمل نمی کرد، توسط فناوری نوظهور خصوصی، خصوصی شد.

تقویم، ۱۹ اوت ۲۰۰۰ / ۲۹ مرداد ۱۳۷۹ را نشان می داد - تقریباً چهار سال قبل از این که مارک زاکبرگ فیس بوک را راه اندازی کند، شش سال قبل از اولین تویییت و



رفتار به ابزاری تولید شده برای همکاری و رهایی انسان تبدیل کنیم.

فردگرایی انحصارطلبانه همیشه برای سلامت روان مضر بوده است. فنودالیسم تکنولوژیکی با تخریب حصارهای زمانی پناهگاهی برای فرد لیبرال در برابر بازار بود، اوضاع را بی‌نهایت بدتر کرد. سرمایه‌آبری، فرد را به قطعاتی از داده‌ها، هویتی متشکل از انتخاب‌هایی که با کلیک بیان می‌شوند، خرد کرده است که الگوریتم‌های آن قادر به دستکاری آن‌ها هستند.

رعیت‌آبرها، آبرها و دست‌نشانندگان آبر جهان، متحد شوید! ما چیزی برای از دست دادن نداریم جز زنجیرهای آبری ذهن‌مان!

نولیبرالیسم مرده است. به اربابی تکنولوژی (تک‌لوردیسم) سلام کنید!

پس از سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰، نولیبرالیسم یک ایدئولوژی ضروری برای مشروعیت بخشیدن به رهایی سرمایه‌مالی از قید و بندهای نظارتی نیو دیل و سیستم برتون وودز پس از جنگ بود.

امروزه شکل جدیدی از سرمایه در حال پیشرفت است و برای رهایی کامل به ایدئولوژی خاص خود نیاز دارد: سرمایه‌آبری.

سرمایه‌آبری سیستم جدیدی ایجاد کرده است که دیگر به بازارها یا سود بستگی ندارد (تأکید از من است). من آن را تکنوفنودالیسم نامیده‌ام - شیوه‌ای جدید از تولید و توزیع که با قدرت سرمایه‌آبری، (الف) بازارها را با ملک‌های آبری (مانند آمازون) و (ب) سود سرمایه‌داری را با اجاره‌های آبری جایگزین کرده است.

لُردهای تکنوفنودال (بزوس، تیل، ماسک، و غیره) برای درک کامل قدرت سرمایه‌آبری خود، به ایدئولوژی جدیدی نیاز داشتند، درست مانند سرمایه‌داران به نولیبرالیسم (پس از پایان برتون وودز). بنابراین، نولیبرالیسم را با چه چیزی جایگزین کردند؟ آن‌ها آن را با ایدئولوژی تک‌لوردیسم جایگزین کردند.

تک‌لوردیسم همچون باور بنیادگرایانه نولیبرالیسم، مکانیسم الهی بازار را با الهیات دیگری جایگزین می‌کند: الگوریتمی که عملکردهای پردازش سیگنال مکانیسم بازار غیرمتمرکز را دور می‌زند و مکانیزم کاملاً متمرکزی را برای تطبیق خریداران و فروشندگان ایجاد می‌کند.

در این پرتو، ترامپ برای اربابان فناورانه، آبرگرایان، چیزی بیش از یک ابزار مفید نیست. او از این جهت برای آنان مفید است که سیاست‌هایش (نظارت‌زدایی کامل از "سرویس‌های" مبتنی بر هوش مصنوعی، همراه با کاهش مالیات گسترده برای آبرگرایان) ظرفیت سرمایه‌آبری آن‌ها را افزایش می‌دهد تا رانت آبری بیشتری را از بقیه اقتصاد استخراج کند. به عنوان مثال، از دست دادن پول از ولخرجی‌های

ادامه نگاهی به نظریه فنودالیسم فناورانه ...

سرمایه‌آبری خود را از طریق نیروی کار مجانی ما (کاربران) بازتولید می‌کند، مستقیماً از کار مزدبگیر بهره‌برداری می‌کند و بیشترین اجاره‌های آبری را از سرمایه‌دارانی که محصولات‌شان را در پلتفرم‌های تجاری که بازار نیستند، می‌فروشند، می‌گیرد. دوستان، این سرمایه‌داری نیست! هیچ نوعی از سرمایه‌داری.

اما در مورد این مشاهده که تکنوفنودالیسم به صورت انگلی از بخش سرمایه‌داری درون آن تغذیه می‌کند، چطور فکر می‌کنید؟ بله درست است. اگر سرمایه‌داران متعارف از بین می‌رفتند، ابرگرایان نیز از بین می‌رفتند و نمی‌توانستند اجاره‌های ابر را از تولیدکنندگان کم کنند. خوب که چی؟ پس از این که سرمایه‌داری فنودالیسم را سرنگون کرد، سرمایه‌داران نیز نسبت به زمین‌داران انگلی بودند، به این معنا که بدون زمین‌های خصوصی که در آن غذا تولید می‌شد، سرمایه‌داری پژمرده می‌شد. به همین ترتیب، اکنون: در حالی که بخش سنتی سرمایه‌داری تکنوفنودالیسم را تغذیه می‌کند، این سرمایه‌آبری و رانت آبری است که دست بالا را دارد.

آیا مهم است که آن را تکنوفنودالیسم یا نوعی سرمایه‌داری بنامیم؟

در این مرحله، مهم است که این اصل مارکس را یادآوری کنیم که هدف نه تفسیر جهان، بلکه تغییر آن است. بنابراین، آیا مهم است که آیا این هنوز سرمایه‌داری است یا آن را باید تکنوفنودالیسم نامید؟ من فکر می‌کنم مهم است.

درک این موضوع که دنیای ما تکنوفنودالی شده است به ما کمک می‌کند تا عظمت آنچه را برای سازماندهی قربانیان قدرت سرسام‌آور نیاز است، درک کنیم، استثمار شدگانی که در حال حاضر نه تنها کارگران مزدبگیر را شامل می‌شوند، بلکه انبوهی از رعیت‌های آبری را نیز شامل می‌شوند که همان سرمایه‌آبری را بازتولید می‌کنند که آنان را در وضعیتی بسیار خطرناک نگه می‌دارد.

مفهوم تکنوفنودالیسم این نکته را به وجود می‌آورد که سازماندهی کارگران خودرو و پرستاران، اگرچه هنوز ضروری است، ولی کافی نیست. این توضیح می‌دهد که برای سازماندهی جنبش‌ها علیه کارتل سوخت‌های فسیلی، زمانی که وسایل ارتباطی ما بر روی سرمایه‌آبری اجرا می‌شود که برای مسموم کردن افکار عمومی آماده شده است، چه چیزی لازم است. این توضیح می‌دهد که چگونه تغییر به سمت خودروهای برقی باعث صنعت‌زدایی آلمان شد، زیرا سود ناشی از مهندسی مکانیک دقیق با رانت‌هایی که توسط صاحبان سرمایه‌آبری استخراج می‌شود جایگزین می‌شود. تصمیم ایلان ماسک برای خرید توییتر به‌طور ناگهانی بسیار منطقی به نظر می‌آید. توییتر برای ماسک رابطی بین سهام سرمایه‌آبرهای مکانیکی او در تسلا و اسپیس ایکس و سرمایه‌آبری است. جنگ سرد جدید بین ایالات متحده و چین، به‌ویژه پس از جنگ در اوکراین، به عنوان عواقب یک درگیری اساسی بین دو قدرت تکنوفنودالیسم توضیح داده می‌شود که یکی رانت آبری آن به دلار و دیگری به یوان است.

گیج‌کننده نیست؟ برای دستیابی به چه چیزی نیاز به پیشرفت‌های علمی شگفت‌انگیز، شبکه‌های عصبی خارق‌العاده و برنامه‌های هوش مصنوعی غیرقابل تصور بود؟ برای ایجاد دنیایی که در آن، در حالی که خصوصی‌سازی و دارایی‌های خصوصی تمام ثروت فیزیکی اطراف ما را از بین می‌برد، سرمایه‌آبری به کار سلط دارایی‌های مغز ما می‌پردازد. برای آن که مانع تسخیر ذهن خود شویم و بتوانیم آن را کنترل کنیم، باید مالکیت سرمایه‌آبری را عمومی کنیم. هنگامی که کنترل ذهن خود را به دست آوریم، می‌توانیم آن‌ها را به صورت جمعی مورد استفاده قرار دهیم تا راهی برای ایجاد یک سرمایه‌مشترک آبری جدید پیدا کنیم. لعنتی سخت خواهد شد اما این تنها راهی است که می‌توانیم مصنوعات مبتنی بر آبر خود را از ابزاری برای اصلاح

ادامه نگاهی به نظریه فئودالیسم فناورانه ...

تعرفه‌ای ترامپ در کوتاهمدت، بهای ناچیزی برای "سرمایه‌گذاری" عظیم بلندمدت در امپراتوری فناورانه‌شان است.

عدم توان سوسیال‌دموکراسی

چرا نمی‌توان تکنوفئودالیسم را به همان روشی که سرمایه‌داری، حداقل برای مدتی، توسط دولت‌های سوسیال‌دموکرات مهار شد، با سیاست مهار کرد؟

سوسیال‌دموکرات‌ها توانستند در زمانی که قدرت در دست سرمایه‌داری صنعتی قدیمی بود، تغییری ایجاد کنند. آنان به‌عنوان داور بین کارگران سازمان‌یافته و سردمداران صنایع تولیدی عمل می‌کردند، به‌صورت استعاری (و گاهی اوقات به‌معنای واقعی کلمه) آنان را دور یک میز می‌نشاندند و مجبور به مصالحه می‌کردند. نتیجه، از یک سو، بهبود دستمزدها و شرایط کارگران و از سوی دیگر، انحراف بخشی از سود صنعت به حقوق بازنشستگی، بیمارستان‌ها، مدارس، بیمه بیکاری، و هنر بود.

اما با انتقال قدرت از صنعت به مالی پس از مرگ برتون وودز در سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰ سوسیال‌دموکرات‌های اروپایی و دموکرات‌های آمریکایی به‌طور یکسان به یک معامله فائوستی با بانکداران وال‌استریت و شهرهای لندن، فرانکفورت، و پاریس کشیده شدند. این معامله خام و ساده بود: سوسیال‌دموکرات‌های دولت، بانکداران را از قید و بند مقررات آزاد کردند: "دیوانه شوید! خودتان را تنظیم کنید." به آنان گفتند. در عوض، سرمایه‌داران موافقت کردند که خرده‌ریزهای سفره پُربار خود را، به شکلی بخش کوچکی از سودهای عظیم خود از مالی‌گرایی افراطی، برای تأمین مالی دولت رفاه تحویل دهند.

به زبان هومری، سوسیال‌دموکرات‌ها به نیلوفرآبی‌های آن دوران تبدیل شده بودند. همان‌طور که خود را با مالی‌گرایی سیر می‌کردند، از نظر فکری نرم‌خو و از نظر اخلاقی در اعمال آن همدست می‌شدند. عصاره شیرین آن آنان را به این باور رساند که آنچه زمانی پرخطر بود، اکنون بی‌خطر است، که این غار جادویی همیشه تخم‌های طلا می‌گذارد، و اگر بتوان از آن تخم‌ها برای تأمین مالی دولت رفاه استفاده کرد، هر کار دیگری که غار انجام دهد قابل توجیه است.

و بنابراین، هنگامی که در سال ۲۰۰۸ / ۱۳۸۷ سرمایه‌ی مالی سقوط کرد، آنان فاقد ابزارهای ذهنی و ارزش‌های اخلاقی برای "نه" گفتن به بانکداران بودند. آنان نتوانستند به بانکداران بگویند: "کافی است! ما ممکن است بانک‌ها را نجات دهیم اما شما را نه." از این رو، ترکیب مرگبار سوسیالیسم برای بانکداران و ریاضت اقتصادی برای تقریباً همه، اقتصادهای ما را دچار رکود کرد و درعین حال نوآبرگرایان را تأمین مالی نمود.

در گذشته، سوسیال‌دموکرات‌ها تا حدی بر صنعتگران کنترل و نفوذ داشتند، زیرا از حمایت اتحادیه‌های کارگری برخوردار بودند و می‌توانستند آن‌ها را به اعمال مقررات سخت تهدید کنند. امروزه، آبرگرایان از اتحادیه‌های قدرتمند نمی‌ترسند، زیرا کارگران آبر برای تشکیل آن‌ها بسیار ضعیف هستند و رعایای آبر حتی خود را تولیدکننده نمی‌دانند.

در مورد مقررات، این امر با محدود کردن قیمت‌ها یا با از بین بردن کارتل‌ها مؤثر بوده است. در عصر سرمایه‌ی آبر، آبرگرایان با این فکر که هیچ‌کدام از این روش‌ها منطقی نیستند، احساس امنیت می‌کنند. تنظیم قیمت زمانی بی‌ربط است که خدماتی که مصرف‌کنندگان باید از آن‌ها محافظت شوند، یا رایگان هستند یا ارزان‌ترین خدمات موجود در بازار را ارائه می‌دهند.

شورش آبری

در جهانی که به‌طور فزاینده‌ای تحت سلطه سرمایه‌ی آبری است، سازماندهی پرولتاریا کمکی به حل این مشکل نمی‌کند. من نمی‌گویم که سازماندهی کارگران کارخانه، رانندگان قطار، معلمان، و پرستاران دیگر ضروری نیست. چیزی که می‌گویم این است که به‌هیچ‌وجه کافی نیست. برای اینکه شانس برای سرنگونی تکنوفئودالیسم و بازگرداندن مردم به دموکراسی داشته باشیم، باید نه تنها پرولتاریای سنتی و پرولتاریای آبری، بلکه رعایای آبری و در واقع، حداقل برخی از سرمایه‌داران دست‌نشانده را نیز گرد هم آوریم. هیچ چیز کم‌تر از چنین ائتلاف بزرگی که شامل همه آنان باشد، نمی‌تواند تکنوفئودالیسم را به اندازه کافی تضعیف کند.

تصور کنید که یک ائتلاف بین‌المللی از اتحادیه‌های کارگری از کارگران آنبار آمازون در سراسر جهان بخواهد که برای یک روز از کار خودداری کنند. چنین اقدامی به تنهایی ضعیف است. اما اگر یک کمپین گسترده‌تر، تعداد کافی از کاربران و مشتریان خود را در سراسر جهان متقاعد کند که فقط برای آن یک روز از وب‌سایت آمازون بازدید نکنند چنین حرکتی بسیار قوی‌تر خواهد بود.

حتی اگر این اقدام موفقیت کمی داشته باشد، مثلاً باعث کاهش ۱۰ درصدی درآمدهای معمول آمازون شود، در حالی که اعتصاب انبارهای آمازون تحویل‌ها را به مدت ۲۴ ساعت مختل کرده باشد، چنین اقدامی ممکن است برای کاهش قیمت سهام آمازون به شیوه‌هایی که هیچ اقدام کارگری سنتی نمی‌تواند به آن دست یابد، کافی باشد. این گونه است که کارگران و کارمندان فضای آبری می‌توانند به‌طور مؤثر متحد شوند. این چیزی است که من آن را بسیج آبری می‌نامم.

نگاهی به دیدگاه واروفاکیس در مورد تکنوفئودالیسم

در قسمت‌های قبلی این نوشته تلاش شده است که چکیده دیدگاه واروفاکیس در مورد تکنوفئودالیسم که در مصاحبه‌ها و مقالات مختلف بیان کرده است، بیان شود تا خواننده بتواند دیدی روشن از تکنوفئودالیسم و دلیلی که واروفاکیس آن را نشانه پایان سرمایه‌داری می‌نامد، به‌دست آورد. در ابتدای گفتار واروفاکیس، او ادعا می‌کند که سرمایه‌ی آبری چیزی تولید نمی‌کند. آیا واقعاً این‌طور است؟ به‌نظر من این دقیق نیست. اگر استپ، اوپر، ماشین‌های خودران (بدون راننده)، و نیز وسائل آشپزخانه و الکترونیکی که الان می‌توان آن‌ها را از هزاران فرسنگ فاصله کنترل و قدرت‌شان را کم و زیاد کرد، تولیدات مستقیم و یا غیرمستقیم سرمایه‌ی آبری نیستند پس چه هستند؟ تمامی این تولیدات که فقط نمونه‌هایی از آن‌ها را اینجا مثال زدم بدون تکنولوژی آبری تولیدشان ممکن نبود.

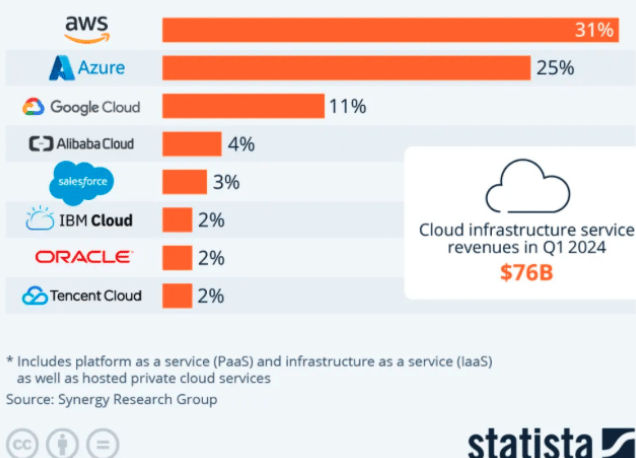
او در قسمت بعد مطرح می‌کند: "آمازون دات‌کام یک شرکت سرمایه‌داری انحصاری نیست." زیرساخت آبری که برنامه‌ها و وب‌سایت‌ها از آن استفاده می‌کنند تحت سلطه چند شرکت آمریکایی است. بر اساس آمار در سه ماهه اول سال ۲۰۲۴ / ۱۴۰۳ خدمات وب آمازون ۳۱ درصد، پس از آن مایکروسافت ۲۵ درصد، و گوگل کلود نیز ۱۱ درصد از سهم بازار جهانی را در اختیار داشتند. (نگاه کنید به نمودار شماره یک)

این سه شرکت بزرگ آمریکایی سیلیکون ولی، روی هم رفته ۶۷ درصد از بازار رایانش آبری جهان را کنترل می‌کنند. این نوعی انحصار بر خود اینترنت است. اگر شرکتی بخواهد نرم‌افزاری (برنامه‌ای) برای موبایل بنویسد تنها راه فروشش از طریق آپ استور آبل یا گوگل است. اگر این انحصار نیست پس چه چیز است؟

تنها کشور بزرگ که اقتصادش کاملاً تحت استعمار شرکت‌های بزرگ فناوری ایالات متحده نیست، جمهوری خلق چین است. رهبران حزب کمونیست در چین

Amazon Maintains Cloud Lead as Microsoft Edges Closer

Worldwide market share of leading cloud infrastructure service providers in Q1 2024*



نمودار شماره یک^۲

شده است و یا در آینده می‌تواند مقداری بیشتر محول گردد منتها حضور و عملکرد نیروی کار انکار نشدنی است بنابراین بخشی عمده از این اجاره برای همین کار و ارزشی که نیروی کار ایجاد می‌کند، است.

علی‌رغم آنکه واروفاکیس خود را مارکسیست می‌داند، برخلاف باور مارکسیست‌ها که می‌گویند سرمایه‌داری، سوسیالیسم را به دنبال خواهد داشت، واروفاکیس می‌گوید سرمایه‌داری به "فئودالیسم فناورانه" تبدیل شده است که در آن فئودالیسم بازگشته است. بر اساس مارکسیسم، تغییر انقلابی در جامعه‌ها به معنای تغییر در شیوه تولید است. اگر چنین است، آیا تکنوفئودالیسم یک شیوه تولید جدید است؟ "تکنو فئودالیسم" چه چیزی تولید می‌کند؟ طبقه‌هایی که در مقابل هم قرار دارند، کدامند و تضادها چیستند؟ "تکنو فئودالیسم" آن چیزی که یانیس توضیح می‌دهد، آیا چیزی بیش از یک حساب در درون نظام سرمایه‌داری است؟ بانک‌های مرکزی تا چه مدت می‌توانند بدون سرمایه‌گذاری در تولید کالاها به ارائه پول و تأمین سرمایه آبری ادامه دهند؟ قانون **مارکس** در مورد گرایش نزولی نرخ سود، باعث عدم علاقه به سرمایه‌گذاری در تولید می‌شود که باعث انحراف سرمایه به سمت خرید دارایی‌ها و ایجاد حباب می‌شود، از این رو "تکنوفئودالیسم" آن چیزی که یانیس توضیح می‌دهد یک حساب است نه یک تغییر در شیوه تولید. واقعیت این است که تئوری‌هایی از قبیل تکنوفئودالیسم و یا صحبت از کابوس آباد از طرف نیروهای چپ این شائبه را ایجاد می‌کند که جایگزین سرمایه‌داری، سوسیالیسم نیست. منتها همان‌طور که **رزا لوکزامبورگ** بیش از صد سال پیش به درستی گفته بود، بشریت دوراه بیشتر ندارد یا سوسیالیسم که کارگران و متحد آنان دهقانان در برپائی آن نقش قاطع دارند و یا بربریت و نابودی بشریت.

در نوشتن این مطلب از مجله‌های "مانتلی ریویو"، "ژاکوبین"، "صدای سوسیالیست"، و نیز "مصاحبه"‌های **یانیس** در "یوتیوب" و "نوما" استفاده شده است. به بن‌مایه مراجعه نمایید.

بن‌مایه‌ها:

۱- تکنوفئودالیسم - the video

ادامه نگاهی به نظریه فئودالیسم فناورانه ...

توانستند به درستی تشخیص دهند می‌باید زیرساخت‌های الکترونیکی خود را توسعه دهند، حاکمیت دیجیتال داشته باشند، تا وابسته به انحصارات ایالات متحده نباشند. (این یکی از دلایل جنگ سرد جدید واشنگتن علیه پکن است).

در جای دیگری واروفاکیس ادعا می‌کند: "وقتی وارد آمازون دات کام می‌شوید به‌طور کلی از سرمایه‌داری خارج شده‌اید." او در واقع می‌خواهد تغییری که در شیوه بازاریابی، تولید، فروش، و توزیع در طی سال‌ها به‌مرور و به دلیل رشد تکنولوژی و نیز انعطاف و پتانسیل سرمایه‌داری در رفع بحران‌ها، ایجاد شده است را به صورت‌بندی اجتماعی، اقتصادی دیگری که او آن را "تکنوفئودالیسم" می‌نامد ربط دهد.

مصرف‌گرانی و از خودبیگانگی محصول سرمایه‌داری است. آیا ما شاهد مصرف‌گرایی و از خودبیگانگی در دوران فئودالیسم بودیم؟ او وقتی به شیوه‌های تبلیغاتی "آبری" اشاره و استدلال می‌کند که آمازون دات کام ماهیتاً با بازارهای سنتی سرمایه‌داری متفاوت است به ریشه‌های این بازاریابی جدید نمی‌پردازد و تغییرات عملکرد سرمایه‌داری را در حرکت بررسی نمی‌کند. واقعیت این است که زمانی که تبلیغات بازاریابی شرکت‌های بزرگ از طریق وسایل ارتباط جمعی که شامل رادیو، تلویزیون، پست تراکت‌های تبلیغاتی به در خانه‌ها و روزنامه‌ها و مجله‌ها کاربرد حداکثری داشت، ما هنوز جهش‌های سخت‌افزاری را شاهد نبودیم. در آن زمان ابعاد تراشه‌ای که فقط ۸ مگابایت حافظه داشت از ابعاد تراشه‌ای که در حال حاضر هزار برابر حافظه دارد بزرگ‌تر بود. آن زمان تکنولوژی سرورهای مجازی وجود نداشت. سوپر کامپیوترها که قدرت پردازش میلیاردها داده را در یک صدم ثانیه انجام دهد حتی قابل تصور نبود. این جهش تکنولوژیکی امکان این را داد که در نرم‌افزارها هم به همین تناسب جهش صورت گیرد و این همه در پرتو استفاده از اینترنت و شبکه جی‌۵+ وضعیتی را در تبلیغات ایجاد کرد که الان می‌بینیم. در همان زمانی که امکان بازاریابی محدود به شیوه‌های سنتی وجود داشت نیز مصرف‌کنندگان به دنبال اجناس مورد نیازشان با دریافت تخفیف بودند. حال مصرف‌کننده این اطلاعات را به شیوه مدرن‌تر و سریع‌تر در اختیار دارد و سرمایه‌داری است که از آن بهترین بهره را می‌برد.

در جایی دیگر واروفاکیس برای اینکه نظریه خود را در مورد اینکه تکنوفئودالیسم سرمایه‌داری نیست می‌گوید: "سرمایه آبری سیستمی جدید ایجاد کرده است که دیگر به بازار و سود بستگی ندارد." و ادامه می‌دهد که بازارها با ملک‌های اجاره‌ای آبری و سود سرمایه‌داری با اجاره جایگزین شده است.

چرخه ام-سی-سی-پریم-ام-پریم به معنای پول (ام) است که با کالاها (سی) - از جمله نیروی کار که در جامعه سرمایه‌داری به کالا تبدیل می‌شود - مبادله می‌شود. این کالاها در فرایند تولید برای تولید کالایی با ارزش افزوده (سی-پریم) دخیل هستند که با پول بیشتر (ام-پریم) فروخته می‌شود و بنابراین انباشت سرمایه صورت می‌گیرد. تمام کوشش واروفاکیس این است که اعلام کند سرمایه آبری کالایی تولید نمی‌کند در صورتی که اگر فقط اجاره زیرساخت آبری را بخواهیم در چهارچوب چرخه سرمایه آبری در نظر بگیریم، خدماتی که در طی این اجاره صورت می‌گیرد از جمله مونیتور کردن سرورها، به‌روز کردن سیستم عامل و برنامه‌هایی که در سرورها صورت می‌گیرند و نیز عملیات مدیریتی سرویس‌های وبی که توسط شرکت‌ها باید مورد استفاده قرار گیرد تا امکان استفاده از زیرساخت آبری مهیا گردد تماماً کالا است، برخی از آن‌ها کالاهای خدماتی آبری هستند و برخی نیز سخت‌افزار و یا نرم‌افزار هستند. درست است که با آمدن هوش مصنوعی بخشی از این وظایف به هوش مصنوعی محول

– <https://mronline.org/2024/08/20/how-u-s-big-tech-monopolies-colonized-the-world-welcome-to-neo-feudalism/>

۴- سرنگونی اربابان فناوری ما

Overthrowing Our Tech Overlords

– <https://www.noemamag.com/overthrowing-our-tech-overlords/>

۵- نقد کتاب - فتودالیسم فنی اثر یانیس واروفاکیس

Book Review - Techno Feudalism by Yanis Varoufakis

<https://socialistvoice.ie/2024/06/review-techno-feudalism-by-yanis-varoufakis/>

ادامه نگاهی به نظریه فتودالیسم فناورانه ...

– <https://www.youtube.com/watch?v=Fhgm5b8BR0k>

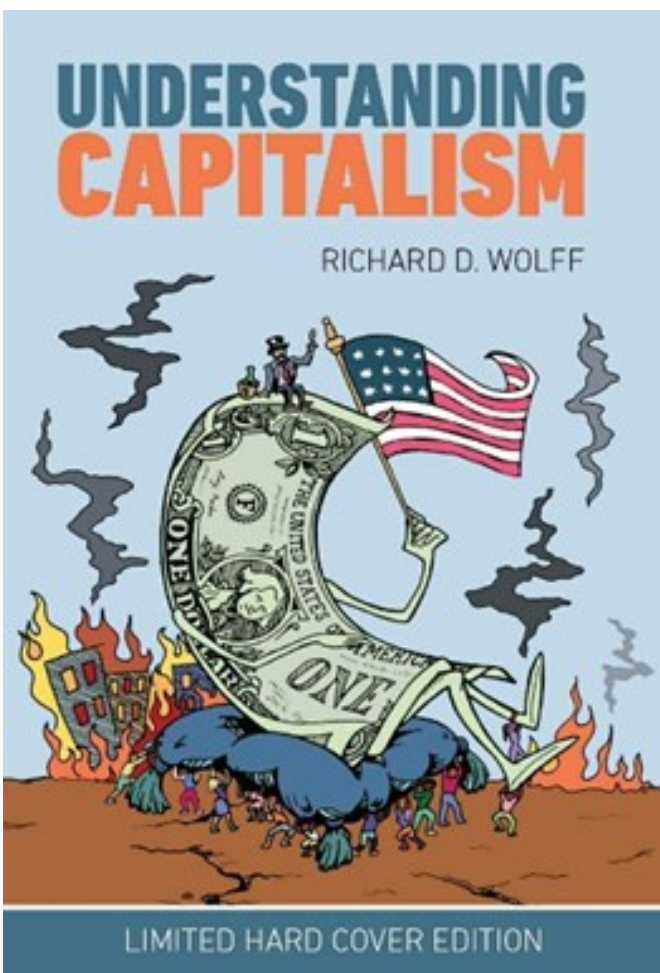
۲- ما هنوز تحت نظام سرمایه داری زندگی میکنیم نه "تکنوفتودالیسم"

We're Still Living Under Capitalism, Not "Techno-Feudalism"

– <https://jacobin.com/2023/10/cloud-capitalism-technofeudalism-serfs-cloud-big-data-yanis-varoufakis>

۳- چگونه انحصارات شرکت‌های بزرگ فناوری ایالات متحده، جهان را استعمار کردند: به تئوفتودالیسم خوش آمدید

How US Big Tech monopolies colonized the world: Welcome to neo-feudalism



"استانفورد" و "یل" استاد بازنشسته اقتصاد در دانشگاه "امهرست ماساچوست" است. او در حال حاضر به عنوان استاد میهمان در رشته روابط بین الملل در دانشگاه "نیو اسکول" در نیویورک، مشغول به کار است.

ریچارد دی. وُلَف بنیادگذار سایت "دموکراسی ات ورک" ("DEMOCRACY ATT WORK") و تهیه کننده برنامه‌های "اکنونیک آپ دیت" و "اسک ولف" است.

معرفی کتاب شناخت سرمایه‌داری ریچارد دی. وُلَف

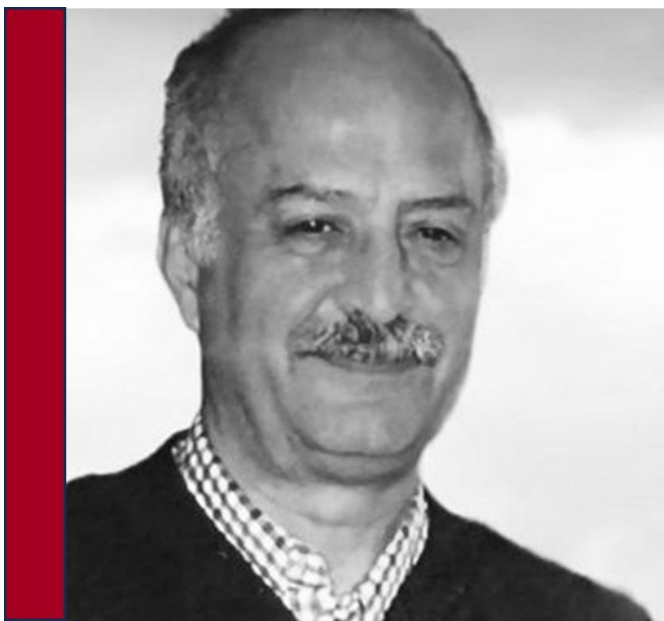
سپیده الف.

کتاب "شناخت سرمایه‌داری" (Understanding Capitalism) به زبان انگلیسی (از احتمال ترجمه آن به فارسی اطلاعی ندارم) نوشته ریچارد دی. وُلَف (Richard D. Wolff) یکی از آثار مهم در حوزه اقتصاد سیاسی و نقد نظام سرمایه‌داری است که اخیراً در آمریکا انتشار یافته است. وُلَف استاد اقتصاد و از منتقدان جدی نظام سرمایه‌داری در آمریکا است و در این کتاب تلاش می‌کند با زبانی روشن، مشکل‌های ساختاری، تناقض‌ها، و تضادهای درونی سرمایه‌داری را توضیح دهد. وُلَف سعی کرده است به شیوه‌ای ساده و قابل فهم بررسی تاریخی سرمایه‌داری و همچنین سیر تحول آن را- برخلاف تحلیل‌هایی سطحی که مشکل‌های اقتصادی را به سیاست‌هایی خاص یا افراد نسبت می‌دهند- در ساختار سرمایه‌داری جستجو کند.

این کتاب برای کسانی که بخواهند از زاویه دیدی انتقادی به سرمایه‌داری نگاه کنند یا به مدل‌های جایگزین سرمایه‌داری از دیدگاه چپ علاقه‌مندند، می‌تواند جذاب باشد. اما ممکن است برای مطالعه‌هایی پیش‌رفته‌تر کمی سطحی به نظر رسد. خواندن متن اصلی این کتاب یا ترجمه آن به فارسی به دلیل سادگی‌اش می‌تواند برای علاقه‌مندان جوان جالب باشد. این کتاب در هفت فصل و ۱۷۷ صفحه در سال ۲۰۲۴ منتشر شده است.

درباره نویسنده کتاب "شناخت سرمایه‌داری"

ریچارد دی. وُلَف، اقتصاددان مارکسیست، متولد اول آوریل ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ در شهر یانگزتاون در ایالت اوهایو، دارای درجه دکترا از دانشگاه‌های "هاروارد"،



زنده یاد محمد زاهدی (درگذشته ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۴۰۴)

در ادامه توجه خوانندگان گرامی را به جستار "مکانی که می‌گرید"، برگردان زنده‌یاد محمد زاهدی جلب می‌کنیم.

درگذشت محمد زاهدی را به خانواده ارجمند، تمامی بازماندگان و دوستان گرامی او تسلیت می‌گوییم.

یادش گرامی و سبز باد.

هیئت تحریریه "به سوی آینده"

محمد زاهدی آرمان‌خواه و تلاشگر چپ درگذشت

شوربختانه باخبر شدیم که **محمد زاهدی** آرمان‌خواه و تلاشگر چپ که بسیاری از سال‌های عمر خود را در دخمه‌های رژیم جمهوری اسلامی گذرانده بود، پس از چندین سال مبارزه با بیماری در روز ۱۳ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۴ در مهاجرت در کشور بلژیک درگذشت.

محمد زاهدی در جریان یورش دوم گزندگان رژیم ولایت فقیه در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲ به حزب توده ایران و دستگیری هزاران تن از اعضا و هواداران حزب بازداشت و راهی سیاه‌چال‌ها و شکنجه‌گاه‌های قرون‌وسطایی رژیم شد. او در پاسداشت از اندیشه‌ها و آرمان‌های انسانی‌اش هزینه‌ای سنگین پرداخت و هفت سال از بهترین سال‌های جوانی‌اش را در اسارت‌گاه‌های رژیم اسلامی سپری کرد.

او پس از آزادی از زندان به کشور بلژیک، کشوری که در آن تحصیل کرده بود، مهاجرت کرد و تا پایان عمر نیز در این کشور زندگی کرد. او مترجمی توانا بود و در سال‌های مهاجرت نیز بیش‌ازپیش به ترجمه و همچنین روزنامه‌نگاری روی آورد و بیش از ۵۴ داستان و جستار سیاسی را از زبان فرانسه به فارسی برگرداند.

یادواره



دیگر تغییر شکل می‌دادند و به واژه‌ها یا به جملاتی تبدیل می‌شدند که نه توسط من، بلکه توسط آن مکان نوشته شده بودند.

با یاد آوری این خواب، اصطلاح "خاک زخمی شده" مرتب در مغزم در حال رفت‌وآمد بود. اصطلاح نام‌برده به معنای مکانی است که همه چیز در آن، هم به معنای مادی و هم به معنای غیر مادی، پرداخته، ربوده، نابود، ویران و منحرف شده است. همه چیز به جز خاک قابل لمس.

در حومه غربی رام الله، در انتهای کوچه توکیو، تپه‌ای به نام الرابوه وجود دارد.

مکانی که می‌گرید جان برگر

ترجمه محمد زاهدی

چند روز پس از بازگشتمان از آنچه تا همین اواخر فکر می‌کردیم دولت فلسطین خواهد بود و آنجائی که اکنون بزرگ‌ترین زندان دنیا (غزه) و بزرگ‌ترین اتاق انتظار آن است (کرانه‌های غربی رود اردن)، خوابی دیدم.

تنها، با بالاتنه‌ای لخت، در بیابانی پوشیده از ماسه‌سنگ ایستاده بودم. سپس دست کسی مشت‌هائی از خاک را از زمین برمی‌داشت و به سمت سینه من پرتاب می‌کرد. این حرکت همراه با احترام بود و نه آمیخته به خشونت. پیش از آنکه این خاک یا ماسه‌سنگ به بدن من برسد، به تکه‌هائی از پارچه پاره‌پوره احتمالا نخی تبدیل می‌شدند که همانند نوارهائی به دور سینه من می‌پیچیدند. سپس این تکه‌پارچه‌ها بار

سیاسی



محمود درویش (زاده ۲۲ اسفندماه ۱۳۱۹ - درگذشته ۱۹ مردادماه ۱۳۸۷)
چهره ماندگار، شاعر و نویسنده فلسطینی
او در ۶۸ سالگی در پی عمل جراحی قلب در تگزاس آمریکا درگذشت.

غزه، این بزرگ‌ترین زندان جهان، به کشتارگاه تبدیل شده است...، "نیروهای دفاعی" اسرائیل شب و روز، از هوا و زمین بمب‌های فسفری و خمپاره‌های خود را می‌ریزند، سلاح‌های رادیواکتیو و تیربارهای خود را بر روی ۱/۵ میلیون مردم غیر نظامی نشانه می‌روند. به‌زودی، طاعون جای قتل‌عام را خواهد گرفت. اغلب خانه‌ها، نه آب دارند و نه برق؛ بیمارستان‌ها بدون پزشک، بدون دارو و ژنراتور مانده‌اند. تحریم و محاصره پیش از قتل‌عام صورت گرفته بود.

هر روز صداهای بیشتری در جهان برای اعتراض بلند می‌شود. اما، دولت‌های ثروتمند به یاری رسانه‌های بین‌المللی خود و مغرور از در اختیار داشتن سلاح‌های هسته‌ای، به اسرائیل اطمینان خاطر می‌دهند که چشمانشان را بر روی آنچه که "نیروهای دفاعی" اش در حال ارتکاب هستند، خواهند بست.

بیژن ماتور، شاعر کرد، نوشته بود: "مکانی که می‌گرید به خواب ما خواهد آمد و هرگز آن را ترک نخواهد گفت."

چهار ماه پیش، در رام‌الله در پارکینگ زیرزمینی متروکه بودم که گروهی کوچک از مجسمه‌سازان فلسطینی از آن به‌عنوان کارگاه استفاده می‌کردند. در میان آنان زنی مجسمه‌ساز به نام **راندنا مداه** قرار داشت. به اثری به نام "پاپت تیاتر" که او طراحی و خلق کرده بود، نگاه می‌کردم.

این اثر، نقشی برجسته و بزرگ است به ابعاد سه متر در دو، که همانند دیواری ایستاده است. روی زمین، سه تصویر به‌صورت رقص کوهان در برابر آن قرار گرفته است. نقش برجسته نام‌برده که از شماری شانه، صورت و دست تشکیل یافته، بر روی پایه‌ای مرکب از میل‌گرد، پلی‌استر، فیبر، شیشه و خاک رس قرار گرفته است.

ادامه مکانی که می‌گرید...

شاعر فلسطینی **محمود درویش**، در بالای این تپه به خاک سپرده شده است. آنجا یک گورستان نیست... در همین مرکز بود که درویش برخی از آخرین اشعارش را برای واپسین بار خواند. با وجودی که هیچ کس فکر نکرد که این واپسین بار است. در لحظات غم و اندوه، "واپسین بار" چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

ما برای بازدید گور درویش رفتیم. در آنجا یک سنگ قبر وجود دارد. زمین کند شده هنوز عریان است و مردم عزادار، به همان‌گونه‌ای که درویش در یکی از اشعارش توصیه کرده بود، خوشه‌هایی از گندم سبز بر روی آن نهاده بودند. در آنجا، شقایق‌های سرخ فام، تکه‌های کاغذ و عکس نیز پراکنده است. او آرزو داشت در گالیله به خاک سپرده شود. در جایی که به دنیا آمده بود. در جایی که هنوز مادرش زندگی می‌کند. ولی اسرائیلی‌ها نپذیرفتند. هنگام به خاک سپردنش، ده‌ها هزار نفر در اینجا، در الرابوه، گرد آمده بودند. مادرش که ۹۶ سال دارد، خطاب به جمعیت گفت: "او پسر همه شماست."

وقتی از عزیزی که به‌تازگی درگذشته یا کشته شده‌اند یاد می‌کنیم، دقیقاً در چه زمینه‌ای سخن می‌گوئیم؟ به نظرم می‌آید سخنانمان در لحظه حاضری طنین می‌اندازند که از دیگر لحظات معمولی زندگی‌مان، حاضرتر است. لحظه‌ای که قابل مقایسه با آن لحظه‌ای است که نرد عشق می‌بازیم، لحظه‌ای که با خطری قریب‌الوقوع روبه‌رو می‌شویم، لحظه‌ای که تصمیمی بازگشت‌ناپذیر می‌گیریم یا لحظه‌ای که یک تانگو می‌رقصیم. در عرصه‌ای ازل و ابدی نیست که سخنان تسلیمان طنین می‌اندازد بلکه می‌تواند در سایبان کوچکی از این عرصه باشد.

بر روی تپه‌ای که اکنون برهوتی بیش نیست می‌کوشیدم صدای محمود درویش را به یاد بیاورم. او صدای آرام یک پرورش‌دهنده زنبور عسل را داشت:

"یک جعبه سنگی

که درون آن زندگان و مردگان

همانند زنبورانی زندانی‌شده در شانه عسل یک کندو

در میان خاک ریس خشک می‌لوند

و هر بار که محاصره تنگ‌تر می‌شود

زنبوران گل‌ها را رها می‌کنند و به اعتصاب غذا دست می‌زنند

و از دریا می‌خواهند راه فرار را نشانشان دهد."

با یاد آوری صدای او، احساس کردم باید روی خاک قابل لمس، روی علف سبز بنشینم. و این کار را کردم.

در زبان عربی، الرابوه به معنای "تپه‌ای پوشیده از علف سبز" است. کلماتش از همان جایی که آمده بودند، بازگشتند. و هیچ چیز دیگری نمانده است. همان هیچ چیزی که چهار میلیون انسان آن را قسمت می‌کنند.

پانصد متر جلوتر از آن تپه بعدی قرار دارد که یک زباله‌دانی است. کلاغ‌ها به گرد آن در پروازند و کودکان در میان زباله‌ها به جست‌وجو مشغولند...

ماه‌ها بگذشت؛ با سهم هر کس از بدشگونی و سکوت. امروزه اما، فاجعه‌ها با هم در دلتائی بی‌نام می‌ریزند. دلتائی که تنها زمانی نامی برای خود خواهد یافت که جغرافیادانانی که در آینده، در آینده‌های بسیار دور خواهند آمد، نامی به آن دهند. در حال حاضر، کاری به‌جز تلاش برای گام‌زدن بر روی آب‌های این دلتای بی‌نام نمی‌شود کرد.



مزار محمود درویش بر روی تپه الرابوه

شاید اکنون دور شده

و دیروز نزدیک شده باشد

بنابراین دست اکنون را می گیرم تا با هم در کناره تاریخ ره بیمانیم

و از زمان ادواری بهره‌زیم

با آشوب بزهای کوهستانی

چگونه سرزمین من می تواند نجات یابد؟

به سرعت عصر الکترونیک

یا به کندی کاروانم در بیابان؟

من تا پایان زندگیم کار دارم

همانند این که دیگر فردائی در پیش رویم نباشد

بنابراین

به تپش مورچه وار قلبم

به آرامی به آرامی

گوش فرا می دهم...

جان برگز: نویسنده انگلیسی

پاریس، ۲۰۰۶

بن مایه:

برگرفته با اندکی ویرایش از تارنمای لوموند دیپلماتیک فارسی

<https://ir.mondediplo.com/2009/02/article1376.html>

ادامه مکانی که می گرید...

سطوح آن رنگی است: سبز تیره، قهوه ای و سرخ. ضخامت برجستگی آن تقریباً برابر با ضخامت یکی از درهای برنزی **لورنزو گیرتی** است که برای تعمیدگاه فلورانس ساخته است. اجزای تصاویر و چشم اندازها تقریباً با همان استادی اجرا شده است. (هیچ گاه نمی توانستم تصور کنم که این هنرمند تا این اندازه جوان باشد. او ۲۹ سال دارد.) دیوار آن نقش برجسته، به "پرچینی" می ماند که هنگام نگاه به صحنه تئاتر، به تماشاگران آن شبیه است.

روی صحنه در برابر دیوار، سه پرسناژ، دو زن و یک مرد، با قدهای طبیعی خود قرار گرفته اند. آن ها نیز با همان مصالح سرشته شده اند ولی پریده رنگ تر هستند.

یکی از آن ها در جلوی دست تماشاگران قرار گرفته است. دومی عقب تر و سومی بازهم عقب تر. آن ها لباس های هر روزی خود را بر تن دارند. همان لباس هایی که آن روز صبح تصمیم گرفته اند بر تن کنند.

بدن هایشان با ریسمان هایی بسته شده که از سه چوب افقی آویزان هستند. سه چوبی که به نوبه خود از سقف آویزان شده اند. آن ها عروسک های خیمه شب بازی اند. چوب ها، میله هایی هستند که خیمه شب بازان غائب یا ناپیدا به وسیله آن ها، عروسک ها را حرکت می دهند.

انبوه چهره های موجود روی نقش برجسته، در حالی که دست هایشان را به هم می پیچند، به همه چهره هایی که در مقابلشان دیده می شود، می نگرند. دست هایشان به مرغان می ماند. ناتوان. آن ها دست هایشان را به هم می پیچند زیرا نمی توانند مداخله ای کنند. تصاویر به شکل نقش برجسته اند و نه به صورت سه بعدی. یعنی نمی توانند به دنیای واقعی، ملموس وارد شوند. آن ها نماد سکوت هستند.

سه پرسناژ اساسی، پرهیجان و بسته شده به ریسمان های خیمه شب بازان ناپیدا، با سر به زمین انداخته شده اند. در حالی که پاهایشان در هواست. این عمل دیگر بار و دیگر بار تکرار می شود تا این که سر آن ها بترکد. دست هایشان، تنه هایشان، صورت هایشان تحت تاثیر درد ناشی از ضربه متشنج است. دردی که پایانی برای آن نیست. این را می توان از پاهای آن ها مشاهده کرد. باز هم و باز هم.

من می توانم در میان تماشاگران نقش برجسته و قربانیان تکه تکه شده راه بروم. ولی این کار را نمی کنم. از این اثر نیروئی می تراود که من در هیچ اثری دیگر ندیده ام. این اثر، زمینی را که روی آن بر پا شده، در اختیار خود گرفته و فضای بین تماشاگران آکنده از نفرت و انزجار و قربانیان در آستانه مرگ را مقدس کرده است. این اثر، کف یک پارکینگ را به "زمین زخمی شده" تبدیل کرده است.

این اثر، نوار غزه امروز را پیش گوئی می کرده است.

از آن زمان تا کنون، بر اساس تصمیم مقامات فلسطینی، بالای تپه الرابوه، گداگرد مزار محمود درویش را نرده کشیده و روی آن یک هرم شیشه ای قرار داده اند. امکان ندارد نزدیک او روی زمین بنشینیم. با وجود این، کلماتش به گوش ما می نشیند و ما می توانیم آن ها را تکرار کنیم و به این کار ادامه دهیم.

من در مورد جغرافیای آتش فشان ها به کار مشغولم

از غم و اندوه گرفته تا ویرانی ها

از زمان لوت تا زمان هیروشیما

همانند این که هرگز نیستی بودم

با تشنگی ای که شناخت آن برایم باقی مانده است

ادامه هدف، محو کردن یک ملت ...

جنبش‌های کارگری در مبارزات گذشته علیه جنگ‌های امپریالیستی انجام داده‌اند، قدمی بسیار مهم است که در شرایط فعلی باید به آن جامه عمل پوشاند. اسرائیل با تخریب زیرساخت‌ها عملاً امکان زیست در غزه را می‌خواهد از بین ببرد. نابودی مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، پل‌ها، کارخانه‌ها، جاده‌ها و اخیراً ماشین‌های ساختمان‌سازی و راه‌سازی از قبیل لودر و بیل مکانیکی و ... همگی در این راستا است. بر اساس آمار منتشره به علت عدم ورود مواد غذایی به غزه بیش از ۳۱۰ هزار کودک به علت فقر غذائی و گرسنگی در آستانه مرگ بسر می‌برند.

زندگی مردم خصوصاً زحمتکشان غزه در معرض نابودی قرار گرفته است. زندگی اقتصادی به‌طور کامل متوقف شده، محل‌های کار ویران و ده‌ها هزار نفر به‌اجبار بیکار شده‌اند، بدون این که هیچ شبکه تأمین اجتماعی وجود داشته باشد. کارگران و خانواده‌های‌شان در شرایطی غیرانسانی زندگی می‌کنند و از اساسی‌ترین حقوق خود محروم هستند و برای زنده ماندن - چه بر اثر گرسنگی و چه زیر بمباران - تلاش می‌کنند.

گسترش تظاهرات ضد جنگ مردم اسرائیل پس از تصویب دولت فاشیستی نتانیاو به حمله نظامی و اشغال کامل غزه و تأکید آنان [مردم اسرائیل] بر خاتمه فوری جنگ نیز اقدامی مهم است که باید نیروهای صلح‌طلب و مترقی اسرائیلی در گسترش آن کوشا باشند. مقاومت تاریخی مردم فلسطین بر علیه اشغال و تجاوز، خصوصاً در آستانه سالگرد نکبت گواه این واقعیت است که مردم متحد را نمی‌توان به شکست کشاند. دور نیست روزی که مردم فلسطین نیز مانند مردم قهرمان ویتنام سالروز پیروزی خود را بر اشغال و تجاوز ارتش متجاوز امریکا جشن بگیرند. پیمان اتحاد تمامی گروه‌های فلسطینی در اکتبر سال گذشته در پکن بر سر یکپارچگی ملی‌ای فراگیر در چهارچوب سازمان آزادیبخش فلسطین-ساف- و پابندی به تشکیل دولت فلسطین بر پایه قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و تضمین حق بازگشت مهاجران فلسطینی به سرزمین‌شان گامی است پراهمیت که باید آن را تقویت کرد.

در سال ۱۹۶۷ / ۱۳۴۶ اسرائیل کرانه باختری، اورشلیم شرقی و غزه را تصرف

کرد. در طی این تجاوز وحشیانه نیروهای حافظ صلح سازمان ملل از منطقه فرار کردند. حداقل ۷۵۰ هزار فلسطینی در این مهاجرت دوم که بعداً "نکسه"^۱ (عقب‌نشینی) نامیده شد، از سرزمین‌های خود گریختند. در همان سال، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۲۴۲ را تصویب کرد و از اسرائیل خواست به اشغال این سه منطقه پایان دهد. از آن زمان به بعد، سازمان ملل رسماً از این مناطق به عنوان "سرزمین‌های اشغالی اسرائیل از سال ۱۹۶۷/۱۳۴۶" یاد کرد. در اکتبر ۱۹۹۹/۱۳۷۸- پس از تأسیس دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل در سال قبل- سازمان ملل اصطلاح "سرزمین اشغالی فلسطین" را به عنوان نام رسمی خود برای اشاره به غزه و کرانه باختری، از جمله اورشلیم شرقی، برگزید که مستقیماً به عبارت "سرزمین‌های اشغالی" مورد استفاده در کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ اشاره دارد. این اقدام، اشغال مداوم سرزمین‌های اشغالی فلسطین توسط اسرائیل، از جمله شهرک‌سازی‌های آن در کرانه باختری، دیوار اطراف کرانه باختری، الحاق اورشلیم شرقی و محاصره غزه را طبق قوانین بین‌المللی غیرقانونی می‌داند. بر اساس قوانین سازمان ملل متحد مقاومت در مقابل تجاوز حق طبیعی ملت مورد تجاوز قرار گرفته است. همان‌طور که نهضت مقاومت در کشورهای اروپائی در دوران جنگ جهانی دوم بر علیه نیروهای نازی و فاشیست تشکیل و مقاومت در مقابل تهاجم فاشیستی را سازمان داد مردم فلسطین نیز مقاومت را در مقابل اشغال، حق طبیعی خود می‌دانند.

ایستادن در جای درست تاریخ وظیفه هر نیروی مردمی است، مردم فلسطین به همبستگی جهانی نیروهای مردمی نیاز دارند. باید از تمامی شیوه‌ها برای فشار به دولت‌های امپریالیستی برای اعمال تحریم نظامی اسرائیل و نیز اعمال آتش‌بس فوری استفاده کرد.

پانویس:

۱. "روز نکسه" ("یوم النکسه")، "روز شکست"، ۵ ژوئن ۱۹۶۷ / ۱۳۴۶، سالروز شکست کشورهای عربی از اسرائیل در جنگ شش‌روزه سال ۱۹۶۷ / ۱۳۴۶ است که به آوارگی و درد و رنج بیشتر مردم فلسطین انجامید.



هدف، محو کردن یک ملت از سرزمین، از حافظه، از خود تاریخ است

سیمین ف.

امروز در غزه، شاهد یک قساوت هستیم. تلاشی نه صرفاً برای کشتن یک ملت، بلکه برای محو کامل آن. تمام خانواده‌ها نابود شدند، بیمارستان‌ها به ویرانه تبدیل شدند، کتابخانه‌ها به خاکستر تبدیل شدند. این صرفاً فتح نظامی نیست، بلکه منطق استعمار و آپارتاید است. منطق حذف. هدف، محو کردن یک ملت از سرزمین، از حافظه، از خود تاریخ است.

این منطق جدید نیست. این همان نیرویی است که زمانی در چکمه‌ها و گلوله‌های امپراتوری‌های اروپایی در سراسر آفریقا جریان داشت. همان خشونت است که شهرهای آفریقایی را به آتش کشید، نه برای آوردن تمدن، بلکه برای نابودی آن. آنچه در آن زمان با آفریقا انجام شد، امروز در فلسطین تکرار می‌شود. سلاح‌ها پیچیده‌تر شده‌اند، تخریب سریع‌تر است، نسل‌کشی از تلویزیون پخش می‌شود، اما ذهنیت رژیم نسل‌کش همچنان یکسان است.

به ندرت، اگر نگوییم هرگز، نژادپرستی و وحشیگری امپریالیستی تا این حد آشکار نشده بود. ایالات متحده و اتحادیه اروپا در کنار اسرائیل ایستاده‌اند در حالی که رژیم نژادپرست اسرائیل آشکارا خواستار پاکسازی قومی و نسل‌کشی است و در آن جهت برنامه‌ریزی و عمل می‌کند. آن‌ها از "ارزش‌های اروپایی" سخن می‌رانند و از اسرائیل به عنوان یک شریک همفکر نام می‌برند، در حالی که ده‌ها هزار غیرنظامی، که بیش از یک سوم آنان کودک هستند را قتل‌عام می‌کنند. ایالات متحده و قدرت‌های مرکزی ناتو در مورد ترغیب اسرائیل به کاهش تلفات غیرنظامیان صحبت می‌کنند در حالی که خود با کشتی و ناو جنگی و هواپیما محموله‌های بی‌پایانی از سلاح و بمب را برای قتل‌عام مردم بی‌گناه غزه سرازیر می‌کنند.

برای امپریالیست‌های آمریکا و اروپائی و کانادا زندگی مردم فلسطین کوچک‌ترین ارزشی ندارد. در حالی که تمام جهان در خیابان‌ها فریاد می‌زنند که نسل‌کشی باید متوقف شود، صنایع نظامی ناتو به فکر سودی هستند که می‌توانند از فروش بمبی که فلسطینی را می‌کشد و خانه‌اش را ویران می‌کند، به دست آورد. ترامپ در رویای مقدار سود سرمایه‌گذاری در توسعه و بهره‌برداری از زمین‌های غصبی، که زمانی فلسطینیان در آن زندگی می‌کردند، است. تصرف برنامه‌ریزی‌شده غزه توسط اسرائیل، تحت حمایت واشنگتن و کشورهای امپریالیستی غربی از جمله کانادا، دو میلیون فلسطینی - که نیمی از آنان کودک هستند - را در معرض آوارگی، گرسنگی، و مرگ قرار خواهد داد.

سیاسی



اسرائیل دو ماه است که از ورود کمک‌های غذایی به غزه - منطقه‌ای که پس از بیش از یک سال و نیم بمباران به شدت آسیب دیده است - جلوگیری کرده است. این آخرین مرحله از تجاوز - که در سالگرد "نکبت" اعلام شد، زمانی که حدود ۷۰۰ هزار فلسطینی در سال ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷ از سرزمین خود رانده شدند - نیت نسل‌کشی اسرائیل را بدون شک روشن می‌کند.

بیش از ۱۸ ماه است که مردم جهان خواستار آتش‌بس فوری و دائمی، خروج کامل و بی‌قید و شرط تمام نیروهای اسرائیلی از غزه و تمام سرزمین‌های اشغالی، و پایان دادن به محاصره غزه توسط اسرائیل که شرایط قحطی گسترده را ایجاد کرده است، شده‌اند. اکنون زمان حمایت از جنبش‌ها و بسیج میلیونی مردم علیه تجاوز اسرائیل است. اکنون زمان آن است که از سازمان ملل و شورای امنیت بخواهیم برای آتش‌بس فوری در غزه، خروج نیروهای اسرائیلی و لغو محاصره‌ای که اسرائیل از سال ۲۰۰۶ / ۱۳۸۵ بر غزه تحمیل کرده است، اقدام فوری کند. اکنون زمان آن است که جنبش وسیع تحریم تسلیحاتی علیه اسرائیل و نیز جنبش بایکوت، تحریم و عدم سرمایه‌گذاری (بی‌دی‌اس) را علیه رژیم نژادپرست اسرائیل سازمان دهیم.

حمایت و هماهنگی تلاش‌ها با جنبش دانشجویی در ایالات متحده، که به دلیل موضع اصولی خود در حمایت از آرمان فلسطین با سرکوب شدید مواجه است، بسیار مهم است. همبستگی بین جنبش‌های کارگری و دانشجویی می‌تواند فشاری سنگین علیه سیاست‌های ناعادلانه دولت‌های امپریالیستی خصوصاً ایالات متحده ایجاد کند و به‌طور مؤثر به حمله گسترده دولت ترامپ به آزادی‌های مدنی و آزادی بیان پاسخ دهد. فراخوان به اعتصاب عمومی و نافرمانی مدنی گسترده برای افشای همدستی دولت‌های امپریالیستی در جنگ و پاسخگو

کردن آن‌ها در قبال جنایات اشغال، درست همان‌طور که

ادامه در صفحه ۵۹

"Be Souyeh Ayandeh" (towards the future)

Volume 2, Issue No. 11, Mai 2025

A Social, Cultural, Environmental, Historical and Scientific periodical

Published by the Tudeh Party of Iran

Web address: www.tudehpartyiran.org/category/farsi آینده-آینده

Email address: ayandeh1329@gmail.com

